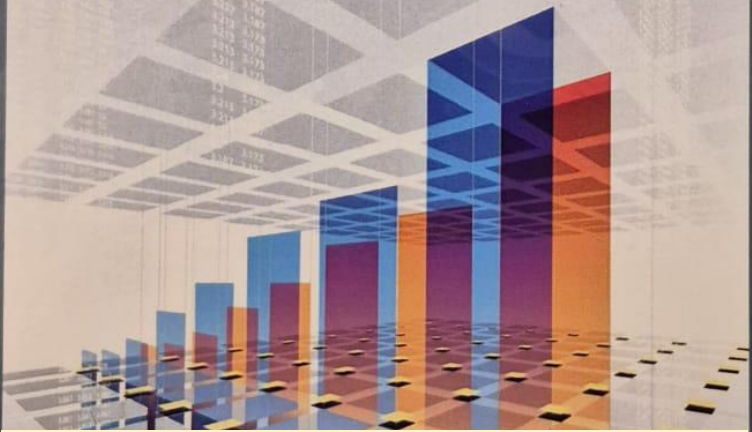


اقتصاد عدالت

احمد ضیا سپهر صدیقی



پخش دیجیتالی: انتشارات راه پرچم

راه پرچم ناشران دانش‌های دموکراتیک



www.rahparcham1.org

بنام آفریده گار هستی

شناسنامه کتاب:

عنوان: اقتصاد عدالت (گزیده‌ی از مقالات اجتماعی - سیاسی

مؤلف: احمدضیاء سپهر صدیقی

ویراستار: علی جواد دهقان

طراح روی جلد: محمد عارف احمدی

پخش دیجیتال: انتشارات راه پرچم فبروری ۲۰۲۵



راه پرچم ناشراننده‌های دموکراتیک

www.rahparcham1.org

پیشکش:

به وکیلہ جان، همسر زندگی ام و یما جان، جمشید جان
و کیومرث جان فرزندان گرمی ام که همواره امیدبخش
ویاری دهند در تمام زندگی ام هستند.

فهرست مطالب

- در باره‌ی زندگی احمدضیا سپهر صدیقی ۱۳
- پیشگفتار: عدالت و جامعه افغانی ۱۷
- پیشگفتار ۲۱

جلد اول: عدالت اجتماعی در شیوه‌ی تفکر مدرن

- جزوه‌ی اول: عدالت اجتماعی ۲۷
- مقدمه ۲۷
- عدالت اجتماعی ۲۸
- مفهوم عدالت ۲۸
- اسلام و عدالت اجتماعی ۳۵
- سوسیالیست‌ها و عدالت اجتماعی ۳۸
- عدالت اجتماعی و آزادی ۴۱
- عدالت اجتماعی و شایسته‌سالاری ۴۲
- عدالت اجتماعی و مساوات ۴۳
- عدالت اجتماعی از دیدگاه اندیشه‌پردازان اقتصادی ۴۳

۴۵	نتیجه‌گیری
۴۹	پی‌نویس‌ها
۵۰	منابع
۵۱	جزوه‌ی دوم: نگاهی تفصیلی به قوانین اساسی
۵۱	مقدمه
۵۴	پیشینه‌ی تاریخی تدوین قانون اساسی
۵۷	دادگاه قانون اساسی
۵۸	توضیح
۵۹	قوانین اساسی افغانستان
۵۹	پیشینه‌ی تاریخی قانون اساسی در افغانستان
۶۱	دومین قانون اساسی افغانستان
۶۲	سومین قانون اساسی افغانستان
۶۴	چهارمین قانون اساسی افغانستان
۶۸	پنجمین قانون اساسی افغانستان
۷۲	ششمین قانون اساسی افغانستان
۷۶	هفتمین قانون اساسی افغانستان
۷۶	منابع
۷۷	جزوه‌ی سوم: تروریسم در اشکال مدرن آن
۷۷	فصل اول: آیا تروریسم یک پدیده‌ی تاریخی است؟
۸۳	فصل دوم: قوانین ضد تروریسم
۸۹	فصل سوم: انواع و اشکال تروریسم
۹۳	فصل چهارم: تروریسم از دید مارکسیست‌ها
۹۳	لنبن
۹۵	لئون تروتسکی
۹۸	احسان طبری
۱۰۳	منابع

جلد دوم: دنیای کار

پیشگفتار	۱۰۷
قسمت اول: گوشه‌هایی از حقایق و رویدادهای مربوط به اتحادیه‌های کارگری افغانستان ...	۱۱۱
مقدمه	۱۱۳
اول	۱۱۳
دوم	۱۱۵
فصل اول: مدخل	۱۱۷
فصل دوم: تأثیر حزب دموکراتیک خلق افغانستان بر نهضت کارگری کشور	۱۲۳
اوج‌گیری اعتصاب‌های کارگری	۱۲۷
ظهور نخستین هسته‌های اتحادیه‌های کارگری افغانستان	۱۲۸
روایتی از نسل دادخواهان	۱۲۸
رؤسای اولیه صندوق‌های تعاونی (هسته نخست اتحادیه)	۱۲۹
فصل سوم: وضعیت اتحادیه‌های کارگری بعد از رویداد هفت ثور	۱۳۳
اتحادیه‌های صنفی افغانستان و رویداد هفت ثور ۱۳۵۷	۱۳۵
کنگره‌ی نخست اتحادیه‌های صنفی کارگران افغانستان	۱۳۶
کنگره‌ی دوم اتحادیه‌های ملی کارکنان افغانستان (امکا)	۱۳۸
فعالیت‌های اتحادیه در سال‌های ۱۳۵۷ تا ۱۳۷۰	۱۳۹
عرصه‌ی حقوقی	۱۴۰
عرصه‌های تأمین اجتماعی، آموزشی و فرهنگی	۱۴۳
عرصه‌ی اقتصاد و تولید	۱۴۵
در عرصه‌ی حفاظت و تأمین شرایط ایمنی کار	۱۴۹
در عرصه‌ی روابط بین‌المللی	۱۴۹
حضور فعال در وضعیت سیاسی کشور	۱۵۰
فصل چهارم: اتحادیه‌های ملی کارکنان افغانستان «امکا» و دوران آنارشیستی مجاهدین ...	۱۵۷
فصل پنجم: اتحادیه‌های ملی کارکنان افغانستان و الیگارشی طالبان	۱۶۱

۱۶۳	فصل ششم: اتحادیه‌های ملی کارکنان افغانستان بعد از کنفرانس بن
۱۶۹	سومین کنگره‌ی امکا گامی به پیش است
۱۷۰	سایر سازمان‌های اجتماعی کشور
۱۷۴	پی‌نویس‌ها
۱۸۱	فصل هفتم: افغانستان در مسیر ایجاد کارخانه‌های تولیدی
۱۸۱	ظهور کارگران صنعتی در افغانستان
۱۹۵	معادن زغال سنگ افغانستان در اختیار جنگ‌سالاران و باندهای مافیایی
۲۰۰	طرح فشرده‌ی بحث
۲۰۳	افزایش قیمت کالاهای ضروری اولیه مردم
۲۰۷	افزایش جهانی قیمت مواد غذایی باعث رشد بالای نرخ تورم در بسیاری از
۲۰۸	منابع

جلد دوم

قسمت دوم: درنگی بر جنبش‌های کارگری جهان

۲۱۳	فصل اول: مفهوم کارگر از پرویزن (غربال) دیدگاه‌های علمی
۲۱۳	مقدمه
۲۱۵	اول
۲۱۷	کار
۲۱۷	نیروی کار
۲۱۸	سرمایه
۲۱۹	انباشت سرمایه
۲۲۰	کالا
۲۲۱	دوم
۲۲۳	سوم
۲۲۶	منابع

فصل دوم: انقلاب اکتبر و اتحادیه‌های کارگری اتحاد شوروی	۲۲۷
پی‌نوشت	۲۳۳
فصل سوم: اول ماه می؛ روز همبستگی جهانی طبقه‌ی کارگر	۲۳۵
ضرورت تشدید مبارزه برای کار و زندگی شرافتمندانه	۲۳۵
فصل چهارم: پیشینه‌ی تاریخی اول ماه می روز همبستگی کارگران جهان	۲۴۹
۱- پیشینه‌ی تاریخی	۲۵۰
۲- کارگران شیکاگو نمادِ ایثارگری	۲۵۴
۳- انترناسیونال دوم	۲۵۵
۴- انترناسیونال سوم	۲۵۶
کارگران جهان در منگنه‌ی بحران اقتصادی نظام سرمایه‌داری جهانی	۲۶۱
فصل پنجم: نگاهی به فدراسیون جهانی اتحادیه‌های کارگری	۲۶۵
اول ماه می ۲۰۲۱، روز همبستگی کارگران جهان	۲۷۰
منابع	۲۷۴

درباره‌ی زندگی احمدضیا سپهر صدیقی

احمدضیا سپهر صدیقی در دلو [بهمن] ۱۳۲۸ خورشیدی در یک خانوادگی روشنفکر شهری و در گذر عاشقان و عارفان شهر کابل چشم به دنیا گشود. محیط خانواده، راهنمای خوبی برای جهت‌دهی به آینده‌زنده‌گی‌اش بود. او دوره‌ی ابتدایی را در (مکاتب) مدرسه‌های شهر کابل گذراند. ایشان دوره‌ی تحصیلات ثانوی را در «لیسه‌ی نادریه» با درجه‌ی عالی به پایان رسانید. در سال ۱۳۴۸ خورشیدی (۱۹۶۹ میلادی) وارد دانشکده‌ی اقتصاد دانشگاه کابل (پوهنتون کابل) شد و در سال ۱۳۵۲ خورشیدی (۱۹۷۳ میلادی) مدرک لیسانس [کارشناسی] خود را در سیاست تجارت و انکشاف [توسعه] بدست آورد. سپهر صدیقی رساله‌ی خود را با عنوان «روابط اقتصادی افغانستان - شوروی و چگونگی انکشاف بعدی این روابط» در ۲۵۰ صفحه، نوشته است.

سپهر صدیقی در سال‌های ۱۹۸۶-۱۹۸۹ (برابر با ۱۳۶۴ تا ۱۳۶۷ خورشیدی) در حال گذراندن دروس دوره تحصیلات عالی بود. ایشان در سال ۱۳۶۸ خورشیدی (۱۹۸۹ م) توانست مدرک ماستری [کارشناسی ارشد] خود

را از مؤسسه‌ی علوم اجتماعی افغانستان دریافت کند. عنوان رساله‌ی ماستری او «مسابقات کار سوسیالیستی و شیوه‌ی راه اندازی آن در موسسات دولتی تولیدی و خدماتی افغانستان» است.

در سال ۱۳۵۳، صدیقی برای انجام دوره‌ی سربازی وارد دوره‌ی افسران احتیاط شد. در سال ۱۳۵۴، او به عنوان کارمند دولت در ریاست عمومی گمرکات و وزارت مالیه، شروع به کار نمود. صدیقی از همان آغاز جوانی که پای در عرصه‌ی پرهیاهوی اجتماع گذاشت، به خاطر وطن دوستی و عشق به آزادی انسان از چنگال ظلم و ستم، نسبت به سیاست کشورش علاقه‌مند گردید. از این رو با جریان‌های آزادی‌خواه، و نهادهای مترقی، ارتباط نزدیکی برقرار نمود.

صدیقی در سال ۱۳۵۸ خورشیدی یعنی دوران زمام‌داری حفیظ الله امین، زندانی می‌شود. او پس از آزادی در ۱۱ جدی ۱۳۵۸ به عنوان کارشناس ارشد اقتصادی در وزارت زراعت و اصلاحات ارضی افغانستان مشغول به کار شد. او به عنوان مدیر عمومی مارکیتنگ (بازاریابی)، معاون رئیس و سرپرست ریاست عمومی فارم‌های دولتی افغانستان انجام وظیفه نموده است. (ریاست عمومی فارم‌های دولتی یگانه نهاد دولتی بود که در جریان اصلاحات ارضی، زمین‌های مازاد نصاب زمین‌داران بزرگ به آن واگذار می‌شد تا تبدیل به زمین‌های کشاورزی مکانیزه شوند) او در این باره می‌گوید:

«در افغانستان زمین بزرگ‌ترین وسیله‌ی تولید است، دهقان‌ها به عنوان بزرگ‌ترین طبقه اجتماعی دارای نقش اساسی در فعالیت‌های اقتصادی هستند و بخش کشاورزی سهم بزرگی در تولید کل ناخالص اجتماعی کشور دارد. از این رو، تصمیم گرفتم تا درباره‌ی زمین به عنوان مهم‌ترین وسیله‌ی تولید در جامعه افغانستان و چگونگی تعامل میان کشاورزان، مطالعه کنم. در راستای تحقق برنامه اصلاحات ارضی حزب - دولت دموکراتیک به تمام ولایت‌های افغانستان، بیشتر ولسوالی‌ها، علاقه‌داری‌ها و روستاها سفر کردم. وضعیت کشاورزان، شیوه‌ی تولید

کشاورزی و پیوندهای تولیدی را در روستاها بررسی نمودم. مناسبات غیرعادلانه میان دهقانان بی‌زمین و مالکان زمین را دیدم و با عمق عقب ماندگی شیوه‌های تولید کشاورزی سنتی آشنا شدم. کمبودهای برنامه اصلاحات ارضی دولت حاکم را مشخص کردم و در جزوه‌ای تدوین نمودم. این جزوه را به رهبری «وزارت زراعت و اصلاحات ارضی افغانستان» و حزب حاکم تقدیم کردم.»

در سال ۱۳۶۴، صدیقی تصمیم می‌گیرد از کار در امور دولتی کناره‌گیری کند و به کار حرفه‌ای اتحادیه‌ی «سندیکایی» بپردازد. در ابتدا به عنوان رئیس شعبه‌ی اقتصاد و تولید شورای مرکزی اتحادیه‌های صنفی افغانستان برگزیده شد. در سال ۱۳۶۶ خورشیدی، پس از اعلام سیاست مصالحه‌ی ملی به وسیله رئیس جمهور نجیب الله و رفع انحصار حزب حاکم بر سازمان‌های اجتماعی، فرهنگی و نهادهای سیاسی، در پلنوم شورای مرکزی اتحادیه‌های صنفی افغانستان به عنوان عضو هیئت رئیسه‌ی شورای مرکزی و منشی دارالانشأ شورای مرکزی این سازمان برگزیده شد. افزون بر آن، او به عنوان استاد مشغول پرورش کادرهای سندیکایی در مرکز آموزش شورای مرکزی «امکا» بود.

در کنگره‌ی دوم اتحادیه‌های صنفی افغانستان به عنوان عضو شورای مرکزی انتخاب شد. با تغییر ساختار تشکیلاتی آن سازمان و تأسیس اتحادیه‌های مسلکی، به عنوان عضو هیئت رئیسه شورای مرکزی «امکا» و منشی عمومی (سکرتر جنرال) اتحادیه‌های مسلکی کارکنان تجارت و ترانسپورت افغانستان انتخاب گردید. صدیقی در تدوین قانون کار جمهوری افغانستان، تلاش شایسته‌ای در راستای حقوق برای کارگران و کارمندان کشور انجام داد. همچنین، او عضو «کمیسیون دولتی تدوین طرح قانون کار جمهوری افغانستان» بود.

سپهر صدیقی برای انجام وظایف دولتی و اتحادیه‌ای و حضور در گردهمایی‌های جهانی به کشورهای پاکستان، هندوستان، سوریه، ترکیه، قبرس، تاجیکستان، ازبکستان، قرقیزستان، قزاقستان، روسیه، اوکراین، بلغارستان،

مجارستان، مولداوی، چک، اسلواکی، فرانسه و آلمان شرقی، سفر کرده است. او به نماینده گی از کارگران افغانستان در برخی جلسه‌های «فدراسیون جهانی کارگری» نیز حضور داشته است.

ایشان چند اثر را به نگارش در آورده است. از صدیقی رساله‌ها، مقاله‌ها و تحلیل‌های اقتصادی و سیاسی در مطبوعات داخل و خارج کشور، چاپ شده است. ایشان در آلمان عضویت هیئت تحریریه‌ی نشریه‌های «آینده» و «راه آینده» بودند که مقاله‌ها و تحلیل‌های اقتصادی و اجتماعی‌شان در آن‌ها منتشر گردیده است. کتاب "اقتصاد فقر" از جمله آثار جدید وی می‌باشد که در بهار سال ۱۴۰۰ خورشیدی به چاپ رسیده است.

سپهر صدیقی درباره‌ی خروج خود از افغانستان می‌گوید: «در سال ۱۹۹۲ میلادی، در حالی که زادگاهم وارد دوره‌ی تاریکی شده بود و مرا توانایی گذراندن این شب ظلمانی تا به هنگام طلوع فجر نبود، به ناچار همراه با همسر و سه فرزندم به سوی آینده‌ی نامعلومی وطن را ترک کردم. در ابتدا ساکن شهر کیف اوکراین شدم و سپس در سال ۱۹۹۵ میلادی به عنوان پناهنده وارد آلمان گردیدم.»

پیشگفتار

عدالت و جامعهٔ افغانی

پس از "اقتصاد فقر" اینک کتاب اقتصادِ عدالت را در دست داریم که در واقع مسایل مربوط به چشم انداز رهایی از فقر اقتصادی را در جامعهٔ افغانی مورد ارزیابی موشگافانه قرار می‌دهد. در این اثر هم به بازگشایی مفاهیم بنیادی فلسفی و اقتصادی در رابطه با عدالت پرداخته شده است و هم دیدگاه‌ها و خوانش‌های گوناگون از عدالت اجتماعی عرضه گردیده است که از نخستین پرداخت‌های فلسفی یونان باستان تا دیدگاه‌های انقلابی ماتریالیزم تاریخی را درمی‌نوردد.

در بخش دیگری از مبحث تیوریک عدالت، مفهوم "عدالت اسلامی" به حیث یکی از پایه‌ی‌ترین مفاهیم در خوانش اسلام از جامعه مورد نظر قرار گرفته است. این خوانش با همه تلاشش برای فرااجتماعی جلوه داده عدالت نمی‌تواند موضوع تناقض‌های جوامع بشری را که مولود بی‌عدالتی‌های عدیده اند، توضیح دهد.

نگارنده با تکیه بر اندیشه‌های بانیان جهان‌بینی علمی‌نشان می‌دهد که اصل یا بنیاد بی‌عدالتی در جوامع بشری را تملک غیر عادلانهٔ وسایل تولید مواد مورد نیاز

زنده‌گی می‌سازد. از این نظر، عدالت حقوقی، سیاسی و فرهنگی بدون عدالت اقتصادی مبتنی بر اجتماعی شدن وسایل تولید و توزیع نامقدور است.

در مبحث آزادی، نویسنده با روشن‌بینی این اندیشهٔ مارکس را نقل می‌کند: «... آزادی فرد در جامعهٔ ناخویشتن یک پندار ایدئولوژیک است و بس.» واقعیت همین است که در جوامعی که آفریننده‌گان مستقیم ثروت اجتماعی (مؤلدان تولید نعمات مادی و معنوی) زیر سلطهٔ مناسباتی قرار دارند که کار و فعالیت آنها را از اراده و خواست شان بیگانه می‌سازد، آزادی ممکن نیست. در چنین جوامعی همه‌گان، به شمول صاحبان وسایل تولید در بند این مناسبات اند.

نویسنده پس از مطرح کردن مسایل مربوط به مفهوم عدالت اجتماعی، موضوع قانون اساسی را مطرح می‌کند تا از این طریق عملکرد ایدئولوژی حاکم را (که در واقعیت امر بینش طبقات حاکم است) در گسترهٔ استقرار مناسبات حقوقی بین افراد جامعه به بررسی بگیرد. قانون اساسی یعنی اصولی که بر اساس آن مناسبات اجتماعی جلوه می‌کنند و قوهٔ قهریهٔ دولتی ضامن اجرایی آن است. قانون اساسی آئینه و نگهبان مناسبات طبقاتی و نظام ارزشی طبقاتی مسلط در جامعه است.

نویسنده قوانین اساسی افغانستان را یکی پس از دیگری معرفی کرده، نخستین قانون اساسی کشور را که در هنگام حاکمیت امان‌الله از سوی یک مرجع قبیله‌یی (لویه جرگه) به تصویب رسید، با در نظر داشت اعلام اصول بنیادی احترام به حقوق فردی، لغو اسارت و برده‌گی، لغو معاش‌های قبیله‌یی و امتیازهای سران مذهبی، باز شناسی حقوق همه ادیان و مذاهب به حیث یک سند همسو با اعلامیهٔ حقوق بشر نشانی می‌کند. با آنکه همه مواد این سند رسمی تطبیق نشدند، اما روزنه‌یی بود به سوی مدرنیته.

نویسنده ویژه‌گی اصول اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان را که در ۲۵ حمل ۱۳۵۹ تصویب گردید، برجسته می‌سازد و جهات مختلف آن را از جمله "دولت طراز نوین" و "رفع اسثمار فرد از فرد" متبارز می‌سازد.

نویسنده در آخرین بخش این اثر به بررسی زنده‌گی کارگران، نضج یابی طبقه کارگر افغانستان با در نظر داشت ویژه‌گی‌های شیوه‌های تولیدی در کشور و چگونه‌گی تشکل اتحادیه‌های کارگران و کارکنان در افغانستان می‌پردازد. این بخش را می‌توان کار بسیار نوآورانه در جنبش دادخواهانه کشور تلقی کرد، زیرا تا زمان نگارش مقالات این بخش، تحلیل منسجمی از وضعیت دنیای کار و زیست کارگران در افغانستان و تاریخچه صنایع در کشور صورت نگرفته بود. می‌توان خوانش این بخش را برای مبارزان جنبش چپ یک نیاز مبرم انگاشت. نویسنده رابطه بین سازمانهای چپ و حرکت انسجام کارگران را با روشن‌بینی توضیح می‌دهد.

از احمد ضیا سپهر صدیقی باید سپاسگزار بود که جنبه‌های مختلف حرکت سیاسی و اجتماعی کشور را از دیدگاه عدالت اقتصادی مورد ارزیابی قرار داده است.

عبدالله ناییب، نوامبر ۲۰۲۱

پیشگفتار

کتاب "اقتصاد عدالت" در دو جلد آماده چاپ شده است. جلد نخست آن با عنوان عدالت اجتماعی در شیوهی تفکر مدرن تدوین گردیده است که شامل نوشتارهای نگارنده در نشریه‌ی «آینده» و برخی نشریه‌های دیگر است و در سه جزوه‌ی بهم پیوسته تنظیم شده‌اند. موضوعات اصلی جلد نخست کتاب، عدالت اجتماعی، قوانین اساسی و چگونگی پیوند آنها با تروریسم است و هر یک مورد بررسی قرار گرفته‌اند.

قسمت اول این جلد به جزوه‌ی «عدالت اجتماعی در شیوهی تفکر مدرن» اختصاص دارد زیرا بحث عدالت و به دنبال آن عدالت اجتماعی، پیشینه‌ی تاریخی به اندازه عمر چندین نسل بشر را دارد. افلاطون بر آن بود که «عدالت چه در سطح فردی و چه در سطح جامعه، جزو فضایل محسوب می‌شود و هر آدم شایسته باید آنها را در خود پروراند». ارسطو نیز به پیروی از استاد خود، عدالت را جزو فضایل می‌دانست و در حوزه‌ی هنرهای اخلاقی، آن را برترین هنر می‌داند. فیلسوفان و اندیشه‌پردازان مسلمان همچون علی شریعتی، سید قطب، عبدالکریم

سروش، خواجه نصیرالدین طوسی، ابوعلی سینا و فارابی به پیروی از ارسطو، عدالت را جامع فضایل دانسته و بر اهمیت آن تأکید نموده‌اند. عدالت و عدالت اجتماعی در سنت فلسفی غرب و شیوه‌ی تفکر مدرن نیز مطرح بوده و زمینه‌ساز مباحث و چالش‌هایی شده است.

مارکس و انگلس در «مانفیست حزب کمونیست» بی‌عدالتی در نظام سرمایه‌داری را تبیین کرده‌اند. در قرن ۱۹، پس از آن‌که هگل دولت را در مقام منبع عدالت معرفی نمود، دکترین [مکتب] عدالت سوسیالیستی بر محور جامعه‌ارایه شد که بر مبنای آن ماهیت عدالت را توزیع عالانه‌ی ثروت و دارایی‌های جامعه تشکیل می‌دهد. همه‌ی این دیدگاه‌ها بیانگر اهمیت بحث عدالت و علاقه‌ی انسان‌ها نسبت به آن است. نکته‌ی اساسی در بحث عدالت اینست که در سطح عمومی و خصوصی میان نظریه‌پردازان و فیلسوفان، راجع به قلمرو، معنا، منبع و حدود عملی عدالت و عدالت اجتماعی اختلاف نظر وجود دارد. در این جزوه، تلاش شده است تا همراه با تحلیل مباحث و نظریه‌های موجود در این باره، به صورت تفصیلی تصویر روشنی از عدالت اجتماعی ارائه گردد. افزون بر آن در باره‌ی گزاره‌هایی همچون «ساختار یک نظام اقتصادی - اجتماعی متکی بر مالکیت خصوصی با عدالت سازگار نمی‌باشد» و «در چنین نظامی بی‌عدالتی باعث تقویت اقتصاد فقر می‌گردد و امکان‌گذار به اقتصاد عدالت محور را محدود می‌سازد»، درنگی صورت گرفته است.

«شناخت قوانین اجتماعی» در نشان دادن جهت‌گیری معین تحول اجتماعی اهمیت دارد و تا زمانی که به این شناخت نرسیم، نسبت به زوایا و چگونگی تحولات اجتماعی آگاه نخواهیم گردید. بر این اساس، برای پی بردن به گوشه‌هایی از تحولات و روابط اجتماعی نسبتاً پایدار جامعه افغانستان، قسمت دوم این مجموعه به جزوه‌ی «نگاهی موجز به قوانین اساسی» اختصاص داده شده است. در این جزوه، پیشینه‌ی [تاریخی] تدوین قوانین اساسی و از جمله قوانین

اساسی افغانستان بررسی گردیده است؛ نکات مشترک و تفاوت‌های سرشتی آنها بیان شده است؛ نگاهی مختصر به قانون اساسی جدید افغانستان داشته‌ایم و موضوعات اقتصادی این قوانین را به بحث گذاشته‌ایم.

تروریسم در اشکال مُدرن خود، یکی از مسایل مهم روز در کشور و سطح جهان است و هر روزه از میان مردم بی‌دفاع و شهروندان عادی، قربانی می‌گیرد. این قضیه، روابط تنگاتنگی با قوانین و جنبش‌های عدالت‌خواهی و مردمی دارد. از این رو، جزوه‌ی «تروریسم در اشکال مدرن آن» که برای «نشریه‌ی آینده» تهیه شده بود، برای این بخش از مجموعه برگزیده شده است. در این جزوه درباره تروریسم در اشکال مدرن، قوانین ضد تروریسم، انواع و اشکال آن بحث گردیده است. در این راستا، دیدگاه‌های برخی از اندیشه‌پردازان و مارکسیست‌ها هم آورده شده است.

جلد دوم این کتاب با عنوان «دنیای کار» تدوین گردیده است که شامل نوشته‌هایی پیرامون حقایق و رویدادهای مربوط به اتحادیه‌های کارگری افغانستان و جنبش‌های کارگری جهان است. در قسمت اول این بخش به پیشینه‌ی تاریخی اتحادیه‌های کارگری افغانستان، تأثیر حزب دموکراتیک خلق افغانستان بر نهضت کارگری کشور، مفهوم «کارگر» از پرویزن دیدگاه‌های علمی و برخی موضوعات مرتبط با جهان کار پرداخته شده است.

مسأله‌ی مالکیت بر وسایل تولید و منابع طبیعی و اقتصادی، بنیادی‌ترین مسأله در توسعه و تأمین عدالت اجتماعی است و نقش مهمی در بهره‌کشی از انسان و تمام نابرابری‌های اجتماعی - اقتصادی دارد. برای روشن شدن این موضوع، نوشته‌هایی در این بخش در پیوند با وضعیت کار و اقتصاد غیر عادلانه‌ی کارگران معادن و صنایع در نظر گرفته شده است. در این نوشتارها توضیح داده‌ام تا زمانی که تمام ثروت‌های اجتماعی و منابع اساسی اقتصادی از جمله منابع طبیعی و زیر زمینی در اختیار تمام جامعه قرار نگیرد، نمی‌توان از توسعه‌ی همه‌جانبه و

عدالت اجتماعی و اقتصاد عادلانه سخن گفت. همچنین روشن گردیده که دولت و نظام حاکم بر کشور، کارآیی اقتصادی در راستای توسعه، رفاه و بهبود شرایط زندگی کارگران و زحمت‌کشان را ندارد. بنابراین نمی‌توان از این نظام ناسالم، انتظار توسعه و رشد اقتصادی و بازسازی کشور و به وجود آوردن اقتصاد عادلانه را داشت.

در قسمت دوم این جلد، نگاهی به جنبش‌های کارگری جهان شده است و در این باره انقلاب اکتبر و پیشینه‌ی اتحادیه‌های کارگری اتحاد شوروی آمده است و نقش کارگران در شکل‌گیری پایه‌های اقتصاد عدالت محور روشن گردیده است. در پایان، نگاهی کوتاه به «اول ماه می‌روز همبستگی جهانی طبقه‌ی کارگر»، فدراسیون جهانی اتحادیه‌های کارگری و پی‌آمدهای تاریخی آن داشته‌ام.

امیدوارم با چاپ این مجموعه، در راستای روشن‌گری موضوعات مرتبط با عدالت اجتماعی، قوانین اساسی، تروریسم، چگونگی ظهور اتحادیه‌های کارگری افغانستان و جنبش‌های کارگری جهان، کمکی کرده باشم.

از همکاران و دوستان یاری‌گر مراحل مختلف تدوین این کتاب، به ویژه همسر عزیزم وکیله جان حیاتی [صدیقی] سپاسگزارم که مشوق من در تدوین این کتاب بوده است.

جلد اول

عدالت اجتماعی در شیوهی تفکر مدرن

«انسان می تواند به یک «جامعه اخلاقی» برسد، اگر حاضر باشد پیوسته با
اعمال خطاکارانهی خود و دیگر شهروندان کشور مبارزه کند.»

کانت

جزوه‌ی اول

عدالت اجتماعی

مقدمه

واژه‌ی عدالت به عنوان یکی از مهم‌ترین آرمان‌های بشری از دیرباز مورد توجه اندیشمندان بوده است. عدالت به ویژه عدالت اجتماعی بیشتر از آن جهت مورد توجه قرار می‌گیرد که بُنیاد آرمانی کلیه‌ی نیروهای دموکرات، آزادی‌خواه، ترقی‌پسند و معتقد به برابری انسان‌ها را تشکیل می‌دهد. امروزه هیچ مکتب فکری، ایدیولوژی، دین و حتی ساختار اجتماعی و نظام‌های سیاسی وجود ندارد که به عدالت اعتقاد نداشته باشد.

همه‌ی نیروهای مبارز در مسیر دگرگونی‌های بُنیادین در جامعه، اولویت را به مسایل اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی لایه‌های گسترده‌ی زحمت‌کشان داده‌اند. آن‌ها ریشه‌کنی فقر جامعه، کاهش فاصله طبقاتی، زدودن استثمار، تضمین کار، زندگی، رفاه و آسودگی مردم را وابسته به چگونگی تحقق عدالت در همه‌ی عرصه‌های زندگی می‌دانند.

پژوهش‌های بسیاری در مورد عدالت انجام شده است. هر دانشمند به اقتضای دیدگاه خود تعریفی از عدالت دارد. باید گفت که هر تعریف تنها روشنگر گوشه‌ای از مفهوم عدالت و نه تمام ابعاد آن است. در کتاب‌های لغت، معناهای متعددی درباره عدالت آمده است: مساوات، تساوی، درستی، حقانیت، دادگر بودن، انصاف داشتن، دادگری و غیره. در این نوشتار، بیشتر به عدالت اجتماعی می‌پردازیم.

عدالت اجتماعی

واژه‌ی عدالت اجتماعی معادل واژه انگلیسی (Social Justice) است و درباره‌ی آن در فلسفه سیاسی بسیار بحث شده است. از این رو، شاهد دیدگاه‌ها و برداشت‌های متعددی درباره آن هستیم. مفهوم این واژه‌ی ترکیبی با مفاهیمی هم‌چون عدالت طبیعی، عدالت سیاسی، عدالت اقتصادی، عدالت فردی و غیره، تفاوت دارد.

عدالت اجتماعی در تاریخ اندیشه شرق و غرب باستان دارای جایگاه والایی بوده است. در اندیشه‌های غربی، مسئله‌ی عدالت از دوران یونان باستان به محور اصلی فلسفه‌ی سیاسی تبدیل گردید. گفتنی است که محور اصلی نظریه‌های افلاطون و سقراط، عدالت است.

برخی از پژوهش‌گران نگاه‌شسته‌اند که از ابتدای دوره‌ی مدرنیته (۱) عدالت محوریت خود در فلسفه‌ی سیاسی را از دست داده است ولی در زمره‌ی یکی از مباحث مهم فلسفه سیاسی مدرنیته قرار دارد.

مفهوم عدالت

عدالت مفهومی متفاوت می‌باشد که تحولات وسیعی را از سر گذرانده است. قبل از میلاد - یعنی قبل از حاکمیت ادیان رسمی و توحیدی - عدالت بیشتر به معنای

«هماهنگی با قانون طبیعی» بوده است. در واقع، عدالت همراه با قانون طبیعی و نظم حاکم بر طبیعت بود، یعنی هر چیزی که با قواعد حاکم بر طبیعت سازگار است، عادلانه می‌باشد و در غیر آن، ناعادلانه است.

در قرون وسطی که دین وارد عرصه‌ی اجتماعی شد، عدالت بیشتر رنگ اخلاقی و دینی به خود گرفت ولی پیوند آن با حقوق طبیعی گسسته نشد. در مسیحیت، یهودیت و اسلام، پیوند عدالت با دین برقرار بوده است و دین تأکید بسیاری بر عدالت دینی دارد.

برداشت‌های گوناگون درباره‌ی عدالت و عدالت اجتماعی گویای آن است که مفهوم عدالت اجتماعی در هر ایدئولوژی متفاوت است. این تفاوت دارای بار طبقاتی است به این معنا که عدالت اجتماعی برای هر یک از طبقات و گروه‌های اجتماعی در مراحل تاریخ، تعریف خاصی دارد «عدالت اجتماعی برای طبقات مالک و فرادست جامعه در نهایت امر یعنی پذیرفتن مالکیت بر وسایل تولید به حیث یک حق تاریخی، خانوادگی و طبیعی آنان است. ایدئولوژی‌های حاکم، دولت‌ها و نهادهای مذهبی همین تفسیر را از عدالت اجتماعی بیان می‌دارند.» (نشریه‌ی آینده)

انسان‌های زحمت‌کش به جز نیروی کار، ثروت دیگری ندارند و باید برای تأمین هزینه‌ی زندگی خود و خانواده‌ی خویش «نیروی کار» خود را در بازار به فروش برسانند. از این‌رو، برداشت آنان از عدالت اجتماعی در تضاد با ایدئولوژی‌های حاکم است.

گفته شد که دیدگاه‌های متفاوتی درباره‌ی عدالت و به ویژه عدالت اجتماعی وجود دارد. صاحبان اندیشه در این باره نظریه‌های مختلفی دارند که بیان همه‌ی آنها در این نوشتار، ممکن نیست. از این‌رو، تلاش می‌کنم برای درک مفهوم سرشتی این واژه به ابعادی از آن پردازم که ما را در رسیدن به درک مفهوم واقعی و کامل‌تر از عدالت اجتماعی کمک نماید.

آگوستین در کتاب «شهر خدا» درباره‌ی عدالت می‌گوید «عدالت عبارت است از مطابقت با نظم. هر جامعه برای خود نظم و نظامی دارد.» به نظر او هدف دولت‌های روی زمین - شهر خدا - تحقق دو مطلوب بزرگ انسانی یعنی صلح و عدالت است. هر دولت، وجودش را با تحمیل نظام خاصی بر اتباع خود حفظ می‌کند. ضرورت ندارد که عدالت به کار گرفته شده توسط این دولت‌ها به طور حتم دارای تناسب با قدرتش باشد. عدالت هر دولت وابسته به انطباق اعمال آن دولت با یک نظام جهان‌گیر و جهان‌گستر است.

براساس نظر آگوستین، هیچ دولتی بدون عدالت پایدار نیست و در هر کشوری که عدالت نباشد، از قانون هم خبری نیست. به باور او، قانون مظهر است. عدالت و هر چیزی که به دست قانون صورت می‌گیرد، عدالت به طریق اولی انجام می‌دهد. به همین دلیل، اعمال غیر عادلانه به صورت غیر قانونی است. به نظر این اندیشمند، قانونی که مبتنی بر عدالت نباشد، قانون نیست و هر جا که قانون نباشد، قلمرو مشترک المنافع هم نیست. او در نهایت نتیجه می‌گیرد که «عدالت به عنوان یک اصل عبارت است از فضیلتی که حق را به حق‌دار می‌رساند. ولی عدالت به مفهوم مطلق کلمه وجود ندارد».

افلاطون معتقد است عدالت امری نسبتاً پیچیده است و تنها دانش‌آموختگان فلسفه به آن دسترسی دارند. از این رو، با حس و تجربه نمی‌توان به آن دست یافت. به نظر افلاطون «عدالت متضمن قانون است و قانون متضمن جامعه».

افلاطون معتقد است که «انسان به هیچ جامعه‌ای وسیع‌تر و برتر از دولتش تعلق ندارد و به همین دلیل تابع هیچ قانونی مافوق قانون دولت خود نیست»، «قوانینی که این افراد موظف به اطاعت کردن از آن هستند، بدون تغییر نیست. یعنی ممکن است در گذر زمان عوض شوند یا از بین بروند».

از گفته‌های افلاطون می‌فهمیم که عدالت [برای] شهروند افلاطون، نسبی است؛ به این معنی که این عدالت بستگی به یک نظام اجتماعی معین دارد که

قلمروی آن محدود به زمان و مکان است. قوانینی که در محدوده‌ی این نظام اجتماعی وضع می‌شوند تنها شامل همان شهروند و سایر همشهریانش می‌گردد. در یونان باستان از عدالت به تناسب با طبیعت و فضایل دیگر، تعبیر شده است. افلاطون عدالت را حد وسط [نقطه‌ی تعادل] سه قوه‌ی خرد، اراده و شهوت در انسان می‌دانست. همچنین معتقد بود که خردمندی، شجاعت و اعتدال به عنوان سه فضیلت عمده‌ی انسان است که عدالت برقرارکننده‌ی هماهنگی و تناسب میان این فضایل است.

در اندیشه‌ی افلاطون، عدالت اجتماعی به مفهوم تناسب و قرارگرفتن افراد جامعه در طبقات خاص خود است. جامعه‌ی مورد نظر وی دارای سه طبقه‌ی فرمان‌روایان، نگهبانان و توده‌ی مردم (افزارمندان) است. از نظر وی، عدالت اجتماعی قرارگرفتن هر فرد در طبقه‌ی خاص خود و برخورداری از امتیازات آن طبقه و داشتن نقش مخصوص به خود می‌باشد. بنابر این، عدالت اجتماعی در این برداشت به معنای تناسب و قرارگرفتن در جایگاه خاص خود است.

با وجود اینکه آگوستین و افلاطون عدالت را متضمن قانون می‌دانند اما قانونی که مظهر عدالت آگوستین است، تغییرناپذیر است؛ احکام و مقررات آن در هر زمان و برای همه افراد یکسان است «قوانین همان است که بوده و همان خواهد بود».

سیسرون بزرگ‌ترین سخنور روم که ۱۰۶ سال پیش از میلاد مسیح به دنیا آمد، در اثر معروف خود به نام «جمهور و قوانین» درباره‌ی عدالت می‌نویسد:

«عدالت ویژگی ممتازی است که مفهوم آن عطای حق انسان به او است. طبیعت ما را چنان آفریده است که باید مفهوم عدالت را میان خود تقسیم کنیم و سود آن را نصیب همگان سازیم. وقتی می‌گوییم طبیعت، منظورم آن دسته از صفت‌ها و ویژگی‌هایی است که به دست طبیعت در نهاد انسان کاشته شده است. اما از سوی دیگر، فسادی که از کسب عادت‌های بد ناشی می‌شود چنان شدید و بزرگ است که آن شراره‌های برافروخته شده به دست طبیعت در نهاد ما را خاموش

می‌کند. اما اگر قضاوت‌های مردم با روح طبیعت سازگار باشد و هر موضوعی را که مربوط به خیر بشریت باشد نسبت به خود بیگانه نشمارد آن وقت عدالت از جانب همگان به صورت مساوی رعایت می‌گردد.»

سیسرون عدالت را از قانون و طبیعت جدا نمی‌داند. وی در کتاب سوم «جمهور» نتیجه می‌گیرد:

«عدالت از عقل ناشی می‌شود و عقل به تمام انسان‌ها داده شده است. عدالت در نفس و طبیعت انسان نهفته است. قانون و عدالت را نمی‌توان از طبیعت جدا پنداشت. قانون حقیقی عبارت از دستوری است که عقل سلیم آن را در توافق و هماهنگی کامل با طبیعت انشاء می‌کند. چنین قانونی شامل تمام کاینات در هر نقطه‌ی جهان می‌شود. مضمون آن عوض نشدنی و دوران اعتبارش ابدی است. مفاد آمرانه آن، مردم را به انجام وظیفه و ادار می‌کند و مفاد نهی کننده‌اش آنها را از ارتکاب خطا باز می‌دارد.»

این سخنور رومی معتقد است که فقط یک قانون واحد با نظام واحد قانون‌گونه وجود دارد که بر سراسر جهان حکم فرماید. انسان فقط به حکم و فتوای عقل، مطیع قوانین طبیعت است. (قانون طبیعی مورد نظر وی، چیزی غیر از [مفهوم] قانون طبیعت است که ما در عصر حاضر براساس علم جدید با آن آشنا هستیم) در واقع، برداشت سیسرون از عدالت بیانگر دیدگاه‌های بخش بزرگی از دانشمندان و خداوندان اندیشه‌های سیاسی و فلسفی قرون وسطی است. قرون وسطی با شکل‌گیری و ظهور دو نهضت که در تاریخ به رنسانس و اصلاحات (۳) معروف است به پایان رسید و بعد از آن دوران جدیدی آغاز شد.

با نگاه به نظریه‌ها و دیدگاه‌های دانشمندان دوره رنسانس و اصلاحات، شاهد اندیشه‌های مثبت‌تر و عمیق‌تری درباره‌ی عدالت اجتماعی هستیم.

ماکیاولی یکی از نمایندگان برجسته‌ی رنسانس است. وی در سال ۱۴۶۹ در ایتالیا - مرکز اصلی رنسانس - به دنیا آمد. در میان آثارش، رساله «شهریار» توجه

بسیاری از اندیشمندان را به خود جلب کرده است زیرا بُنیاد تفکر سیاسی او و مانفیست «ماکیاولیست‌ها» می‌باشد. ماکیاولی در این رساله در باره‌ی عدالت اجتماعی می‌گوید:

«اصل تأمین عدالت مربوط به توده‌ی مردم است، چرا که توده‌ی مردم از پادشاهان دوراندیش‌تر، کاراندیش‌تر و در مقصد خود استوارتر هستند و قضاوتشان نیز بهتر از شه‌ریاران است و به همین دلیل است که گفته‌اند صدای خلق، صدای خدا است».

ماکیاولی معتقد است که باید «عدالت اجتماعی را در فضیلت دید». فضیلت از منظر او، نیروی درونی در درون یک قوم است و «هیچ قومی بدون داشتن فضیلت نمی‌تواند آزاد باشد». منظور از فضیلت، افزونی در علم و معرفت است. جرمی بنتام (۱۸۳۲ - ۱۷۴۸)، متفکر انگلیسی، تأمین عدالت و سعادت عمومی را با مالکیت مرتبط می‌داند. به نظر او حمایت از مالکیت خصوصی سبب تأمین «سعادت عمومی» می‌شود و این حمایت به وسیله‌ی قانون تضمین می‌گردد. او می‌نویسد:

«برای آنکه مزایای قانون را به طور کامل بشناسیم، بهتر است بکوشیم تا مفهوم روشنی از مالکیت ارائه دهیم. ما به این نکته آگاه خواهیم شد که چیزی به عنوان مالکیت طبیعی وجود ندارد و مالکیت به طور کل مخلوق قانون است. مالکیت چیزی جز اساس انتظار و توقع معینی نیست، یعنی انتظار و توقع کسب برخی امتیازات از چیزی (که اکنون در تملک ماست) به دلیل ارتباطی که ما به آن چیز داریم ...»

این اندیشمند انگلیسی یکی از پیروان سرسخت «اقتصاد آزاد» و خواهان کمترین مداخله حکومت است. او معتقد است:

«قوانین با ایجاد حق مالکیت، ثروت را به وجود آورده‌اند، اما تهیدستی به هیچ وجه زاده‌ی قوانین نیست. تهیدستی وضع ابتدایی بشر است. انسانی که معاش

بخور و نمیری دارد عیناً همانند مردی است که در وضع طبیعی، یعنی توحش، به سر می‌برد. در وضع مصنوعی اجتماع، تهیدستان جز از راه تلاش رنج‌آور، چیزی نمی‌توانند به دست آورند.»

(در نوشتار دیگری به بنیادهای فلسفی اقتصاد بازار آزاد پرداخته شده است. به کتاب «اقتصاد فقر» مراجعه فرمایید.)

کانت (۱۷۲۴ - ۱۸۰۴) تاثیرگذارترین فیلسوف دوران «جدید» است که برابری همگان در برابر قانون، جزو آرمان‌های سیاسی او می‌باشد. او درباره‌ی اصل عدالت می‌گوید:

«بالاترین ویژگی دولت خوب، چنان‌که ارسطو نیز معتقد بود، عدالت است. روشن است که فقط قدرت مطلق حکومت، ضامن عدالت نیست. صرف‌نظر از این‌که مردم در اصل با چه انگیزه‌هایی به مراجع مدنی گردن نهاده باشند، توجیه نهایی برای تأسیس جامعه‌ی مرکب از شهروندان آزاد باید دارای ماهیت اخلاقی باشد.»

به نظر کانت، اعتقادهای اخلاقی بیشتر براساس هنجارهای مختلف و متعارض دینی - مذهبی یا سایر هنجارهای فرهنگی است.

راجر سالیوان درباره‌ی اخلاق در فلسفه‌ی کانت می‌نویسد:

«کانت برای آن‌که نظامی از قوانین به وجود آید تا به صورت اخلاقی برای همگان پذیرفتنی باشد، خواهان اصل ماقبل سیاسی در قانون‌گذاری شد که اساس آن فقط عقل بود و نام آن را «اصل عام عدالت» گذاشت. او می‌گوید فقط آن‌گونه تنظیمات و ترتیبات مدنی، عادلانه (یا به حق) هستند که حداکثر آزادی را [به صورت] یکسان برای همگان فراهم آورند. به تعبیر دیگر، اگر بخواهیم آن را به عنوان یکی از اوامر خطاب به شهروندان بیان کنیم، اصل مذکور فرمان می‌دهد «به شیوه‌ای رفتار کن که گزینه‌های تو مطابق بیشترین اندازه آزادی بیرونی برای همگان باشد.» (کتاب اخلاق در فلسفه کانت، راجر سالیوان، ۳۹-۴۰)

عدالتی که کانت خواهان آن است بیشتر بر برابری اخلاقی استوار است. کانت عقیده داشت:

«تساوی طلبی مدنی نه بدین معنی است که دولت خواهان برابری مال و قدرتی باشد که در نتیجهی بهره‌مندی از استعداد و کار و کوشش و بخت مساعد به دست می‌آید و نه به معنای این است که بخواهد کسانی را که به صورت جسمی یا معنوی بر دیگران برتری دارند جریمه کند تا از این راه وضع مساوی برای همه افراد به وجود آید».

در مفهوم عدالتی که کانت به دنبال آن بود تساوی طلبی اقتصادی جایی ندارد. او می‌گوید:

«اول، پیشبرد تساوی طلبی اقتصادی در اساس غیر عملی است زیرا مردم منافع و هدف‌های مختلف و متعارض دارند؛ دوم، از آن مهم‌تر، کوشش به منظور استقرار برابری اقتصادی به نقض مستمر عدالت و آزادی خواهد انجامید. آنچه تساوی سیاسی به آن نیاز دارد فرصت یا امکان برابر است، بدین معنا که هرکس باید مجاز باشد برای رسیدن به هر وضع و مقامی که آرزوی آن است در محدوده‌ی امکانات یک جامعه‌ی آزاد تلاش کند».

(بنیاد نظریات نیولیبرالیسم بر همین اساس است)

اسلام و عدالت اجتماعی

در این نوشتار قصد ندارم به بحث درون دینی پردازم ولی برای درک بهتر مفهوم عدالت اجتماعی، ناگزیر هستم تا به نظریات و تفسیرهای برخی از اندیشمندان مسلمان نگاهی بیندازیم. از نظر اندیشمندان مسلمان، عدالت جزو اساسی‌ترین اصول و قواعد اسلام است. افزون بر آیات قرآن و حدیث، روایت‌های فراوانی از علمای دینی وجود دارد که بر ضرورت و تأمین عدالت تأکید می‌کنند.

در مکتب توحیدی اسلام، عدالت بخشی از یک دستگاه فلسفی و اعتقادی است. در اسلام، عدالت مبتنی بر یک جهان‌بینی متکی به وجود یک خالق عادل

است، خالقی که صفت عدلش در سراسر هستی متجلی است. براساس جهان‌بینی اسلامی، جهان هستی بر اساس عدل بر پا شده است. بنابراین عدالت در اسلام یک مفهوم اعتباری و قراردادی نیست بلکه عدالت یک اصل تکوینی است.

مطهری - اندیشمند مسلمان - در تعریف عدالت آورده است «عدالت یعنی اینکه حقوق افراد را باید رعایت کرد و حقوق ذی‌حقی را به او داد». در واقع، تعریف مطهری همان تعریف ارسطو است. ارسطو نیز می‌گوید «عدالت فضیلتی است که به موجب آن باید به هرکس آن چه حق اوست، داد.»

علامه طباطبایی، معنای اصلی عدالت را اقامه مساوات میان امور دانسته و می‌گوید «به هر امری آن چه سزاوار است بدهی تا همه امور مساوی شود و هر یک در جای خود که مستحق آن است، قرار گیرد.»

باید دانست مساوات مورد نظر قرآن درباره‌ی انسان‌ها شامل دو قسمت عمده است: ۱. مساوات در اصل انسانیت؛ مساوات در حقوق، اجرای قوانین و احکام. عبدالرضا احمدی یکی از پژوهشگران مسلمان، پیرامون عدالت اجتماعی در «فصل‌نامه‌ی بینات» چنین می‌نویسد:

«عدالت اجتماعی در زمینه‌ی تعامل انسان در محیط و اشیا متولد می‌شود. این نوع عدالت بیشتر به حقوق فی‌نفسه انسان‌ها و حقوق مربوط به روابط افراد جامعه با یکدیگر مربوط می‌شود. مبنای عدالت اجتماعی حقوقی است که انسان‌ها به صرف انسان بودن و به دلیل عضویت در اجتماع از آنها برخوردار هستند. شاخصه‌های زیر را برای عدالت اجتماعی می‌توان برشمرد:

عدالت اداری، عدالت اقتصادی، عدالت قضایی، عدالت سیاسی و ...»
 دکتر علی شریعتی تأمین عدالت اجتماعی را به سیستم اقتصادی ارتباط می‌دهد. وی در اثر معروف خود به نام «جهت‌گیری طبقاتی اسلام» آورده است: «نظام اقتصادی باید نظامی باشد که به متجاوز امکان قانونی و عملی ندهد، نه اینکه امکان بدهد و بعد از نظر اخلاقی آن را کنترل کند. یعنی نمی‌شود که

یک زیربنای سرمایه‌داری، استثمار و استعماری و یک روبنای اخلاقی بر مبنای عدالت و تقوا درست کرد. باید روبنای اخلاقی و اسلامی را در زیر بنای تولیدی اقتصادی بیاوریم. باید آن تقوی، عفو، زهد، دوری از دنیا و مبارزه با اسراف مورد نظر اسلام را به زیر بنای تولیدی وارد کنیم، نه این که نظام اقتصادی‌ای که ما در دوره‌ی فئودالیسمی، قبایلی و بورژوازی پذیرفتیم، امروز هم نظام سرمایه‌داری را بپذیریم و اسلام را به عنوان نصیحت [توصیه] اخلاقی مطرح کنیم». (ص ۵۵)

دکتر عبدالکریم سروش، پژوهشگر و عضو اکادمی علوم ایران درباره‌ی مفهوم عدالت از دیدگاه اسلام می‌گوید:

«حکومت دینی، حکومتی عادلانه است و عدالت مفهومی است که بیرون از دین تعریف می‌شود. عدالت دینی را از نظر فقهی و در تفسیر قرآنی می‌توان به صورت مستقیم از قرآن استنباط و استخراج کرد. اما مفهوم عدالت را نمی‌توان تنها با رجوع به شرع و قرآن تعریف کرد. زیرا عدالت شامل مفهوم انسان است و اینکه انسان بودن یعنی چه و انسان چه حقوقی دارد. این مفهوم از عدالت باید منطبق با دین باشد، اما نمی‌تواند فقط بر مبنای متون دینی تعریف و تبیین شود. ما عدالت را از دین نمی‌گیریم، بلکه دین را به دلیل عدالت قبول می‌کنیم.»

سید قطب، از نظریه‌پردازان اسلام سیاسی معاصر و از رهبران برجسته‌ی جنبش اخوان المسلمین مصر، درباره‌ی عدالت از دیدگاه اسلام چنین می‌گوید:

«در عدالت اسلامی، عشق و نفرت نقش ندارد و موقعیت شغلی اجتماعی و اقتصادی افراد، تأثیری بر اجرای عدالت نمی‌گذارد. این عدالت حتی دشمنان را در بر می‌گیرد، اما کسانی که به چنین عدالت پشت می‌کنند ناچار هستند به زورمندی روی آورند که عدالت را بر اساس منافع خود تفسیر می‌کنند...» (ریشه، سیر و چالش‌های نهضت اسلامی، مرتضی شیرودی، سایت امت اسلامی)

تعریف سنتی عدالت در نزد اندیشمندان شرقی، بیشتر مشابه تعریف اندیشمندان دینی و غیر دینی است یعنی «اعطای کل ذی حقه». در آثار ارسطو،

افلاطون، سیسرون و متون انجیل مقدس و تورات، عدالت به همین صورت تعریف شده است.

پیش از پرداختن به دیدگاه مارکسیست‌ها درباره‌ی عدالت اجتماعی، باید مقصود خود از بیان برخی نظرات دانشمندان مسلمان و اندیشمندان سیاسی قرون وسطی و عصر رنسانس درباره‌ی عدالت را بگوییم. از یک سو، هدف ما تمایز میان نظریات است. از سوی دیگر، باید بدانیم که تعدادی از دانشمندان، فیلسوفان و نظریه‌پردازان جهان معتقدند بینش مذهبی درباره‌ی عدالت اجتماعی با واقعیت‌های عینی زندگی فاصله دارد.

سوسیالیست‌ها و عدالت اجتماعی

در قرن ۱۹ و پس از آن که هگل دولت را به عنوان منبع عدالت معرفی نمود، مکتب عدالت سوسیالیستی بر محور جامعه ارایه شد. بر مبنای این مکتب، ماهیت عدالت را توزیع عادلانه ثروت و دارایی‌های جامعه تشکیل می‌دهد. در این مکتب، توزیع براساس میزان نیازمندی افراد و تقسیم براساس میزان کار و تولید است. این دیدگاه برخاسته از نظریه مارکس «از هرکس به اندازه‌ی توانش و به هرکس بر اساس نیازش» است. مارکس با تحلیل رابطه‌ی کار و سرمایه برای اثبات ناتوانی دولت سرمایه‌داری در برقراری عدالت اجتماعی تلاش کرد، زیرا براساس نظریه‌ی «ارزش کار» استثمار ناعادلانه‌ی مازاد تولید به وسیله‌ی سرمایه‌دار مخالف آرمان برابری اقتصادی و عدالت اقتصادی است.

به نظر مارکس، توسل به قانون و عدالت نمی‌تواند مسایلی را حل کند که ریشه در ماهیت متضاد جامعه‌ی طبقاتی بورژوازی دارد. در این صورت، این تضادها باید به کمک مبارزه و قدرت طبقاتی برطرف شوند. جامعه‌ی بورژوازی را تنها می‌توان با «سلب مالکیت از سلب‌کنندگان» از بین برد.

مارکس رهایی «پرولتاریا» از مناسبات استعمارگرانه‌ی سرمایه‌داری را نه تنها

در رهایی طبقاتی، بلکه در رهایی انسان از همه مناسبات و شکل‌های بندگی [بردگی] می‌بیند. او می‌گوید:

«طبقه کارگر در مبارزه‌ی خود به دنبال طلب حق ویژه‌ای نیست. ظلم به او نه یک بی‌عدالتی ویژه، بلکه بی‌عدالتی عامی است که دارای ماهیت تاریخی ویژه نیست بلکه ماهیت انسانی دارد.»

به نظر مارکس «فلاکت و بی‌عدالتی را با توسل به اخلاق نمی‌توان از میان برد. بی‌عدالتی ریشه و شالوده‌ی یک جامعه‌ی طبقاتی است.»

مارکس و انگلس در «مانیفست حزب کمونیست» به تبیین بی‌عدالتی در نظام سرمایه‌داری پرداخته‌اند. آنها تصریح می‌کنند که «کارگران در نظام سرمایه‌داری تنها در صورتی می‌توانند زندگی کنند که کار داشته باشند و تنها تا زمانی کار دارند که کارشان سرمایه را افزایش دهد. این کارگران ناچار هستند نیروی کار خویش را روزانه بفروشند. آنها کالایی هستند مانند اشیای دیگر برای داد و ستد. در نتیجه‌ی بکارگیری ماشین و تقسیم کار، کارگر به ضمیمه‌ی ساده‌ای برای ماشین تبدیل شده است. بنابر این هزینه‌ای که برای کارگر می‌شود تنها محدود به هزینه‌ی معیشتی است تا او بتواند زندگی کند و نسل او استمرار یابد.»

پیشنهاد مارکس و انگلس برای برطرف کردن این بی‌عدالتی اجتماعی و بوجود آوردن اقتصاد عدالت محور، کسب قدرت سیاسی توسط کارگران (پرولتاریا) و رفتن به سوی جامعه‌ی کمونیستی است. به عقیده‌ی آنها، ویژگی اساسی کمونیسم، براندازی ملکیت بورژوازی است. آنها می‌گویند:

«نظام بورژوازی، آخرین و کامل‌ترین مظهر شیوه‌ی تولید و مالکیت براساس تضادهای طبقاتی و استثمار انسان‌ها به دست انسان‌های دیگر است»

مارکس، برابری حقوقی در جامعه‌ی بورژوازی را ظاهری و در خدمت پوشاندن ساختارهای استثمار می‌داند. دولت در نظر مارکس «چیزی به جز ابزار اعمال قهر طبقه‌ی حاکم نیست.»

انگلس در کتاب «لودویک فویرباخ و پایان فلسفه‌ی کلاسیک آلمان» می‌نویسد:

«در وجود دولت، نخستین نیروی ایدیولوژیک مسلط بر انسان، در برابر ما خودنمایی می‌کند. جامعه یک سازمان برای دفاع از منافع عمومی خود در برابر حمله‌های داخلی و خارجی به وجود می‌آورد. این سازمان، قدرت حاکم‌ی دولتی است و زمانی که پدید آمد نسبت به جامعه استقلال پیدا می‌کند. این سازمان، هر قدر بیشتر به نماینده یک طبقه‌ی معین تبدیل گردد و تسلط این طبقه را به صورت مستقیم‌تر عملی کند، به همان اندازه در این زمینه موفقیت بیشتری به دست می‌آورد. مبارزه‌ی طبقه‌ی ستم‌کش علیه طبقه‌ی حاکم، ناگزیر به مبارزه‌ی سیاسی تبدیل می‌گردد که بیش از هر چیز متوجه سلطه‌ی سیاسی این طبقه است».

به نظر ما، به همین دلیل است که مارکس در جامعه‌ی بورژوازی، کسب قدرت سیاسی توسط طبقه‌ی کارگر و درهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی را برای پایان دادن به بی‌عدالتی اجتماعی، ضروری می‌داند.

مارکس معتقد است سرمایه قدرت شخصی نیست بلکه اجتماعی است. اگر به مالکیت جمعی همه‌ی اعضای جامعه تبدیل گردد، ویژگی اجتماعی مالکیت تغییر می‌کند و مالکیت ویژگی طبقاتی خود را از دست می‌دهد.

در نظر مارکسیست‌ها، کمونیسم، امکان تملک محصولات اجتماعی را از هیچ کس سلب نمی‌کند، بلکه تنها سلب‌کننده‌ی این امکانی است که براساس تملک محصولات، کار انسان در سلطه دیگری قرار گیرد.

لنین در اثر معروف خود به نام «دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک» درباره‌ی عدالت اجتماعی می‌نویسد:

«تا زمانی که هرگونه امکان استعمار یک طبقه توسط طبقه‌ی دیگر به صورت کامل از بین نرود، برابری واقعی و عدالت اجتماعی نمی‌تواند وجود داشته باشد». به نظر لنین، باید سرچشمه‌ی بی‌عدالتی را در مالکیت خصوصی بر وسایل

تولید دید که ابزار بهره‌کشی انسان به دست انسان است. تا زمانی که تمام وسایل تولید از چنگ مالکیت خصوصی آزاد نشود، نمی‌توان عدالت اجتماعی و برابری را تأمین نمود.

عدالت اجتماعی و آزادی

نکته‌ی دیگری که به اهمیت عدالت اجتماعی افزوده است پیوند ناگسستنی آن با آزادی و قانون‌مداری است. آزادی، قانون‌مداری و عدالت ارکان اساسی و اصلی نظام سیاسی - اقتصادی و اجتماعی مورد نظر همه‌ی نیروهای ترقی‌خواه، پیشرو و مدافع زحمتکشان هستند.

به باور نیروهای چپ، بدون تأمین آزادی فردی نمی‌توان به آزادی همگانی دست یافت. در کتاب «اندیشه‌هایی که نمی‌میرد» (۱۳)، در این باره چنین آمده است:

«توسعه‌ی آزاد هر فرد، شرط توسعه‌ی آزاد همگان است. محور این توسعه، آزاد ساختن کار اجتماعی از قید وابستگی به سرمایه و استثمار است. تا زمانی که افراد مجبور هستند نیروی کارشان را به صورت یک کالا بفروشند، تحقق آزادی آنان غیر ممکن است. انسان در چارچوب مناسبات اجتماعی مبتنی بر «استثمار کار» زندانی است. او برای ادامه‌ی حیات چاره‌ی دیگری جز فروش بخشی از خود (یعنی نیروی کار) ندارد. از این دیدگاه نوآورانه «آزادی معنوی» زمانی شروع می‌شود که بردگی تن پایان یابد»

مارکس آزادی فرد را در درون یک جامعه‌ی از خود بیگانه شده و متناقض، پنداری دروغین می‌داند. او در «مسأله‌ی یهود» چنین به نقد برداشت‌های لیبرالیستی از آزادی می‌پردازد:

«آزادی یک فرد در درون «جامعه‌ی از خود بیگانه‌شده» در واقعیت امر آزادی عناصر مادی و معنوی است که محتوای زندگی فرد نام‌برده را تشکیل می‌دهد.

زیرا عناصر مادی و معنوی نام‌برده خود در بند مناسبات معین اجتماعی و ایدئولوژی حاکم متعلق به این مناسبات هستند؛ از این‌رو، آزادی آنها به صورت کامل ساختگی، پنداری و دروغین است. آزادی فرد در جامعه‌ی ناخویشتن، یک پندار ایدئولوژیک است و بس.»
او همچنین می‌گوید:

«انسان از مذهب رهایی نیافت، بلکه آزادی مذهبی را کمایی کرد. انسان از مالکیت رهایی نیافت بلکه آزادی [برای] مالک شدن را به دست آورد. انسان از خودخواهی نظام صنعتی رهایی نیافت، بلکه آزادی سرمایه‌گذاری را کسب کرد.»

مارکس با تحلیل مناسبات اجتماعی، نتیجه می‌گیرد که از خود بیگانگی با ناخویشتن به معنای «فقدان آزادی»، در مسأله‌ی مالکیت خصوصی بر وسایل تولید نهفته است. بنابراین، رفع مالکیت خصوصی بر وسایل تولید اگر مترادف به آزادی نیست، ولی به صورت حتمی شرط اساسی تحقق آزادی است! (نشریه‌ی آینده، شماره ۱۹، ۲۰۰۳)

عدالت اجتماعی و شایسته‌سالاری

عدالت در این برداشت، به مفهوم توزیع امکان‌ها و مقام‌ها براساس شایستگی است. در این دیدگاه، باید توزیع امکان‌های مادی، رفاهی و مقام‌ها براساس شایستگی باشد. این دیدگاه را در اندیشه‌های ارسطو نیز وجود دارد. ارسطو هم در توزیع امکان‌های مادی، به شایستگی‌های افراد توجه دارد. از این‌رو، به عدالت توزیعی اهمیت می‌دهد. او طبقه متوسط را به سبب نوع و شکل حکومت، شایسته حکومت کردن می‌داند. در واقع، وی به لحاظ اقتصادی و سیاسی به نوعی شایسته‌سالاری باور دارد. سوسیالیست‌ها معتقدند با چنین عدالتی نمی‌توان به نابرابری‌های اجتماعی پایان بخشید.

عدالت اجتماعی و مساوات

مساوات همیشه از آرمان‌ها ارزشمند بشر بوده است و رابطه ناگسستگی با عدالت دارد. بیشتر نظریه‌های بورژوازی، مساوات یا برابری را فقط مساوات ظاهری همه‌ی افراد در برابر قانون می‌داند. آنها به اساس و ماهیت مسأله یعنی نبود مساوات طبقاتی بعنوان سبب همه‌ی نابرابری‌ها و بی‌عدالتی‌ها، توجهی ندارند.

مارکسیست‌ها، تأمین برابری واقعی را تنها از راه براندازی طبقات اجتماعی نمی‌دانند. آنها معتقدند با وجود تضادهای طبقاتی و به طور کلی طبقه، هر قدر هم قوانین همه جانبه‌ای تدوین شود و افراد در برابر آن مساوی باشند، باز هم برابری واقعی بدست نخواهد آمد.

برخی نظریه‌های خرده بورژوازی که خواهان برابری و مساوات هستند، برابری را به معنای تساوی مردم از نظر مالکیت خصوصی می‌دانند. به نظر مارکسیست‌ها، چنین دیدگاهی هم مشکل را برطرف نمی‌کند، زیرا مشکل اساسی در تأمین مساوات، از بین بردن مالکیت خصوصی و اجتماعی کردن وسایل تولید است. در این صورت زمینه برای از بین بردن طبقه‌های استثمارگر در جامعه آماده می‌شود. آنها معتقدند با از بین رفتن استثمار و طبقات استثمارگر، برابری بدست آمده به معنای رهایی همه زحمت‌کشان از بهره‌کشی و برخورداری برابر همه افراد از امکانات مادی و معنوی موجود، مطابق کار انجام شده است. این برابری شامل همه افراد در کار، استراحت، آموزش و پرورش، فرهنگ، بیمه‌های اجتماعی، تأمین مادی سال‌خوردگان، تساوی افراد از نظر ملیت، جنس، نژاد، مذهب و غیره است.

عدالت اجتماعی از دیدگاه اندیشه‌پردازان اقتصادی

در میان صاحب‌نظران امور اقتصادی، درباره‌ی مفهوم و خاستگاه عدالت اجتماعی و تأمین آن دو دیدگاه اصلی وجود دارد. دیدگاه نخست، عدالت را یک

امر بیرونی می‌داند که مجموعه‌ای از اصول و دستورات عمل‌های اعمال شونده بیرون از نظام موجود برای تأمین عدالت است. مارکسیست‌ها چنین دیدگاهی دارند و معتقد هستند خود نظام به هیچ وجه پاسخگو نیست زیرا ساختار یک نظام اقتصادی - اجتماعی متکی بر مالکیت خصوصی با عدالت سازگار نمی‌باشد. در چنین نظامی بی‌عدالتی باعث تقویت اقتصاد فقر می‌گردد و امکان‌گذار به اقتصاد عدالت محور را محدود می‌سازد. دیدگاه دوم، عدالت را یک امر درونی می‌داند. از منظر مدافعان اقتصاد سرمایه‌داری، نظام اقتصادی وقتی کارآمد باشد و در چارچوب بازار، به خوبی تدوین و اجرایی شود، با خودش عدالت را تأمین می‌کند. براساس نظریه‌های لیبرالیستی، برابری یکی از پایه‌های لیبرالیسم است. این برابری به معنای اقتصادی نیست بلکه برابری در مقابل قانون، دادگاه‌ها و محاکم، برابری در داشتن امکان‌ها و فرصت‌ها است.

آنچه در این باره قابل نقد است، نگاه به برابری بدون توجه به زیربنای اقتصادی و اجتماعی، دستگاه قضایی و مبارزات طبقاتی و ماهیت جانب‌دارانه‌ی قوانین حاکم است. در قوی‌ترین دستگاه‌های حقوقی، همیشه کسانی برنده هستند که ابزار تولید را در اختیار دارند. بنابراین برابری بدون ایجاد زیرساخت‌های اقتصادی و توزیع ثروت امکان‌پذیر نیست. در صورتی می‌توان ادعای برابری همگانی در مقابل قانون را داشت که طبقه‌ای وجود نداشته باشد. از این رو، برابری در نظر سوسیالیست‌ها به معنای رهایی همه‌ی زحمتکشان از استثمار است.

در رابطه با ظهور اندیشه‌های عدالت‌خواهانه‌ی سوسیالیستی - به ویژه نظرات مارکس - باید گفت که این افکار زمانی پدیدار گشتند که انقلاب صنعتی غرب در حال شکوفایی بود و کارخانه‌های مختلفی در کشورهای اروپایی ایجاد می‌شدند. در این دوران، انواع استثمار به صورت وحشیانه در باره کارگران اعمال می‌شد و به گفته نویسنده کتاب سرمایه «دستمزد آنها در پایین‌ترین حد ممکن که تنها بقای آنها را تضمین کند، پایین نگه‌داشته می‌شد».

این فضای وحشتناک ناعادلانه موجب پیدایش اندیشه‌های عدالت‌خواهانه‌ی سوسیالیستی شد که خواهان اصلاح فوری نظام حاکم بود. مارکس به عنوان برجسته‌ترین متفکر و اقتصاددان چپ، اصلاح آن نظام را غیر ممکن می‌دانست. او بر فروپاشی نظام سرمایه‌داری و جایگزینی آن با یک نظام سوسیالیستی و سپس کمونیستی تأکید کرد و قوانین فروپاشی این نظام را نیز بیان نمود. (در کتاب سرمایه کارل مارکس، این موضوع به خوبی توضیح داده شده است)

بیشتر اقتصاددانان مارکسیستی معتقدند که سرمایه‌داری نه تنها بر اصل «نابرابری» بنا گشته است بلکه در روند پیشرفت خود به افزایش نابرابری میان آدمها و جوامع می‌انجامد.

نتیجه‌گیری

پیشگامان اندیشه‌های مترقی (به خصوص در عرصه علم) همواره در تحلیل‌های خود بر این نکته محوری تأکید کرده‌اند که بشر موجودی اجتماعی است. بنابر این تمام مسایلی که به روابط انسان‌ها با یکدیگر پیوند می‌خورد، مسائل اجتماعی هستند.

«روابط اجتماعی، مجموع مناسبات میان انسان‌ها به عنوان موجودات اجتماعی در عرصه‌های گوناگون است که روابط تاریخی بشر را می‌سازد. جریان قانون‌مند تاریخ، انسان‌ها را گام به گام از روابط اولیه و مناسبات خانوادگی جدا کرد و آنان را تابع قوای اجتماعی ساخت. با پیدایش مالکیت خصوصی بر ابزار تولید، جامعه به ثروتمندان و فقرا، استثمارگران و استثمارشوندگان تقسیم شد. بر این اساس، زمینه‌ی آگاهی‌تدریجی از ماهیت عدالت و عدالت اجتماعی شکل گرفت و رشد یافت.»

بر پایه چنین تحلیلی ما با مفهوم عدالت اجتماعی، به صورت اخلاقی و جدا از مناسبات تولیدی و شرایط مشخص تاریخی، روبرو نیستیم. مفهوم عدالت اجتماعی در هر دوره معین، در صورت‌بندی‌های تاریخی و در درون

سمت‌گیری‌های متفاوت اقتصادی - اجتماعی یکسان نبوده و نیست. در اساس، عدالت اجتماعی امری مربوط به مناسبات و روابط اجتماعی است و برای درک دقیق و روشن آن باید از این منظر، عدالت اجتماعی را بررسی کرد.

در شیوه‌ی تفکر مدرن همه مفاهیم از جمله مفاهیم اخلاقی، صبغه انسانی دارند و بیرون از حوزه عمل انسانی، بی معنا هستند. جان لاک معتقد است که «حق طبیعی و قانون طبیعی، همه به معنای حقوق و قانون طبیعی انسانی است و مستقل از وجود و عمل انسان قابل تصور نیست».

در پایان این نوشتار درباره ساختارهای اجتماعی و نقش آنها در عدالت اجتماعی و اقتصاد عدالت محور، براساس مطالعات اقتصادی می‌فهمیم که پیش از ظهور اقتصاد مدرن، متفکران عهد عتیق در یونان، جامعه‌ی خود را با تقسیم افراد به گروه‌های متفاوت براساس ثروتشان بررسی کرده بودند. برای آن‌ها درک مناسبات بین طبقات برای رفاه جامعه اهمیت داشت و در این باره بحث می‌کردند که آیا ثروت را به تساوی تقسیم کرد یا خیر.

برای آدام اسمیت و دیوید ریکاردو، به‌عنوان آغازگران علم اقتصاد مدرن، تحلیل طبقاتی در کانون بررسی‌ها قرارداشت. ریکاردو طبقات را به صورت مالکان زمین، مالکان سرمایه (ماشین‌آلات و ابزارها) و مالکان نیروی کار که در واقع کارها را انجام می‌دهند تقسیم و بررسی کرد. وی معتقد بود برای درک جامعه باید طبقات اصلی تشکیل دهنده‌ی آن را بشناسیم و ماهیت وابستگی متقابل و تضادهای بین آن‌ها را درک کنیم. در واقع، طبقه و تفاوت‌های طبقاتی موضوع اساسی اقتصاد برای کسانی بود که اقتصاد مدرن را پایه‌گذاری کرده بودند. مارکس با تکیه بر تغییراتی که در تحلیل اسمیت و ریکاردو ایجاد کرد، به تحلیل طبقاتی جهت تازه‌ای داد. هم‌چنین، او تحلیل تازه‌ی خود را با نقد سرمایه‌داری یکی کرد و از آن به نفع دنیای کار و اقتصاد عادلانه استفاده نمود. مارکس از توزیع نابرابر دارایی و قدرت در جامعه خود انتقاد می‌کرد. او همانند دیگر منتقدان اجتماعی،

مدافع مالکیت جمعی، توزیع برابر درآمدها و دموکراسی به‌عنوان بنیان عدالت اجتماعی و اقتصاد عادلانه بود.

وی در تحلیل طبقاتی خود، طبقه را نه براساس ثروت، درآمد یا قدرت، بلکه بر مبنای مازاد تولید تعریف کرد. بحث اصلی مارکس این بود که در همه‌ی جوامع بخشی از مردم قوای ذهنی و جسمی خود را صرف تولید کالاهایی می‌کنند که بیش‌تر از چیزی است که خودشان مصرف می‌کنند یا به صورت مواد اولیه و ابزارها در تولید مورد استفاده قرار می‌گیرد. مارکس این میزان اضافی را مازاد نامید. جوامع مختلف براساس شیوه‌ای که این مازاد را سازمان‌دهی می‌کنند با یکدیگر تفاوت دارند؛ یعنی چه کسانی تولید می‌کنند، به دست چه کسانی می‌افتد، و با آن مازاد چه می‌کنند؟

در زمان مارکس ساختار طبقاتی مسلط، سرمایه‌داری بود. آن چه که مارکس بررسی کرد، فرایندهای ویژه‌ی سرمایه‌داری برای تولید، تملک و توزیع مازاد است. از نظر اقتصاددان‌های مارکسیست، تملک پایهی عدالت در اقتصاد است. تحلیل‌هایی این دسته افراد نشان می‌دهد که سرمایه‌داری اغلب به رشد تولید و مصرف منتهی می‌شود. علاوه بر آن، تناقض‌های موجود و بی‌عدالتی‌ها در توزیع نابرابر در نظام سرمایه‌داری مورد تأکید قرار گرفته است.

برای اینکه بفهمیم در اندیشه‌های مدرن کدام حقوق اساسی و طبیعی برای انسان‌ها در نظر گرفته شده است، مراجعه به مقدمه‌ی «اعلامیه جهانی حقوق بشر»، مصوب ۱۰ دسامبر ۱۹۴۸ در مجمع عمومی سازمان ملل متحد، کافی است. در مقدمه‌ی این اعلامیه می‌خوانیم:

«از آنجا که شناسایی حیثیت ذاتی کلیه اعضای بشری و حقوق یکسان و تغییرپذیری آنان اساس آزادی، عدالت و صلح را در جهان تشکیل می‌دهد. از آنجا که عدم شناسایی و تحقیر حقوق بشر منتهی به اعمال وحشیانه‌ای گردیده است و روح بشریت را به عصیان واداشته است و ظهور دنیایی که در

آن افراد بشر در بیان عقیده آزاد و از ترس و فقر فارغ باشند، به عنوان بالاترین آرزوهای بشر اعلام شده است.

از آنجا که در اساس حقوق انسانی را باید با اجرای قانون حمایت کرد تا بشر به عنوان آخرین علاج به قیام بر ضد ظلم و فشار مجبور نگردد.

از آنجا که در اساس لازم است توسعه‌ی روابط دوستانه بین ملل را مورد تشویق قرار داد.

از آنجا که مردم ملل متحد، بار دیگر ایمان خود را به حقوق اساسی بشر، مقام و ارزش فرد انسانی، حقوق مرد و زن و تساوی در منشور اعلام کرده‌اند و تصمیم راسخ گرفته‌اند که به پیشرفت اجتماعی کمک کنند و در محیط آزادتر وضع زندگی بهتری بوجود آورند.

از آنجا که دولت‌های عضو متعهد شده‌اند تا احترام جهانی، رعایت واقعی حقوق بشر و آزادی‌های اساسی را با همکاری سازمان ملل تامین کنند.

از آنجا که حُسن تفاهم مشترکی نسبت به این حقوق و آزادی‌ها برای اجرای کامل این تعهد، کمال اهمیت را دارد؛ مجمع عمومی، اعلامیه جهانی حقوق بشر به عنوان آرمان مشترکی برای تمام مردم و کلیه ملت‌ها اعلام می‌کند و افراد همه ارکان اجتماع آن را به صورت دایم مورد توجه داشته باشند و تلاش نمایند با تعلیم و تربیت، احترام این حقوق و آزادی‌ها توسعه یابد و با تدابیر تدریجی ملی و بین‌المللی، شناسایی و اجرای واقعی و حیاتی آنها چه در میان خود و چه در بین مردم کشورهایایی که در قلمرو آنها می‌باشد، تامین گردد.»

در اندیشه‌ی مدرن به خصوص «اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر» برای انسان چند حق اساسی طبیعی مانند حق حیات، حق مالکیت، حق آزادی انتخاب شیوه‌ی زندگی تعریف شده است که بنیان اولیه نظریه‌های عدالت را تشکیل می‌دهند.

عدالت ناظر بر حفظ و صیانت از این حقوق فردی است یا باید به طور روشن‌تر گفت هر عملی که ناقض این حقوق باشد، ظالمانه است.

پی‌نویس‌ها:

۱. مدرنیته (تجدد): بسیاری باور دارند مدرنیته (تجدد) یعنی روزگار پیروزی خرد انسانی بر باورهای سنتی (اسطوره‌ای، دینی، اخلاقی، فلسفی و...)، رشد اندیشه‌ی علمی و خردباوری، افزایش اعتبار دیدگاه فلسفه‌ی انتقادی، که همه اینها با سازماندهی جدید تولید و تجارت، شکل‌گیری قوانین مبادله‌ی کالاها و سلطه‌ی تدریجی جامعه مدنی بر دولت همراه هستند.

بدین ترتیب، مدرنیته مجموعه‌ای است فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فلسفی که از حدود سده‌ی پانزدهم یا زمان پیدایش نجوم جدید، اختراع چاپ و کشف امریکا تا امروز [یا چند دهه پیش]، ادامه یافته است.

بسیاری از تاریخ‌نگاران زمانی که از «روزگار مدرن» یاد می‌کنند منظورشان فاصله‌ی میان رنسانس و انقلاب فرانسه است اما گروهی دیگر آغاز صنعتی شدن جوامع اروپایی، پیدایش تولید سرمایه‌داری و تولید کالا را آغاز مدرنیته می‌دانند. (مدرنیته و اندیشه‌ی انتقادی، بابک احمدی)

۲. رنسانس و رفرورماسیون [اصلاحات] (Renaissance – Reformation): قرون وسطی، با دو نهضت تاریخی مشهور به نام رنسانس [نوزایی] و رفرورماسیون [اصلاح] به پایان رسید و دوران جدیدی آغاز گردید.

رنسانس عبارت است از کشف مجدد اعصاب کهن بت‌پرستی یا آن‌گونه از نام آن پیداست نوزایش فرهنگ باستانی بود؛ فرهنگی برای قرن‌ها در مقابل نفوذ مسیحیت، ساکت مانده بود. از نامی که به این نهضت داده شده است نباید چنین نتیجه گرفت که تمام اندیشه‌ها و فرهنگ دوران باستان در قرون قبل از رنسانس مرده بودند و بار دیگر می‌خواستند زنده شوند. اندیشه‌هایی شکل‌دهنده امپراتوری روم قدیم و بسیاری از اندیشه‌های دیگر فلسفه یونان جذب آموزه‌های فکری قرون وسطی شده بودند. همچنین می‌توان گفت رنسانس در این دوره به حقیقت هنر یونانی (و نه فلسفه یونانی) و اندیشه‌های جمهوری روم بود.

این رستاخیز فرهنگی و توجه دوباره اروپاییان به فرهنگ دوران کهن، تنها یک نهضت دانشگاهی یا یک جنبش فکری ویژه‌ی عالمان و روشنفکران نبود، بلکه چیزی فراتر از آن بود. به بیان روشن‌تر، جان گرفتن دوباره احساساتی بود که فرهنگ مسیحی قرون وسطی آنها را زیر پا گذاشته ولی به صورت کلی از بین نرفته بودند.

جنبش رفرورماسیون [اصلاح] بر خلاف رنسانس، نهضتی در درون خود مسیحیت بود. این جنبش به هیچ وجه ویژگی ضد مسیحی نداشت و تنها مدعی تطهیر ایمان مسیحیت

از عناصر بیگانه‌ای بود که با گذر زمان آن را در بر گرفته بودند. (اندیشه و اجتماع، فصل هشتم، مایکل ب. فاستر)

۳. اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر: یک پیمان بین‌المللی است که به تاریخ ۱۰ سپتامبر ۱۹۴۸ در مجمع عمومی سازمان ملل متحد به تصویب رسیده است. این اعلامیه شامل ۳۰ ماده است که به تشریح دیدگاه سازمان ملل متحد درباره‌ی حقوق بشر می‌پردازد. مفاد این اعلامیه حقوق اساسی مدنی، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی را که تمامی انسان‌ها در هر کشوری باید از آن برخوردار باشند، مشخص کرده است. از نظر بسیاری از پژوهشگران، مفاد این اعلامیه الزام‌آور و دارای اعتبار حقوق بین‌المللی است، زیرا به صورت گسترده پذیرفته شده است و معیاری برای سنجش رفتار کشورها می‌باشد. کشورهای تازه استقلال یافته زیادی به مفاد اعلامیه جهانی حقوق بشر استناد کرده‌اند و آن را در قوانین بنیادین یا قانون اساسی خود قرار داده‌اند.

منابع

۱. خداوندان اندیشه‌ی سیاسی، جلد اول، قسمت دوم، اندیشه و اجتماع، مایکل ب. فاستر، ترجمه جواد شیخ‌الاسلامی.
۲. مدرنیته و اندیشه انتقادی، بابک احمدی.
۳. اخلاق در فلسفه کانت، راجر سالیوان، ترجمه عزت‌الله فولادوند، صص ۳۹ تا ۴۵.
۴. خداوندان اندیشه‌ی سیاسی، و.ت. جونز، ترجمه علی رامین.
۵. جهت‌گیری طبقاتی اسلام، دکتر علی شریعتی، مجموع آثار ۱۰.
۶. فصل‌نامه‌ی بینات
۷. مقاله «ریشه، سیر و چالش‌های نهضت اسلامی»، مرتضی شیرودی، سایت امت اسلامی.
۸. مانفیست حزب کمونیست، کارل مارکس و فریدریش انگلس.
۹. لودویک فورباخ و پایان فلسفه کلاسیک آلمان، فریدریش انگلس.
۱۰. دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک، لنین.
۱۱. درباره‌ی کتاب «اندیشه‌های که نمی‌میرد»، عبدالله نایی، نشریه‌ی آینده، شماره ۱۹، سال ۲۰۰۳.
۱۲. اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر.
۱۳. از برخی سایت‌های اینترنتی در ارتباط با این موضوع، استفاده شده است.

جزوه‌ی دوم

نگاهی تفصیلی به قوانین اساسی

«انسان‌های خردمند سعی خواهند کرد که قانون اساسی کشور را طوری طرح کنند که هم حق خود و هم حق دیگران را حتی هم اگر در تضاد با هم قرار بگیرند در آن بگنجانند.»
(کانت)

مقدمه

پیش از بیان هر چیزی درباره‌ی قانون اساسی و سایر قوانین، این پرسش مطرح می‌شود که قانون چیست؟ از منظر جامعه‌شناسی علمی، در میان تمام روابط اشیا و پدیده‌ها تنها یک گونه از آنها دارای نقش اساسی هستند که وابسته به ماهیت آن اشیا و پدیده‌ها بوده، محتوا و جهت حرکتشان تعیین می‌کنند. این گونه روابط ارتباطی با ظاهر آنها ندارد؛ آنها دارای ویژگی ضروری، پایدار و تکرار شونده هستند نه تصادفی، گذرا و موقتی. بر اساس این دیدگاه «قانون» بیان‌کننده‌ی روابط لازم، اساسی و به طور نسبی پایدار و تکرار شونده‌ی جهان واقعی طبیعت و جامعه است. روابطی که شرایط معین، ویژگی و جهت تکامل را تعیین می‌کنند.»

یکی از نظریه پردازان درباره‌ی قانون به مثابه یک مفهوم علمی می‌گوید: «قانون یکی از درجه‌های شناخت یگانگی و وابستگی متقابل مجموعه‌ی روندهای گیتی [جهان] توسط انسان است».

هر قانون، محدوده‌ی معینی از پدیده‌ها و روابط بین آنها را در بر می‌گیرد. قوانین اجتماعی از زمان پیدایش بشر بوجود آمدند. این قوانین به صورت خاص روابط یک مرحله‌ی مشخص از تکامل تاریخی جامعه را بیان می‌کند. آنها به صورت عام شامل تمام مراحل تکامل اجتماع و صورت‌بندی‌های اجتماعی - اقتصادی جامعه می‌شوند. تفاوت بین قوانین خاص و عام کاملاً نسبی است ولی قوانین اجتماعی نسبت به قوانینی که جهان و تفکر را در بر می‌گیرد، خاص‌تر می‌باشد.

با توجه به اینکه قوانین اجتماعی، جهت‌گیری مشخص تحول را نشان می‌دهند، شناخت آنها اهمیت زیادی دارد. تا زمانی که این قوانین را شناسیم به چگونگی تحول و جهت‌دهی آن پی نخواهیم برد. هر قانون تنها زمانی اجرایی می‌شود که شرایط مشخص و پیش فرض‌هایی برای عمل آن بوجود آمده باشد. منظور از این شرایط، عواملی است که حضور آنها برای پیدایش، تکامل پدیده‌ها و روندهای مربوط به آنها، ضروری است.

از آنجا که قوانین اجتماعی در اثر عمل انسان‌ها اجرایی می‌شوند، در نتیجه با عمل انسانی می‌توان تاثیرات لازم را بوجود آورد و ویژگی عملکرد قانون را تغییر داد. اینک با این توضیح کوتاه، به مبحث قانون از جمله قانون اساسی می‌پردازیم. واژه‌ی قانون در لغت به معنای رسم، قاعده، روش، آیین و دستورها آمده است. در بیشتر لغت‌نامه‌ها گفته شده است که «قانون امری است کلی که بر همه جزئیاتش منطبق می‌گردد و احکام جزئیات از آن شناخته می‌شود».

قانون از نظر حقوق، در اصل قاعده‌ای است که مقامات صلاحیت‌دار آن را وضع و ابلاغ می‌کنند. اما از معنای حقوقی قانون فهمیده می‌شود که قواعد لازم‌الاجرا و دارای ضمانت اجرایی مشخص در هر جامعه است. قانون به معنای عام کلمه،

مجموعه‌ی قواعد الزام‌آور مصوب مقام‌های با صلاحیت است و شامل مصوبات، آیین‌نامه‌ها، نظام‌نامه‌ها، مقررات و سایر مسایلی می‌شود که مقامی به نام جامعه درباره‌ی آن مقرراتی را وضع نموده است. قانون به معنای خاص کلمه، مفهوم فنی و ویژه‌ای دارد. در نظام‌های مبتنی بر قانون اساسی و دارای سیستم پارلمانی، قانون همان مصوبات پارلمان است که بعد از تایید رییس دولت، نافذ می‌گردد.

قانون اساسی، بنیادی‌ترین سند حقوقی در یک کشور است که بر اساس آن مجموعه‌ی قوانین، اسناد، اصول و مقررات تنظیم و تفسیر می‌گردد. به صورت کلی، قانون اساسی را چنین تعریف نموده‌اند:

«قانون اساسی به مجموعه‌ی قوانین و مقرراتی اطلاق می‌شود که درباره‌ی دولت، حکومت، قوای عمومی کشور و رابطه‌ی دولت با مردم، بحث می‌کند».

قانون اساسی در تاریخ زندگی، سرنوشت کشورها و اداره‌ی مردم، اهمیتی به سزا دارد. قانون اساسی مجموعه‌ی اصول و قواعدی را شامل می‌شود که شیوه‌ی حاکمیت، شکل اداره‌ی دولت، نهادهای سیاسی دولت، روابط، وظایف و صلاحیت‌های آنها، حقوق اساسی و آزادی‌های عمومی افراد - که دولت مکلف به احترام و رعایت آنها است - و وظایف افراد را مشخص می‌سازد.

قانون اساسی بدین خاطر که اساسی‌ترین مسأله‌ی جامعه یعنی حقوق بشر، آزادی‌های فردی، رابطه‌ی آن با دولت و حدودش را تعریف و تبیین می‌کند، دارای اهمیت حقوقی است.

در سلسله مراتب قوانین داخلی کشورها، قانون اساسی را «قانون مادر» یا «ام القوانین» هم می‌نامند. به طور معمول، جایگاه اسناد قانونی از نظر اصول قانون‌گذاری، این چنین است:

۱. قانون اساسی؛

۲. قوانین عادی؛

۳. مقررات، اساس‌نامه‌ها و مصوبه‌های حکومت؛

۴. دستورالعمل‌ها و لایحه‌های داخلی اداره‌ها و سایر نهادها.

قانون اساسی به این دلیل در میان قوانین بالا دارای جایگاه نخست است که بنیان‌های نظام اجتماعی - اقتصادی، ساختار و اصول بنیادین نظام سیاسی - حقوقی کشور، تابعیت، حقوق، آزادی‌ها و تکالیف اساسی شهروندان در آن مشخص می‌گردد. از این رو، سایر اسناد قانونی باید در چارچوب قانون اساسی و مطابق با مفاد آن وضع شوند. در صورت وجود کمترین تضاد یا تعارض آنها با قانون اساسی، از اعتبار حقوقی ساقط می‌شوند.

نهضت قانون اساسی، چگونگی شکل‌گیری و تدوین قانون‌های اساسی در جهان، پیشینه‌ی تاریخی زیادی دارد. پرداختن به این پیشینه در این نوشتار، ممکن نیست. تنها برای تأکید بر اهمیت موضوع، درنگی کوتاه بر پیشینه‌ی تاریخی قانون اساسی در جهان و افغانستان، خواهم داشت.

پیشینه‌ی تاریخی تدوین قانون اساسی

با مطالعه تاریخ در می‌یابیم که برای نخستین بار، امپراتور تئودوسیوس در سال ۴۳۸، مجموعه‌ای از قوانین مشخص برای اداره‌ی امپراتوری روم تدوین کرد. یک قرن بعد در سال ۵۳۴ میلادی، ژوستینیان یکم - امپراتور بیزانس (روم شرقی) - مجموعه‌ای از قوانین را تدوین و اجرایی نمود. با گذر زمان، آنها تبدیل به تاثیرگذارترین قوانین در اروپای قرون وسطی شدند و به عنوان نطفه‌ی قانون مدنی مدرن اروپا شناخته می‌شوند.

پیامبر اسلام پس از مهاجرت به شهر یرب (مدینه) و استقرار در آنجا، در سال یکم هجری (۶۲۲ میلادی)، مجموعه قوانینی را بر اساس دین اسلام برای اداره شهر، وضع کرد. این قوانین برای نخستین بار تضمین‌کننده حقوق مذهبی شهروندان آن شهر و ایجادکننده نظام قضایی مشخصی در باره‌ی جنگ، مالیات و اختلاف‌های مدنی بود.

ماگنا کارتا لیبرتاتوم (Magna Carta Libertatum) یا منشور بزرگ آزادی در سال ۱۲۱۵ میلادی نگاشته شده است. (این منشور به زبان لاتین است و به نام لاتین آن شناخته می‌شود) علت اصلی بوجود آمدن این منشور، اختلاف بین پاپ اینوسنت سوم، با بارون‌ها و اشراف انگلستان و پادشاه انگلستان درباره حدود اختیارات قدرت پادشاه بود. این منشور پادشاه را وادار به واگذاری بخشی از حقوق خود، احترام به تشکیلات قانونی و پذیرش تقدم قانون بر اراده شخصی خودش می‌ساخت. یکی از مهم‌ترین بندهای ماگنا کارتا حکمی به نام Habeas Corpus است. بر اساس این حکم، شاه یا فرد دیگری حق نداشت کسی را بدون گذراندن تشریفات قانونی محکوم، زندانی، تبعید، اعدام یا اموالش را مصادره نماید.

گرچه ماگنا کارتا (منشور کبیر) سبب تغییر سریع در رفتار و موقعیت پادشاه انگلستان نشد، اما نقطه‌ی آغاز زورآزمایی شاه و اشرافیان برای کنترل حکومت، تکامل نظام پادشاهی در بریتانیا، پیدایش ایده‌ی حکومت مشروطه سلطنتی و تأسیس مجلس اعیان بود. تغییرهای بعدی از جمله تأسیس مجلس عوام، موازنه‌ی قدرت را به سود مردم تغییر داد.

بین سال‌های ۱۰۹۰ و ۱۱۵۰ میلادی، قانونی به نام «گایاناشاگوا» (Gayanashagowa) یا «قانون بزرگ صلح» در میان اعضای کنفدراسیون «ایروکی» که شامل شش قبیله بزرگ سرخ‌پوست آمریکای شمالی می‌شد، تدوین و به اجرا گذاشته شد. گفته می‌شود قرن‌ها بعد، برخی از دولت‌مردان آمریکا همچون بنجامین فرانکلین و جیمز مدیسون در زمان تنظیم قانون اساسی ایالات متحده آمریکا، از گایاناشاگوا ایده گرفته بودند.

در عصر روشنگری اروپا و در طول بیش از چهار سال (از سال ۱۷۵۰ تا ۱۸۰۰)، چندین قانون اساسی مدرن و تاثیرگذار پدیدار گشت. تعدادی از قانون‌گذاران معتقدند قانون‌های اساسی جمهوری کُرس و سوئد، نخستین موارد قانون اساسی مدرن پس از دوران روشنگری هستند.

در سال ۱۷۵۵، جمهوری خودمختار کُرس قانون اساسی مدرنی را تدوین و به اجرا گذاشت. این قانون اساسی برگرفته از افکار ژان ژاک روسو بود و پاسکال پائولی و همکارانش آن را به زبان ایتالیایی نوشتند. قانون اساسی کُرس را نخستین قانون اساسی مدرن معاصر می‌دانند. این قانون اساسی ۱۴ سال در کُرس رسمیت داشت تا اینکه فرانسه در سال ۱۷۶۹ آن را ضمیمه‌ی کشور خود کرد.

در سال ۱۷۷۲، «گوستاو سوم» پس از یک کودتای بدون خونریزی بر تخت پادشاهی سوئد نشست و به حکومت ۵۰ ساله‌ی پارلمانی پایان داد. او قانون اساسی جدیدی برای سوئد (سوئدن) نوشت که در نتیجه نظام حکومتی «پادشاهی مطلق» بود. بر اساس این قانون، حکومت جدید در مقایسه با نظام پارلمانی پیشین سوئد مستبدانه به نظر می‌رسید، اما با این حال نسبت به بسیاری از قوانین رایج در پادشاهی‌های مستبد دیگر انسانی‌تر بود. به عنوان مثال، قانون آزادی بیان سال ۱۷۶۶، تا به حال در قانون اساسی امروزی سوئد، قرار دارد.

ایالت ماساچوست، در سال ۱۷۸۰ یعنی هفت سال پیش از پذیرفته شدن در ایالات متحده آمریکا، قانون اساسی خود را تهیه کرد. قانون اساسی ایالات متحده آمریکا در سال ۱۷۸۸ تهیه شد و رسمیت یافت. این قانون برای اداره نظام چند ایالتی خود از نظام سیاسی اتحاد پادشاهی‌ها در بریتانیای کبیر الهام گرفته بود. افزون بر آن، عقاید پلی‌بیوس فیلسوف یونانی، جان لاک فیلسوف تجربه‌گرای بریتانیایی و شارل دو مونتسکیو متفکر فرانسوی، تاثیر زیادی بر قانون اساسی ایالات متحده آمریکا داشته است.

سه سال بعد در سال ۱۷۹۱، قانون اساسی لهستان - لیتوانی و قانون اساسی فرانسه تدوین و اجرایی شدند. پادشاهی بلژیک (۱۸۳۱)، لیبریا (۱۸۴۷)، لوکزامبورگ (۱۸۶۸) و کنفدراسیون سوئیس (۱۸۷۴) جزو نخستین کشورهایی بودند که پس از آن اقدام به تدوین قانون اساسی برای خود نمودند.

قدیمی‌ترین قانون اساسی ملی که هنوز اجرا می‌شود در سال ۱۶۰۰ میلادی

نوشته شده است. این قانون متعلق به جمهوری سان مارینو در جنوب اروپا است. قانون اساسی سان مارینو (Leges Statutae Republicae Sancti Marini) به زبان لاتین و دارای ۶ دفتر است. نخستین دفتر آن شامل ۶۲ بخش است که تعریف‌کننده‌ی شوراها، دادگاه‌ها و ادارات اجرایی دولت و شرح کار آنها است. سایر دفترها به شرح قوانین مدنی، جنایی و دادگستری و سلسله مراتب اداری می‌پردازند.

به گواهی تاریخی، برای نخستین بار ارسطو - فیلسوف نامدار یونانی - بین قانون اساسی و قوانین عادی تفاوت قائل شده است. وی قانون اساسی را تبیین‌کننده «جایگاه دستگاه‌های دولتی» می‌داند. آثار مشهور ارسطو مانند «قانون اساسی آتن» و «اخلاق» به بررسی قانون‌های اساسی آن دوره به ویژه قانون اساسی دولت - شهرهای آتن، اسپارت و کارتاژ می‌پردازد. ارسطو در این آثار خوبی‌ها و بدی‌های هر یک از قانون‌ها را مشخص می‌سازد. او نتیجه می‌گیرد که بهترین قانون اساسی در حقیقت ترکیبی از قوانین سلطنت‌طلبانه، اشراف‌گرایانه و مردم‌گرایانه است. به نظر ارسطو، گروهی از شهروندان مجاز بودند در حکومت دخالت کنند و گروهی دیگر از شهروندان (شامل بردگان) حق دخالت در حکومت را نداشتند.

دادگاه قانون اساسی

هم‌اکنون در بیش از ۴۹ کشور جهان، دادگاه‌های ویژه‌ای به نام دادگاه قانون اساسی وجود دارد. کار اصلی این دادگاه، بررسی سازگاری قوانین تصویب شده با قانون اساسی کشور است.

در افغانستان، برای نخستین بار در زمان حاکمیت حزب دموکراتیک خلق، در قانون اساسی ۹ قوس سال ۱۳۶۶ خورشیدی جمهوری افغانستان، فصل جداگانه‌ای به عنوان «شورای قانون اساسی» برای مطابقت قوانین، سایر اسناد قانونی و معاهدات بین‌المللی با قانون اساسی، قرار داده شد.

در این فصل، درباره‌ی صلاحیت‌های شورای قانون اساسی جمهوری افغانستان چنین آمده است:

«بررسی انطباق قوانین، فرمان‌های قانونی و معاهدات بین‌المللی با قانون اساسی و ارایه مشاوره‌های حقوقی درباره مسایل ناشی از قانون اساسی به رئیس جمهور».

همچنین شورای قانون اساسی حق داشت تا پیشنهادهای مشخصی را در زمینه‌ی اجرای تدابیری برای توسعه‌ی قانون‌گذاری که قانون اساسی حکم می‌نمود، به رئیس جمهور ارایه نماید.

بیشتر قانون‌دانان بر این باورند که قوانین کشور نباید تنها به نفع یک گروه، شخص، دین، مسلک مذهبی یا گرایش سیاسی باشد، بلکه منافع کل افراد اجتماع را در نظر بگیرند. تنها در این صورت است که مقامات کشور می‌توانند آزادی‌های فردی همه شهروندان را تضمین کنند. قوانین کشور باید به نفع همه‌ی شهروندان کشور باشد.

توضیح:

معنی لغوی قانون:

قانون‌دانان با توجه به لغت‌شناسی معتقدند که قانون معرب کلمه یونانی canon است که از زبان سریانی وارد زبان عربی گردیده است. قانون در اصل به معنای «خط کش» به کار رفته و سپس معنی قاعده به خود گرفته است.

تعریف اصطلاحی قانون:

قانون عبارت از تجویز صریح و معقول توسط مقامات صاحب صلاحیت برای ایجاد نظم در جامعه وضع می‌باشد و تطبیق آن توأم با مویده می‌باشد.

قوانین اساسی افغانستان

پیشینه‌ی تاریخی قانون اساسی در افغانستان

پس از استقلال افغانستان در زمان شاه امان‌الله - ۲۸ اسد ۱۲۹۸ (۱۹۱۹ میلادی) - شرایط تدوین اولین قانون اساسی کشور فراهم گردید.

در سال ۱۳۰۱ خورشیدی، شاه امان‌الله لویه جرگه‌ای را در جلال‌آباد برگزار نمود. در آنجا، اولین قانون اساسی افغانستان به نام «نظام‌نامه‌ی اساسی دولت علیه افغانستان» مورد تایید ۸۷۹ نفر از سران دولت و قبایل قرار گرفت. سپس این قانون در لویه جرگه تاریخی سرطان ۱۳۰۳ خورشیدی در ولسوالی پغمان ولایت کابل با حضور ۱۰۵۲ نماینده، به تصویب نهایی رسید و از طرف شاه نافذ گردید. براساس این قانون که شامل ۷۳ ماده بود، برای نخستین بار در تاریخ افغانستان، قدرت شاهی توسط قانون و موسسات سیاسی - اداری از جمله هیئت وزراء، شورای دولت و محاکم محدود گردید. برخی از حقوق سیاسی افراد از جمله آزادی بیان و نشریات، مصونیت مسکن و محرمانه بودن مکاتبات در آن تأمین شد؛ برای نخستین بار در تاریخ کشور، بردگی به صورت رسمی لغو گردید؛ بیگاری، غصب و مصادره دارایی‌های مردم منع شد؛ شکنجه، انواع آزار و جزیه گرفتن ممنوع گردید.

غلام محمد غبار، مبارز و تاریخ‌نگار مشهور افغانستان، در فصل نهم کتاب «افغانستان در مسیر تاریخ» (ص ۷۹۴) درباره‌ی نقش و تاثیر نخستین قانون اساسی افغانستان در زندگی سیاسی - اجتماعی جامعه‌ی افغانستان در «دوران امانیه» می‌نویسد:

«دولت بیش از همه، متوجه تحکیم بنیان وحدت ملی افغانستان گردید و عاقلانه این وحدت ملی را بر محور برادری و حقوق مساوی مردم افغانستان به گردش انداخت. در ماده‌ی ۸ قانون اساسی آمده است همه افرادی که در مملکت

افغانستان هستند، بدون توجه به دین و مذهب، تبعه‌ی افغانستان می‌باشند. در ماده‌ی ۹ گفته شده است تبعه‌ی افغانستان در امور دینی، مذهبی و نظامات سیاسی دولت پایبند بوده و مالک آزادی حقوق شخصی خود است. در ماده‌ی ۱۰ تصریح گشته است آزادی شخصی [یعنی در امان بودن] از هرگونه تعرض و مداخله. هیچ‌کس بدون امر شرعی و نظامات قانونی، توقیف و مجازات نمی‌شود. در افغانستان اصول اسارت به کلی ممنوع است.

در ماده‌ی ۱۶ آمده است تبعه افغانستان به حضور شریعت و نظامات دولت در حقوق و وظایف مملکت حق مساوی دارند
در ماده‌ی ۲۲، مصادره و بیکاری و در ماده‌ی ۲۴، شکنجه و انواع زجر ممنوع گردید و امنیت منزل و مکاتبات تأمین گردید.

روح این مواد قانونی آن بود که در عمل اجرا می‌شد و از لوث، ریا، مردم‌فریبی و کذب و نفاق مبرا بود. چنانچه مراسم مذهبی و تکیه‌گاه‌های پیروان مذاهب امامیه آزاد شد و بردگان هزاره‌ی میراث دوره‌ی امیر عبدالرحمن خان از بردگی نجات یافتند. از آن جمله، ۷۰۰ و چند نفر کنیز و غلام در شهر کابل از منزل اربابان خود آزاد گشتند.

در مجالس مشورتی ولایت‌های قندهار، غزنی و جلال آباد و انجمن معارف کابل، یک نفر نمایندگان انتخابی هندوهای افغانستان حضور داشتند و در امور اداری سهیم بودند. داشتن رنگ زرد در دستار و معجر هندوها به همراه [دریافت] پول جزیه (براساس فرمان ۱۲۹۹/ می ۱۹۲۰- شاه امان الله) کنار گذاشته شد. فرزندان هندوها در مدارس ملکی، نظامی و افسری اردو پذیرفته شدند. دیگر تبعیض و تفریق از نظر نژاد و زبان و مذهب و قبیله وجود نداشت. معاش مستعمری و نسبی عشیره‌ی محمدزایی و خان‌ها به همراه امتیازات روحانیون لغو شد و ملت از نظر حقوقی، برابر گردید.»

دومین قانون اساسی افغانستان

با به قدرت رسیدن محمد نادرخان در افغانستان، کشور شاهد عقب‌گرد تاریخی بود. نادرخان برای قانونی جلوه‌دادن و مشروعیت بخشیدن به سلطنت مطلقه‌ی خویش، نخست در میزان ۱۳۰۹ (سپتامبر ۱۹۳۱)، لویه جرگه‌ای از اشخاص مورد اعتماد دربار، سران قبایل، اقوام و ریش‌سفیدان مناطق شهری در کابل دایر نمود. این مجلس علاوه بر تأیید پادشاهی محمد نادرخان، هیأتی را مرکب از ۱۰۵ نفر از بین اعضای خود جهت تصویب قانون اساسی تعیین نمود. این هیئت با نام «شورای ملی!» در ۳۱ اکتبر ۱۹۳۱ قانون اساسی جدیدی را با عنوان «اصول دولت علیه افغانستان» شامل ۱۱۰ ماده به تصویب رسانید. این سند با اصول اساسی دولت امانی تفاوت‌های زیادی دارد. در نوشتاری جداگانه با عنوان بررسی قوانین اساسی افغانستان، به این تفاوت‌ها خواهیم پرداخت.

در مورد ماهیت، اهداف و چگونگی تطبیق این قانون، در صفحه ۱۰۵ جلد دوم کتاب «افغانستان در مسیر تاریخ» آمده است:

«نادر شاه در اکتبر ۱۹۳۱ مطابق ۱۳۱۰ شمسی، اصول‌نامه اساسی جدیدی را شکل داد. در این قانون سعی شده بود که سلطنت با صبغهی «مشروطیت» در انظار خارجی جلوه نماید. به عنوان مثال، در ماده نهم آن به تساوی اتباع افغانستان بدون تفاوت دین و مذهب اشاره شده بود؛ در ماده یازده هم مصونیت، آزادی شخصی و اینکه هیچ‌کس بدون امر شرع و اصول‌نامه توقیف و مجازات نمی‌شود، قرار داشت؛ در ماده سیزده، تأمین تساوی حقوقی همه مردم در وظایف مملکتی و استخدام حکومتی وجود داشت؛ در ماده شانزده، مصونیت مسکن و جای تصریح شده بود. در ماده‌های ۱۷، ۱۸ و ۱۹، ضبط اموال و املاک، مصادره و بیگاری، انواع زجر و شکنجه، ممنوع گردیده و در ماده ۲۳، وعده‌ی آزادی مطبوعات به شرط عدم مخالفت با مذهب داده شده بود. در نهایت، ماده ۷۶ بر مسئولیت وزرا در پیشگاه شورای ملی تأکید کرده بود.

این نمایش قانون، البته نماینده‌ی نهایی ریاکاری و دروغ‌گویی دستگاه حاکم بود و تا مرگ نادر شاه یک ماده‌ی آن عملی نگردید. وزرا نیز از محتوای این قانون چیزی نمی‌دانستند. مجلدات این قانون در تحویل خانه‌ها افتاده و در اختیار هیچ مامور و افسر و تبعه‌ی افغانی نبود. در طی چهار سال سلطنت نادر شاه یک فیصله هم از مجلس وزرای او و یا تمام دوائر حکومت بدست نمی‌آید که در آن استناد یا اشاره‌ای به قانون اساسی شده باشد، زیرا همه می‌دانستند که این قانون اساسی به غرض طبع و ترجمه برای ممالک خارجی بوجود آمده برای تطبیق در امور داخلی افغانستان.

مردم می‌دیدند که سلطنت موجود تمام قوانین مدنی و جزایی سابق را ملغی نموده است و اینک زندان‌ها را از زندانی‌های بدون محاکمه پر کرده است. در فاصله‌های ایام، دارایی‌های افراد ضبط، خانه‌ها تاراج، مردان اعدام و زنان محبوس می‌شدند و در کشور هیچ قانونی اعم از عصری و اسلامی وجود ندارد. قانون افغانستان فقط لب‌های برادران حکمران است و بس».

در ۲۴ اگوست ۱۹۳۲، براساس اصول اساسی، تشکیلات جدید اداری افغانستان اعلان گردید و کشور به پنج واحد بزرگ و چهار واحد کوچک تقسیم گردید.

سومین قانون اساسی افغانستان

پس از ترور محمد نادرشاه درخزان " پایز " ۱۳۱ پسرش محمد ظاهر به پادشاهی رسید. محمد ظاهر مطابق اصول اساسی پدرش، سی سال حکومت نمود. در واقع، خانواده‌ی یحیی خان به صورت دسته‌جمعی حکومت می‌کردند. محمد ظاهر با استعفای محمد داود (پسر عمویش) از صدراعظمی در ۱۱ حوت ۱۳۴۱ (۳ مارچ ۱۹۶۲)، دکتر یوسف را به عنوان جانشین او تعیین نمود. به نظر می‌رسد شاه با این اقدام خود را از حصار خانوادگی رها ساخت.

مهم‌ترین اقدام تاریخی سلطنت ظاهرشاه در زمان صدر اعظمی دکتر یوسف روی داد. این اقدام تعیین کمیسیون هفتاد نفری برای تدوین قانون اساسی کشور در ماه حمل ۱۳۴۲ (۲۸ مارچ ۱۹۶۳) بود. کار این کمیسیون در ۱۴ می ۱۹۶۴ به پایان رسید. متن قانون اساسی جدید در ۱۴ آگوست ۱۹۶۴ در مطبوعات کشور انتشار یافت.

کمیسیون متن تدوین شده‌ی قانون اساسی را در تاریخ ۱۸ سنبله ۱۳۴۳ به لویه جرگه برگزار شده در عمارت سلام‌خانه ارگ، ارایه کرد. سرانجام پس از ۱۰ روز بحث و جدل علنی و انجام برخی اصلاحات، متن قانون اساسی [جدید] در ۲۹ سنبله ۱۳۴۳ (۲۰ سپتامبر ۱۹۶۴) با رأی ۴۵۴ نماینده به تصویب رسید. ظاهرشاه، ۱۰ روز بعد یعنی ۹ میزان ۱۳۴۳ (۱ اکتبر ۱۹۶۴) این قانون را توشیح کرد تا به صورت رسمی اجرایی شود.

باید اذعان کرد که این دوره مهم‌ترین دوره برای تدوین یک قانون اساسی خوب به صورت نسبی برای افغانستان بود. با وجود این، قانون مذکور دارای کمبودهایی بود که بیشتر ناشی از سرشت دولت وقت و ماهیت سلطنت بود. همچنین برخی کمبودها و تناقض‌های موجود در آن، ناشی از شرایط عینی، ذهنی و جبر آن روزگار بوده است. در ۹ سپتامبر ۱۹۶۵ و براساس این قانون جدید، تدارکات انجام انتخابات برای پارلمان شروع شد. اولین جلسه‌ی شورای ملی افغانستان به صورت رسمی با عضویت ۲۱۶ نماینده منتخب و [قرائت] بیانیه‌ی شاه افتتاح گردید.

در تاریخ ۱۳ می ۱۹۶۷، براساس قانون اساسی ۱۹۶۴ و همچنین فشار جریان‌ها و جمعیت‌های ترقی‌خواه، قانون احزاب سیاسی در مجلس سنا تصویب شد ولی شاه تا زمان سقوط سلطنت، آن را توشیح نکرد. او در حالی چنین رفتار می‌کرد که بیش از ده حزب سیاسی با اهداف و برنامه‌های مشخص در حال فعالیت بودند. افزون بر آن، ظرفیت‌های بالقوه‌ای برای ساماندهی احزاب سیاسی

در جامعه، فراهم آمده بود. (در بخش بعدی به عوامل داخلی، خارجی و شرایط شکل دهنده تصویب قانون اساسی سال ۱۳۴۳ می‌پردازم.)

چهارمین قانون اساسی افغانستان

با کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲، قانون اساسی ۱۳۴۳ خورشیدی، کنار گذاشته شد. در ابتدای تاسیس نظام جمهوری، محمد داود در بیانیه اول سنبله ۱۳۵۲ (۲۳ آگوست ۱۹۷۳)، وعده‌ی تصویب قانون اساسی جدیدی بر مبنای دموکراسی حقیقی و مطابق منافع اکثریت مردم را داد. این وعده تا سال چهارم زمام‌داری او، عملی نشد.

در ماه دلو ۱۳۵۵ (۲۶ جنوری ۱۹۷۷)، متن قانون اساسی جدید به وسیله‌ی دولت در مطبوعات انتشار یافت. در پی آن، انتخابات اعضای لویه جرگه برای بررسی و تصویب این قانون اساسی برگزار گردید. انتخابات با رأی علنی و نظارت مقامات دولتی انجام شد. ۲۱۹ نماینده از سوی مردم و ۱۳۰ نماینده هم از سوی رئیس‌جمهور به نمایندگی از اقشار مختلف برای لویه جرگه انتخاب شدند. لویه جرگه به مدت ۱۳ روز (از ۳۱ جنوری تا ۱۳ فبروری ۱۹۷۷) در شهر کابل برگزار شد. در این لویه گردهمایی، چهارمین قانون اساسی افغانستان در ۱۳ فصل و ۱۳۶ ماده به تصویب رسید. در ۲۴ فبروری ۱۹۷۷، رئیس‌جمهور قانون اساسی را توشیح کرد.

هم‌زمان با انتشار متن قانون اساسی در مطبوعات داخل کشور، احزاب، نهادها و حلقه‌های فعال سیاسی نیز طرح‌ها، نظریه‌ها و پیشنهادهای خود را در باره‌ی آن منتشر نمودند. در این میان، جریان دموکراتیک خلق افغانستان، طرحی را با عنوان قانون اساسی جمهوری افغانستان، تدوین و ارائه کرد. با وجود اینکه، این طرح مورد حمایت محافل ترقی‌خواه جامعه افغانستان بود، رژیم حاکم از نشر آن جلوگیری کرد و تعدادی از اعضای این جریان را به جرم پخش آن زندانی نمود.

قانون اساسی سال ۱۳۵۵ با سه قانون اساسی پیشین دارای نکات مشترک و تفاوت‌های ماهوی بود. این قانون بیشتر برای استقرار یک نظام توتالیتر و تک‌حزبی و تحقق آرمان‌های «انقلاب! ۲۶ سرطان ۱۳۵۲» تدوین و تصویب گردیده بود. در یکی از بندهای دیباچه‌ی آن می‌خوانیم:

«... ما مردم افغانستان با درک شرایط و ضرورت‌های زمانه تصمیم گرفته‌ایم تا زندگی ملی خود را بر اساس آزادی، ترقی، حق، عدالت و صلح بر اساس برادری و برابری استقرار بخشیم و فلسفه‌ی حیات و سرنوشت نسل‌های امروزی و فردای کشور را مطابق اهداف اساسی و اقتصادی انقلاب ملی و مترقی ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ افغانستان بنا کنیم».

در فصل اول این قانون، زیر عنوان هدف‌های اساسی، افزون بر تغییر برخی از مواد اساسی قانون اساسی سال ۱۳۴۳ حکومت پادشاهی افغانستان، اهدافی بیان شده است که دارای ماهیت انقلابی، ترقی‌خواهانه و دورنمای روشن تاریخی هستند. به عنوان مثال:

«ماده ۲: اجرای قدرت توسط مردم که اکثریت آن را دهقانان، کارگران، روشنفکران و جوانان تشکیل می‌دهد؛

ماده ۴: تأمین دموکراسی متکی بر عدالت اجتماعی و منافع مردم؛

ماده ۸: از بین بردن استثمار به هر نوع و شکلی که باشد؛

ماده ۹: تضمین حق کار؛

ماده ۱۲: ... در نهایت تشکیل یک جامعه‌ی مرفه و مترقی بر اساس برادری،

برابری، تعاون و حفظ کرامت انسانی؛

ماده ۱۵: ملکیت و تشبثات خصوصی متکی بر اصل عدم استثمار، توسط

قانون تنظیم می‌شود».

در این قانون، بنیان‌های اقتصادی نظام، در فصلی جداگانه آمده است و احکامی درباره‌ی حدود مالکیت و عرصه‌ی فعالیت انحصاری دولت، فعالیت

سایر بخش‌ها در اقتصاد ملی کشور، نقش و وظایف دولت در عرصه‌ی زندگی اقتصادی کشور، به صورت کلی مشخص گردیده است. به عنوان مثال:

«ماده ۱۳: منابع از قبیل معادن، جنگل‌ها و انرژی، صنایع بزرگ، مخابرات، تأسیسات مهم، حمل و نقل هوایی و زمینی، بندرها، بانک‌ها، بیمه‌ها، تأسیسات مهم، تهیه ارزاق، آثار باستانی و تاریخی مطابق به احکام قانون جزو دارایی ملت است و اداره‌ی آن متعلق به دولت می‌باشد؛

ماده ۱۷: سرمایه‌گذاری‌ها در تشبثات خصوصی در بخش صنایع متوسط، کوچک و دستی مطابق به احکام قانون تشویق، حمایت و راهنمایی می‌شود؛
ماده ۱۸: تجارت کشور بر اساس تجارت رهبری شده برای منافع اکثریت مردم مطابق احکام این قانون تنظیم می‌شود».

برای نخستین بار برای حل معضل زمین و دهقان در کشور، تغییر مناسبات زمین‌داری ظالمانه به نفع دهقانان بی زمین و کم زمین، رهایی آنان از قید و بندهای فئودالی و همچنین جهت رشد و توسعه کشاورزی و گسترش سطح تولید در عرصه‌ی کشاورزی، در قانون اساسی افغانستان حکمی مبنی بر محدود گردانیدن مالکیت کشاورزی قرار گرفت. در ماده ۱۴ آمده است که «حد نهایی مالکیت کشاورزی توسط قانون اصلاحات ارضی تعیین و تثبیت می‌گردد». پیروی این حکم، دولت جمهوری افغانستان براساس مجموعه اقدام‌های اقتصادی - اجتماعی برای انجام «اصلاحات ارضی مترقی»، قانون اصلاحات ارضی و قانون مالیه مترقی زمین را طرح و تصویب نمود.

بر اساس قانون اصلاحات ارضی، حداکثر نصاب زمین‌داری ۲۰ هکتار زمین درجه اول آبی یا معادل آن ۴۰ هکتار زمین للمی (دیمی) تعیین گردید. مطابق قوانین، زمین‌های مازاد نصاب از مالکین ارضی خریداری و به ازای قیمت [آن] به دهقان‌ها، توزیع می‌گردید. براساس ساز و کار (مکانیزم) در نظر گرفته شده، قیمت اراضی توزیع شده در طول ۲۵ سال به صورت قسطی از دهقان‌ها گرفته

می‌شد و در مدت زمان ۲۷ سال به مالکان [سابق] پرداخت می‌گردید. با وجود کندی این فرایند و موانع زیاد در پیش روی آن، بیش از ۷۵ هزار هکتار معادل ۳۷۵۰۰۰ جریب زمین مازاد نصاب ملاکان برای دهقان‌ها توزیع شد. در توزیع زمین اضافه جریبی، دهقان‌های محلی بی زمین و کم زمین از حق اولویت برخوردار بودند.

در این قانون اساسی، به رشد و توسعه بخش اقتصاد تعاونی در کنار بخش‌های دولتی و خصوصی در شکل‌گیری نظام اقتصاد ملی توجه شده بود. حکومت موظف به گسترش، تقویت و حمایت از این بخش گردیده بود. در این زمینه ماده ۱۶ این قانون می‌گوید:

«کوپراتیف‌ها و شرکت‌های تعاونی تولید و مصرف با اشتراک مردم به منظور تأمین منافع اکثریت مردم مطابق با احکام قانون از طرف حکومت تشویق، حمایت و راهنمایی می‌شوند.»

نکات مثبتی در عرصه اقتصادی و آزادی‌های دموکراتیک در قانون اساسی سال ۱۳۵۵ وجود داشت و همچنین مورد پشتیبانی نیروهای ترقی‌خواه و تحول‌طلب جامعه قرار داشت. با وجود این، قانون مذکور پر از کمبودها و تناقض‌ها بود. بزرگ‌ترین نقطه ضعف این قانون، گرایش آن به استقرار یک نظام توتالیتر پادشاهی‌گونه است. مطابق منش فکری دیکتاتور مآبانه‌ی محمد داود رئیس جمهور وقت، ایجاد احزاب سیاسی که بنیان شکل‌گیری جامعه مدنی هستند، منع گردید و نظام سیاسی تک‌حزبی در قانون اساسی گنجانده شد. در ماده ۴۰ این قانون آمده است:

«برای بازتاب خواسته‌های اجتماعی و تربیت سیاسی مردم افغانستان تا زمانی که این آرزو برآورده گردد و به رشد طبیعی خود برسد، نظام یک‌حزبی در کشور به رهبری حزب انقلاب ملی! که بانی و پیش‌آهنگ انقلاب مردمی ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ مردم افغانستان است، برقرار خواهد بود.»

جمهوری تمامیت خواهی محمد داود برخاسته از استبداد دیرپای شرقی بود. گرچه او تلاش داشت ظاهر حکومت خود را با دموکراسی بیوشاند ولی براساس ذات خویش، تحمل فعالیت مخالفان سیاسی را نداشت.

با تنفیذ قانون اساسی سال ۱۳۵۵ و اعلام نظام تک حزبی، امکان مبارزه‌ی قانونی و مسالمت‌آمیز از نیروهای اپوزسیون (که در وجود احزاب سیاسی به ویژه حزب دموکراتیک خلق افغانستان، سازمان‌های اجتماعی، نهادها و شخصیت‌های مستقل اجتماعی - نظامی و غیر نظامی متبلور گردیده بود و به عنوان جایگزین بالقوه‌ی حاکمیت در جامعه‌ی افغانستان وجود داشت) گرفته شد. تضاد بین حاکمیت موجود به رهبری محمد داود و تیم همکار او (حزب تازه تاسیس انقلاب ملی) با اپوزیسیون یعنی حزب دموکراتیک خلق افغانستان و هواخواهان آن که به دنبال برهم زدن حاکمیت سنتی بودند، حالت تقابل نابود کننده‌ای را به همراه داشت. با اقدام حزب دموکراتیک خلق افغانستان (شاخه‌ی نظامی آن) با انجام قیام نظامی (کودتا) ۷ ثور ۱۳۵۲، نظام جمهوری محمد داود برانداخته شد و نوع جدیدی از حاکمیت جایگزین آن گردید.

این دگرگونی حاصل یک اقدام نظامی در درون دولت بود و توده‌های مردم و اعضای غیر نظامی حزب در آن حضور مستقیم نداشتند. با اینکه براساس تعریف کلاسیک، رویداد ۷ ثور ۱۳۵۷ یک کودتای نظامی بود، ولی نتایج آن به جایگزینی ساده همچون کودتای نظامی ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ خلاصه نشد. نظام جدیدی در افغانستان به وجود آمد که برنامه‌ی توتالیتری، تدوین و تنظیم شده در پیش داشت.

پنجمین قانون اساسی افغانستان

بعد از رویداد ۷ ثور ۱۳۵۷ و انتقال قدرت به «حزب - دولت» دموکراتیک، سومین فرمان شورای انقلابی به امضای نور محمد تره‌کی در ۲۴ ثور ۱۳۵۷ (۱۴)

می ۱۹۷۸) درباره‌ی لغو قانون اساسی جمهوری محمد داود و تعیین محاکم ملکی و نظامی جدید صادر شد. در ۲۵ حمل ۱۳۵۹، پنجمین قانون اساسی افغانستان با ۶۸ ماده و عنوان «اصول اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان» به وسیله‌ی «شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان» به صورت موقت تصویب گردید و از اول ثور اجرایی شد.

در اصول اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان، «شورای انقلابی» به عنوان «عالی‌ترین ارگان قدرت دولتی کشور و نماینده‌ی واقعی آزادی اراده‌ی تمام مردم افغانستان» تعریف گردید.

در اصول اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان از رویداد ۷ ثور ۱۳۵۷ به عنوان «انقلاب ملی - دموکراتیک ضد فئودالی و ضد امپریالیستی» نام برده شد و «اهداف و وظایف انقلاب، ایجاد جامعه‌ی نوین، عادلانه و فارغ از استثمار فرد از فرد» اعلام گردید. در مقدمه این قانون آمده است:

«انقلاب ثور ۱۳۵۷ که در ۶ جدی ۱۳۵۸ وارد مرحله‌ی نوین خود در تاریخ پر افتخار ملی افغانستان گشت، انقلاب ملی - دموکراتیک ضد فئودالی و ضد امپریالیستی را آغاز نمود. در نتیجه‌ی انقلاب ثور، دولت طراز جدید جمهوری دموکراتیک افغانستان که بیانگر آرمان‌ها و مدافع منافع دیرینه‌ی زحمتکشان و تمام خلق‌های کشور می‌باشد، بوجود آمد.»

در این اصول اساسی، حزب دموکراتیک خلق افغانستان از انتظارات بوجود آمده بین ترقی خواهان و تحول طلبان توسط خود در دوران فعالیت اپوزیسیونی اش، عقب‌نشینی نمود. در نتیجه، از تکثرگرایی سیاسی و تأسیس جبهه‌ی متحد ائتلافی موجود در مرام‌نامه‌ی آن حزب و ساختار سیاسی - تشکیلاتی مبتنی بر اتحاد احزاب، سازمان‌ها، گروه‌ها و شخصیت‌های مستقل سیاسی - اجتماعی، نشانی نبود و بر تمرکزگرایی و یکه‌تازی حزبی و انحصار قدرت بدست حزب، تکیه شده بود.

گرایش به سوی یک نظام سکولار و تک حزبی توتالیتار در اصول اساسی نمایان بود. در ماده‌ی چهارم قانون، حزب دموکراتیک خلق افغانستان به عنوان نیروی رهبری‌کننده و هدایت‌کننده جامعه و دولت معرفی گردید. در ماده پنجم آن، آمده است که «در جمهوری دموکراتیک افغانستان، احترام، رعایت و حفظ دین مبین اسلام تأمین می‌شود و آزادی اجرای مراسم دینی و مذهبی برای تمام مسلمانان تضمین می‌گردد. هیچ‌یک از اتباع حق ندارد از دین برای تبلیغات ضد ملی، ضد مردمی و انجام سایر اعمال خلاف منافع جمهوری دموکراتیک افغانستان و خلق افغانستان استفاده کند.»

در ماده‌ی ۳ این قانون گفته شده است:

«قدرت زحمت‌کشان در جمهوری دموکراتیک افغانستان متکی بر جبهه‌ی ملی پدر وطن است که تمام کارگران، دهقانان، کاسبان، کوچیان، روشن‌فکران، زنان، جوانان و نمایندگان تمام ملیت‌ها و اقوام، کلیه نیروهای مترقی و دموکرات وطن‌پرست و سازمان‌های اجتماعی و سیاسی کشور تحت رهبری حزب دموکراتیک خلق افغانستان به اساس برنامه عمومی اعمار جامعه نوین آزاد و دموکراتیک متحد می‌سازد.»

با وجود این، در عمل زمینه‌های لازم برای ظهور سایر احزاب سیاسی مستقل و دگراندیش فراهم نگردید و هیچ‌یک از احزاب و نهادهای خارج از حاکمیت نتوانستند به فعالیت‌های علنی و قانونی بپردازند.

بنیان‌های نظام اقتصادی بازتاب یافته در اصول اساسی بیشتر بر اصل اقتصاد دولتی استوار بود. از این رو، در ماده‌ی ۱۷ اصول اساسی آمده است که «مالکیت منابع زیر زمینی، سایر منابع طبیعی، منابع انرژی، بانک‌ها، موسسات بیمه، وسایل عمده‌ی تولید در صنایع سنگین، دستگاه‌های مخابراتی و رادیو تلویزیون منحصر به دولت می‌باشد.»

ماده‌ی ۱۰ در رابطه با سیاست خارجی نظام می‌گوید «اساس فعالیت سیاست

خارجی جمهوری دموکراتیک افغانستان را اصول هم‌زیستی مسالمت‌آمیز و سیاست عدم انسلاک مثبت و فعال تشکیل می‌دهد» ولی در ماده‌ی ۱۱ گفته می‌شود «جمهوری دموکراتیک افغانستان، دوستی و همکاری همه‌جانبه‌ی عنعنوی خود را با اتحاد شوروی و همکاری و مناسبات دوستی را با سایر ممالک اتحاد سوسیالیستی بر اصل همبستگی انترناسیونالیستی توسعه و استحکام می‌بخشد.»

(اصول انترناسیونالیستی که بر پایه‌ی همبستگی بین‌المللی طبقه‌ی کارگر جهانی در روند تکامل تاریخی جنبش‌های کارگری شکل گرفت و پس از استقلال سیاسی کشور در سال ۱۹۱۹ وارد فرهنگ سیاسی افغانی گردید، برای آگاهان جامعه‌ی افغانستان قابل فهم بود. این اصول در بهترین حالت می‌توانست بنیاد همکاری بین احزاب مترقی، پیشرونده و همسو قرار گیرد نه اساس همکاری بین دولت‌های دارای نظام‌های متفاوت اقتصادی - اجتماعی، سطح رشد و توسعه‌ی کاملاً متفاوت و ترکیب طبقاتی متنوع)

در آن روزگار جهان به دو قطب متضاد تقسیم گردیده بود؛ در یک قطب، نظام جهانی سوسیالیزم دولتی با دستگاه ایدیولوژیک و ساز و برگ نظامی و در قطب دیگر امپریالیزم جهانی با تمام نظام‌های ارتجاعی و نهادهای غول‌پیکر مالی - نظامی و دستگاه‌های ایدیولوژیک وابسته به خود قرار داشت. از یک سو، وجود سیاست «عدم انسلاک و بی‌طرفی فعال» و از سوی دیگر «اصل همبستگی انترناسیونالیستی» در اصول اساسی کشور، تناقض آشکار برای کاستن از اعتماد به این قانون بود.

در نخستین روزهای بعد از انتقال قدرت به حزب دموکراتیک خلق افغانستان، براساس فرمان شماره ۸ رئیس شورای انقلابی (نور محمد تره‌کی) در ۲۸ نوامبر ۱۹۷۷، اصلاحات ارضی به نفع دهقان‌های بی‌زمین و کم‌زمین در سطح ملی آغاز گردید و در طول هفت ماه صورت گرفت. بیش از ۶۰۰ هزار هکتار

معادل ۳ میلیون جریب زمین درجه اول به ۲۴۸ هزار خانواده دهقان (به صورت میانگین) (متوسط) برای هر خانواده ۱۲ جریب) توزیع شد. کمترین نصاب زمین داری، ۱ هکتار زمین درجه اول و بیشترین آن، ۶ هکتار زمین درجه اول تعیین گردید. زمین‌های مازاد نصاب تعیین شده، بدون جبران قیمت مطابق قانون از زمین داران بزرگ ضبط و به دهقان‌های بی زمین و کم زمین توزیع می‌شد. (فرمان شماره ۸ رئیس شورای انقلابی از طرف یک جناح حزب دموکراتیک افغانستان صادر گردیده است.)

در دهه‌ی ۱۹۸۰، حزب - دولت حاکم با هدف رشد کشاورزی همراه با اصلاحات ارضی، سیاست جدیدی را در پیش گرفت؛ آنها در ساز و کار توزیع زمین تجدید نظر نمودند؛ از توزیع زمین‌های مازاد نصاب مالکان مشروط به تبدیل کردن آن‌ها به فارمهای زراعتی، باغ‌ها و تاکستان‌ها، صرف نظر گردید؛ از تبدیل باغ‌ها و تاکستان‌ها به قطعات کوچک جلوگیری به عمل آمد؛ توزیع آب همراه با زمین مورد بررسی قرار گرفت و تدابیری درباره آن اتخاذ گردید.

ششمین قانون اساسی افغانستان

در بهار ۱۳۶۵، پس از استعفای ببرک کارمل از قدرت، دکتر نجیب‌الله ابتدا به عنوان منشی عمومی حزب دموکراتیک خلق و سپس در ماه عقرب همان سال به عنوان رئیس شورای انقلابی تعیین شد. با توجه به فضای حاکم در جهان و تحقق سیاست‌های مصالحه‌ی ملی، دکتر نجیب‌الله تدوین و تصویب قانون اساسی جدید را مطابق سیاست مصالحه ملی مطرح کرد.

دکتر نجیب‌الله مطابق سیاست سنتی افغانستان، برای تصویب قانون اساسی، قانونی کردن و مشروعیت بخشیدن به حکومت خود، لویه جرگه‌ای را در سال ۱۳۶۶ برگزار کرد. در ۸ و ۹ قوس ۱۳۶۶، لویه جرگه قانون اساسی را در ۱۳ فصل و ۱۴۹ ماده تصویب و نجیب‌الله را به عنوان رئیس جمهور افغانستان تعیین کرد.

در مقدمه‌ی این قانون، افزون بر مسایل عمومی مانند حفظ استقلال، دفاع از تمامیت ارضی، تحکیم حاکمیت ملی، تأمین عدالت اجتماعی، استقرار دموکراسی و توسعه‌ی متوازن اقتصادی - اجتماعی که به گونه‌ای در قانون‌های اساسی پیشین هم وجود داشت، به صورت خاص بر دست‌یابی به صلح سراسری، تضمین وحدت ملی، افزایش نقش و اعتبارکشور در عرصه بین‌المللی، ایجاد شرایط مساعد برای تثبیت وضعیت حقوقی و بی‌طرفی دایمی افغانستان و غیر نظامی شدن آن تأکید شد.

در این قانون اساسی، احکامی مبنی بر غیر منسلک بودن افغانستان، عدم عضویت در پیمان‌های نظامی و عدم اجازه‌ی تأسیس پایگاه‌های نظامی خارجی در قلمرو افغانستان، با صراحت بیان شده است.

بر خلاف قانون اساسی سال ۱۳۵۵ جمهوری محمد داود و اصول اساسی ۱۳۵۹ دوران حاکمیت حزب دموکراتیک خلق افغانستان، در این قانون بر رفع انحصار قدرت به وسیله یک حزب و پایه‌گذاری نظام سیاسی کشور بر اساس تکثرگرایی سیاسی تأکید گردیده بود. در این باره، در ماده ۵ آن آمده است «در جمهوری افغانستان، احزاب سیاسی مشروط بر این‌که مرام‌نامه، اساس‌نامه و فعالیت آنها مغایر احکام قانون اساسی و قوانین کشور نباشد، می‌توانند تشکیل شوند.»

در این قانون، ملکیت سازمان‌های سیاسی و اجتماعی به رسمیت شناخته شد و در ماده ۱۹ گفته شده است «ملکیت در جمهوری افغانستان به اشکال دولتی، مختلط، کوپراتیفی، اوقاف، خصوصی، شخصی و ملکیت سازمان‌های اجتماعی وجود دارد. ملکیت از تعرض مصون است. دولت از تمام انواع ملکیت حمایت می‌کند.»

برای تضمین استقلال قضات و دستگاه قضایی، رسیدگی و صدور حکم بر اساس اصل تساوی طرفین در برابر قانون، در ماده ۵ گفته شده است «قضات و

دادستان‌ها نمی‌توانند در مدت زمان انجام وظیفه، عضو حزب سیاسی باشند.»
 در این قانون، حدود مالکیت و زمینه‌ی فعالیت بخش خصوصی، دولتی، مختلط و تعاونی مشخص گردید. بدون اولویت‌دهی به یکی از این بخش‌ها، بنیان‌های نظام اقتصادی کشور بر پایه‌ی اقتصاد مختلط که ترکیبی از اقتصاد دولتی و بازار آزاد بود، پایه‌گذاری گردید. در این باره در مواد ۱۸، ۲۰، ۲۱، ۲۵ و ۲۶ آمده است:

«ماده ۱۸. دولت سیاست اقتصادی را با هدف بسیج و به کار بردن تمام منابع کشور برای رفع عقب‌ماندگی، بالا بردن سطح زندگی مردم، تکامل ساختار اجتماعی و اقتصادی جامعه، عملی می‌کند. بدین منظور، برنامه‌های توسعه‌ی اقتصادی - اجتماعی را تنظیم و تطبیق می‌کند.

ماده ۲۰. در جمهوری افغانستان منابع زیرزمینی، جنگل‌ها، چراگاه‌ها، معادن، منابع اساسی انرژی، آبدات تاریخی، تأسیسات رادیو - تلویزیون، تأسیسات مخابراتی، بندهای بزرگ، بنادر و خطوط مواصلاتی از جمله ملکیت‌های دولت می‌باشد.

سرمایه‌گذاری بخشی خصوصی جهت استفاده از جنگل‌ها، چراگاه‌ها، منابع انرژی، معادن و خرید و فروش وسایل مخابراتی، طبق قانون مجاز است.

در جمهوری افغانستان در کنار بانک‌ها، بیمه، حمل و نقل دولتی، ایجاد بانک‌های سهامی، بیمه، حمل و نقل هوایی مختلط و زمینی خصوصی و مختلط طبق قانون مجاز است.

در جمهوری افغانستان فعالیت نمایندگی بانک‌ها و موسسات بیمه خارجی طبق قانون مجاز است.»

ماده ۲۱. دولت در امر تقویت و گسترش کوپراتیفها مساعدت می‌کند و مشارکت داوطلبانه مردم را در آن تشویق می‌نماید.

ماده ۲۵. دولت مصونیت سرمایه‌گذاری‌های خصوصی برای توسعه‌ی اقتصاد

ملی را تضمین می‌نماید. مشارکت سرمایه‌گذاران ملی را در توسعه‌ی صنایع، تجارت، ساختمان، حمل و نقل، کشاورزی و عرصه‌های خدماتی مطابق قانون، تشویق و حمایت می‌کند.

دولت مناسبات سودمند و همه‌جانبه را با متشبهان خصوصی توسعه داده و از بخش خصوصی در رقابت با سرمایه خارجی حمایت می‌کند. دولت در زمان تنظیم سیاست مالی، اعتباری، گمرکی و قیم منافع بخش خصوصی را مطابق قانون در نظر می‌گیرد.

ماده ۲۶. دولت برای رشد اقتصاد ملی، سرمایه‌گذاری خارجی را در جمهوری افغانستان مطابق قانون تشویق می‌کند.»

برای نخستین بار در قانون اساسی ۱۹۶۵ دولت جمهوری افغانستان، برای نظارت بر مطابقت قوانین، سایر اسناد قانونی و معاهدات بین‌المللی با قانون اساسی و همچنین تفسیر قانون اساسی، فصل جداگانه‌ای با عنوان شورای قانون اساسی گنجانیده شد. صلاحیت‌های شورای قانون اساسی در این فصل عبارت بودند از:

بررسی مطابقت قوانین، فرامین تقنینی، معاهدات بین‌المللی با قانون اساسی؛
ارایه مشاوره‌های حقوقی درباره‌ی مسایل ناشی از قانون اساسی به رئیس جمهور؛ شورای قانون اساسی حق داشت تا پیشنهادات مشخصی را در زمینه‌ی اجرای تدابیر به منظور توسعه‌ی امور قانونگذاری که قانون اساسی حکم می‌نمود به رئیس جمهور ارایه نماید.

این قانون با وجود جریان داشتن جنگ در کشور، تدوین و تصویب گردید. مداخله‌ها و تجاوز کشورهای بیگانه به صورت‌های مختلف در حال گسترش بود. برقراری صلح، تأمین امنیت، حفظ جان و مال مردم و مهم‌تر از همه حفظ نظام و به دنبال آن تحقق سیاست مصالحه‌ی ملی به عنوان اساسی‌ترین وظیفه دولت وقت و حزب حاکم (حزب وطن) بود. برای این قانون در حلقه‌های سیاسی -

اجتماعی افغانستان به عنوان قانون اساسی ضد جنگ، تبلیغ می‌کردند. بی‌جهت نبود که در ماده ۱۳۸ آن آمده بود «در جمهوری افغانستان، تبلیغ جنگ ممنوع است».

هفتمین قانون اساسی افغانستان

در ۸ ثور ۱۳۷۱، با فروپاشی حزب وطن، سقوط دولت جمهوری افغانستان و روی کار آمدن دولت مجاهدین، ششمین قانون اساسی افغانستان ملغی اعلام شد. با روی کار آمدن حکومت جهادی، جنگ‌های تنظیمی و نا امنی تمام کشور را فرا گرفت. حکومت مجاهدین به رهبری آقای ربانی، قانونی را در ۱۰ فصل و ۱۱۴ ماده تدوین کرد و در میزان ۱۳۷۲ آن را به تصویب رسانید. این قانون نه رسمیت یافت و نه حکومت آقای ربانی توانست، شکل قانونی بگیرد.

منابع

۱. نظام‌نامه اساسی دولت علیّه افغانستان (دوره امان الله خان، ۱۰ حوت ۱۳۰۱ شمسی)؛
۲. اصول اساسی دولت علیّه افغانستان (دوره محمد نادر شاه، ۸ عقرب ۱۳۱۰ شمسی)؛
۳. قانون اساسی افغانستان (دوره محمد ظاهر شاه، ۹ میزان ۱۳۴۳)؛
۴. قانون اساسی جمهوری افغانستان (دوره محمد داودخان، ۵ حوت ۱۳۵۵ شمسی)؛
۵. اصول اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان (دوره ببرک کارمل، ۲۵ حمل ۱۳۵۹)؛
۶. قانون اساسی جمهوری افغانستان (دوره دکتر نجیب الله، ۹ قوس ۱۳۶۶)؛
۷. قانون اساسی جمهوری افغانستان (دوره دکتر نجیب الله، ۸ جوزای ۱۳۶۹)؛
۸. قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان (دوره ریاست جمهوری حامد کرزی، ۶ دلو ۱۳۸۲ شمسی)؛
۹. کتاب اندیشه و اجتماع، مایکل ب. فاستر، جلد اول و دوم؛
۱۰. اعلامیه جهانی حقوق بشر؛
۱۱. رساله‌ی «روز شمار وقایع افغانستان از ۱۷۴۷ الی ۲۰۱۰» (تهیه و ترتیب: حامد علمی)؛
۱۲. یادداشت‌های شخصی نویسنده.

جزوه‌ی سوم

تروریسم در اشکال مدرن آن

فصل اول

آیا تروریسم یک پدیده‌ی تاریخی است؟

تروریسم در اشکال مُدرن آن، مسئله‌ی مهم و امروزی در داخل کشور و سطح جهان است و روزانه قربانیان زیادی از میان مردم بی‌دفاع و شهروندان عادی می‌گیرد. از این رو، مفید دانسته شد تا به صورت خلاصه به این موضوع بپردازیم. امیدوارم این نوشتار گُمکی در راه روشن‌گری این موضوع باشد.

بی‌تردید، تروریسم مهم‌ترین و فراگیرترین معضل امنیتی برای دولت‌ها و مردمان جهان در آستانه‌ی قرن ۲۱ است. بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی، ضرورت آن در محافل علمی و پژوهشی احساس شد. واژه‌ی تروریسم در ابعاد گسترده‌ای مورد بحث قرار می‌گیرد و تاکنون نظریات مختلفی مطرح گردیده است.

فعالیت‌های تروریستی ابعاد وسیعی را در بر می‌گیرد و تنها شامل خشونت یا تهدید به خشونت نیست. از این رو، تنها صحبت از شناسایی اقدام‌های تروریستی به انگیزه‌ی مرتکب یا شیوه‌های انجام آن منحصر نمی‌شود. بنابراین، یافتن تعریف جامع درباره‌ی آن، بسیار پیچیده و دشوار است.

واژه‌ی ترور ریشه در زبان فرانسه دارد. ترور در لغت به معنای هراس و هراس افکنی است. به صورت معمول، در سیاست به آن دسته فعالیت‌های خشونت‌آمیز و غیرقانونی دولت‌ها برای سرکوبی مخالفان حکومت و ترساندن آن‌ها، ترور می‌گویند. همچنین، فعالیت‌های گروه‌های مبارز [مخالف] برای دستیابی به هدف‌های سیاسی خود همراه با کارهای خشونت‌آمیز و هراس‌انگیز، ترور نامیده می‌شود.

تروریسم یک پدیده‌ی تاریخی است و به صورت‌های متفاوت در تاریخ وجود داشته است. ترور به عنوان یک ابزار مورد استفاده گروه‌های ضعیف برای ضربه زدن به دولت بوده است. در جهت مقابل هم، دولت یا نهادهایی مشابه دولت برای درهم کوبیدن گروه‌های مخالف از این ابزار استفاده می‌کردند.

به نظر محققان غربی، تروریسم تا پیش از انقلاب فرانسه (۱۷۸۹-۱۷۹۹)، هیچ‌گاه به صورت نظام‌مند و سازمان‌دهی شده به عنوان وسیله‌ای برای کسب قدرت سیاسی نبوده است. در این سال‌ها، تعداد قابل توجهی از افراد به عنوان عناصر ضد انقلاب به قتل رسیدند. از آن تاریخ به بعد، ترور به عنوان یک تاکتیک و ابزار رسیدن به قدرت به وسیله‌ی گروه‌های آنارشیت در اروپا، امریکا و روسیه استفاده شده است. این گروه‌ها با کشتن افراد مهم به دنبال تحول و تغییر در ساختار قدرت بودند.

بیشتر تحلیل‌گران اتفاق نظر دارند که واژه‌ی تروریسم ریشه در تحولات پایان قرن هجدهم میلادی دارد. نمونه‌ی تاریخی و بارزی که موجب رایج گشتن این واژه و تبدیل آن به یک مفهوم سیاسی شد، حکومت انقلابی فرانسه است. این

حکومت از ترور برای مقابله با مخالفان خود استفاده می‌کرد. با وجود این، استفاده از روش‌های تروریستی برای رسیدن به اهدافی که بیشتر سیاسی یا ایدئولوژیک هستند، ریشه در تاریخ کهن دارد. به عنوان مثال، فعالیت آنارشویست‌های انقلابی و برخی دسته‌های انقلابی دیگر در روسیه‌ی تزاری از این موارد هستند. به این مبحث، در آینده خواهیم پرداخت.

از تروریسم نمی‌توان تعبیر واحدی ارایه داد زیرا نوع تفسیر و تعبیر آن نخست بستگی به این دارد که این واژه در کجا استعمال می‌شود و توسط چه کسانی تعبیر و تفسیر می‌گردد. این که تاکنون یک تعریف واحد از تروریسم ارایه نشده است، بیشتر ناشی از اختلاف نظرهایی جهانی است. این اختلاف نظرها در واقع بازتاب‌دهنده‌ی تنش‌ها میان دولت‌های در حال جنگ با تروریسم و دولت‌های حامی تروریسم است. حامیان تروریسم از آن به عنوان ابزاری برای سرکوب مخالفان خود استفاده می‌کنند و نهادهایی هم هستند که تروریسم را به عنوان شیوه‌ی مبارزه برگزیده‌اند. به عنوان مثال، از دید امریکا و دولت‌های غربی فعالیت‌های گروه حماس که با هدف آزادی سرزمین فلسطین از دست دولت اشغالگر اسرائیل است، تروریستی شناخته می‌شود. در عین حال، همین فعالیت‌ها از نظر سازمان کنفرانس اسلامی، تروریستی نیست. در اسناد «کنوانسیون (۲) سازمان کنفرانس اسلامی در زمینه‌ی مبارزه با تروریسم بین‌المللی» مصوب بیست و ششمین کنفرانس وزرای خارجه‌ی کشورهای اسلامی که شامل ۴۲ ماده است و در نوامبر ۲۰۰۲ تأیید گردیده است، چنین آمده است: «مبارزه‌ی ملل شامل مبارزات مسلحانه بر ضد اشغالگری بیگانه، تجاوز، استعمار و تفوق طلبی که هدفش آزادسازی و حق تعیین سرنوشت مطابق با اصول حقوق بین‌المللی است، جرایم تروریستی تلقی نمی‌شود».

هم‌چنین در این سند به مبارزه علیه تروریسم و تمایز آن با جنبش‌های استقلال طلبی، آزادی‌خواهی و آزادسازی سرزمین‌های ملی پرداخته شده است

و تعریفی از تروریسم ارائه گردیده است: «این تعریف به صورت رسمی مورد تأیید دولت‌های عضو کنفرانس اسلامی قرار گرفته است و بیشتر محتوای آن در قوانین ملی آن کشورها بازتاب یافته است».

«تروریسم به معنای هر عمل خشونت‌بار یا خطرآفرین، بدون توجه به نیت و اغراض آن است که درصدد انجام دادن یک جنایت فردی یا جمعی با هدف وحشت‌آفرینی در مردم باشد. تروریسم ایجاد ترس جهت نابودی مردم و به خطر انداختن جان، شرف، آزادی امنیت و حقوق آن‌ها است. تروریسم سبب در معرض خطر قرار دادن محیط زیست، اماکن شهری یا اموال عمومی و خصوصی است یا اینکه به اشغال اماکن می‌انجامد. تروریسم باعث به خطر افتادن منافع ملی یا بین‌المللی می‌شود و ثبات، تمامیت ارضی و وحدت سیاسی یا حاکمیت دولت‌های مستقل را به خطر می‌اندازد.»

روش‌های تروریستی نقض آشکار اصول و مقاصد سازمان ملل متحد، تهدید جدی علیه صلح و امنیت بین‌المللی است و تاکنون بیش از ۱۰ کنوانسیون برای جلوگیری و سرکوب اعمال مختلف تروریستی به تصویب کشورها رسیده است. مجموعه اسناد بین‌المللی وجود دارد که مطابق آن‌ها، دولت‌ها متعهد به مبارزه با تروریسم هستند. از جمله‌ی این اسناد می‌توان به کنوانسیون مبارزه با تأمین مالی و قطعنامه‌ی الزام‌آور ۲۰۰۱ تروریسم شورای امنیت اشاره کرد. با این حال، تا هنوز در جامعه‌ی جهانی درباره‌ی تعریف تروریسم، اتفاق نظری وجود ندارد. بدون وجود تعریفی جامع و جهانی از این جرم، نمی‌توان انتظار داشت که مردم جهان به یک نظام دایمی و منسجم جلوگیری از تروریسم دست یابند. در اینجا می‌شود دو دلیل برای نبود تعریف جامع از تروریسم بیان کرد: ۱. وجود چنین تعریفی سبب ایجاد تعهد می‌کند و دولت‌های بزرگ جهان نمی‌خواهند زیر بار هیچ تعهد و مسؤلیتی در قبال تروریسم بروند؛ ۲. در عمل کشورهای بزرگ سرمایه‌داری و متحدان آن، همچنان از تروریسم برای جهانی‌سازی نظام جهانی سرمایه‌داری و

سرکوب مخالفان آن، استفاده‌ی ابزاری می‌کنند. نباید فراموش کرد که تعهد و الزام هر دولت به منافع و امنیت نظام حاکم است و نه چیز دیگری. بر پایه اسنادی که از سوی کنوانسیون‌ها و نهادهای جهانی درباره‌ی تروریسم در سال‌های اخیر منتشر گردیده است، استفاده از اشکال متفاوت خشونت به صورت نظام‌مند توسط دولت‌ها، گروه‌ها و افراد برای دستیابی به اهداف از پیش تعیین شده که قربانیان آن با آگاهی پیشین از میان شهروندان عادی انتخاب می‌شوند، فعالیت تروریستی به حساب می‌آید. درباره‌ی عمل تروریستی یک دیدگاه بالنسبه مشترکی وجود دارد؛ بر این اساس، هر خشونتی که قربانیان آن به صورت خودآگاهانه از بین شهروندان عادی انتخاب می‌گردد، یک عمل تروریستی است.

به صورت خلاصه از این استنباط می‌گردد که تروریسم نوعی خشونت از پیش طراحی شده با جهت‌گیری سیاسی بر ضد اهداف غیرنظامی از سوی گروه‌ها و عوامل پنهان است که به صورت معمول برای تأثیرگذاری بر مخاطبان به کارگرفته می‌شود.

فصل دوم

قوانین ضد تروریسم

تروریسم به عنوان مهم‌ترین تهدید جدی برای امنیت سبب شده است تا در بیشتر کشورهای سرمایه‌داری به خصوص غربی قوانین ویژه‌ای به نام قانون تروریسم وضع گردد. این قوانین از نظر شکلی متفاوت هستند و بیشتر بیانگر دیدگاه‌های قدرت حاکم در این کشورها است. به جهت محتوایی، آنها دارای همگونی فراوان و سرشت یگانه‌ای هستند.

پیش از ماجرای ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، مبارزه با تروریسم یا پیشگیری از آن بر عهده‌ی اداره‌ی جهانی در قالب کنوانسیون‌های بین‌المللی گذاشته شده بود که با تصویب ۱۲ سند بین‌المللی بر جهانی بودن برچیدن و محکومیت تروریسم تأکید داشت. پس از حمله‌ی تروریستی به مرکز تجارت جهانی و وزارت دفاع امریکا در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، کنوانسیون‌های بین‌المللی از سوی سکائداران نظام جهانی سرمایه‌داری به رهبری امریکا و دولت‌های متحد غربی آن برای مبارزه با تروریسم یا به عبارت دقیق‌تر دفاع از منافع نظام نوین جهانی، تشخیص داده شد. با وضع

قوانین ملی «مبارزه علیه تروریسم» و به اجرا گذاشتن آن، مبارزه با تروریسم یا پیشگیری از آن، حالت امنیتی به خود گرفت و در اولویت قانون گذاری داخلی بیشتر کشورها قرار گرفت. دولت امریکا با تصویب قانون «پاتریوت» پیشتاز امنیتی کردن قوانین جزایی مرتبط با فعالیت های تروریستی شد.

نکته‌ی قابل توجه این است که این قوانین داخلی هم نتوانسته‌اند تعریف مشخصی از تروریسم ارائه دهند، زیرا تروریسم از حیث حقوقی مرزبندی شفافی با دیگر عناوین مجرمانه ندارد و پیش از آن که اصالت قانونی و حقوقی داشته باشد، دارای ماهیت سیاسی است. هرگاه حقوقدانان رسالت مندی که زندگی خود را صرف مبارزات عدالت خواهانه نموده‌اند، این قوانین را از منظر حقوق جزایی در پرتوی مفاهیم و اصول حقوقی تحلیل کنند، بدون شک ماهیت سیاسی و غیر عادلانه بودن آن را بیشتر آشکار می‌نمایند.

از یک سو، افزایش و تنوع فعالیت های تروریستی و از سوی دیگر اهداف و شیوه های ارتکاب آن باعث گردیده تا قوانین ضد تروریسم در جهان چهره‌ی امنیتی به خود بگیرد. از این رو، محدودیت های مختلفی در مسیر حقوق و آزادی های فردی ایجاد کرده و اعتراض های شدید جهانیان را به همراه داشته است.

به هر حال، برخلاف ادعای نهادهای قانون گذار کشورهای غربی، هدف از این قوانین جدید برای «دفاع از شهروندان در مقابل تهدیدهای تروریستی» نیست. در واقع، این قوانین در راستای حفظ نظام سرمایه داری و حمایت از آن، تسریع روند جهانی سازی سرمایه‌ی مالی و تضمین امنیت آن با هدف کسب سود بیشتر یا انباشت سرمایه است.

درباره‌ی قوانین ضد تروریستی، میخاییل چوسودوفسکی استاد دانشگاه در کانادا و نویسنده‌ی مقاله‌های تحقیقی در روزنامه‌ی لوموند دیپلوماتیک، در کتاب معروف خود «جنگ و جهانی شدن» می‌نویسد:

«نام این قانون در ایالات متحده امریکا «قانون میهنی» است. براساس این

قانون، تظاهرات آرام علیه جهانی شدن به اقدام جنایی تبدیل می‌شود. به طوری که هر نوع اعتراض بر علیه صندوق بین‌المللی پول یا سازمان تجارت جهانی می‌تواند به عنوان «جنایت تروریسم داخلی» در نظر گرفته شود. براساس این قانون «تروریسم داخلی» تمام آن فعالیت‌هایی است که قادرند «از طریق فشار یا الزام در سیاست حکومت تأثیرگذار باشند»؛ به عنوان مثال، می‌توان یک تظاهرات عادی که منجر به بسته شدن یک خیابان و جلوگیری از عبور یک آمبولانس شود، را به عنوان تروریسم داخلی در نظر گرفت. این قانون یکی از جدی‌ترین یورش‌ها به حقوق اجتماعی در ۵۰ سال گذشته است. در واقع، «قانون ضد تروریستی» ایالات متحده که به سرعت به تصویب کنگره رسید، ساخته و پرداخته‌ی مؤسسات نظامی - پلیسی و زائیده‌ی ماشین اطلاعاتی سازمان سیا است و قانونگذاران نقشی در آن ندارند. در حقیقت، بیشتر مواد این قانون قبل از ۱۱ سپتامبر و برای مقابله با جنبش ضد جهانی شدن تصویب شده بود. در نوامبر ۲۰۰۱، قانون دیگری به امضای رییس جمهور بوش رسید که در آن «تشکیل کمیسیون‌ها یا دادگاه‌هایی برای محاکمه‌ی افراد تروریست» در نظر گرفته شده است. این قانون شهروندان امریکایی و اتباع دیگر کشورها را که متهم برای کمک به تروریسم بین‌المللی هستند، شامل می‌شود. برای محاکمه‌ی این افراد، کمیسیون‌هایی براساس اختیارهای داده شده از سوی رییس جمهور، در نظر گرفته شده است. این کمیسیون‌ها دادگاه نظامی نیستند به دلیل آن‌که در دادگاه نظامی، حقوق فردی متهم در نظر گرفته می‌شود. در حالی که دادستان عمومی «اسکرافت» به صراحت اعلام کرد تروریست‌ها لیاقت برخوردار از حقوق موجود در قانون اساسی را ندارند. به گفته‌ی وی این دادگاه‌ها نه برای «دستیابی به عدالت، بلکه برای محکوم کردن» به وجود آمده‌اند. براساس قانون جدید، تمام جنبش‌های اعتراضی یا مخالفت با سیاست‌های دولتی می‌توانند به عنوان جرم «تروریسم ملی» در نظر گرفته شوند. در این قانون، موازین حقوق کیفری زیر پا گذاشته شده است و «تظاهر به زیر فشار گذاشتن یا الزام کردن

جامعه» یا «تحت تأثیر قراردادان حکومت از طریق فشار یا الزام» به صورت مبهم و کش‌داری تعریف شده‌اند. مشخص نیست چه اقدام‌هایی و چگونه می‌توانند زندگی بشر را به مخاطره بیندازند یا جامعه را به کاری ملزم کنند. در واقع، اگر هدف مبارزه با تروریسم بود به اندازه‌ی کافی قوانینی وجود داشت تا با افراد خاطی و مجرمان برخورد کند. از این رو، لازم نبود افرادی که به اعتراض یا اجتماع‌های آرام دست می‌زنند به فعالیت تروریستی متهم شوند و محکومیت‌های سنگین برایشان در نظر گرفته شود. حکومت امریکا جنگ بر علیه تروریسم را یک جنگ دایمی و بدون مرز تلقی می‌کند. در اتحادیه‌ی اروپا هر چند قوانین ضد تروریستی تا حدی آزادی‌ها را محدود و حقوق اساسی را به خطر می‌اندازد، ولی به شدت قوانین امریکا و کانادا نیستند. در آلمان، سبزه‌ها در دولت ائتلافی علیه وزیر کشور «اوتو شیلی» فشار آوردند تا طرح قانون تسلیمی به محبس را سهل‌تر کند. در هر صورت، قانون ضد تروریستی آلمان قدرت فوق‌العاده‌ای به پلیس این کشور می‌دهد.

قوانین ضد تروریستی تنها به محدود کردن آزادی‌های فردی و اجتماعی بسنده نمی‌کنند. آن‌ها حذف «عدالت» را در جامعه هدف گرفته‌اند. این قوانین ما را به سمت نظامی می‌برد که تفتیش عقاید و دستگیری‌های بی دلیل، پایه‌های آن هستند.»

در ۱۸ فبروی ۲۰۰۹، روزنامه‌ی بریتانیایی ایندپندنت در گزارشی به تازه‌ترین انتقادات و شواهد دربار‌ی سوء استفاده از «مبارزه با خطر تروریسم» برای محدود کردن آزادی‌های مدنی در کشورهای دموکراتیک می‌پردازد. در این گزارش، اقدام‌های امنیتی اجرایی پس از حمله‌های یازدهم سپتامبر به عنوان «ناقص قوانین قضایی و مدنی» توصیف می‌شوند. در این گزارش می‌خوانیم:

«کمیسیون بین‌المللی قضاات که رایینسون، رییس جمهور سابق ایرلند و کمیسر حقوق بشر سازمان ملل متحد و همین‌طور آرتور چاسلکسون، رییس

پیشین دادگاه قانون اساسی آفریقای جنوبی، از اعضای آن هستند، در گزارش خود تأکید میکند اقدام‌های انتظامی و قوانین قضایی اجرا شده پس از حمله ۱۱ سپتامبر، مخرب بوده‌اند و سبب افزایش ناراضی‌تی و بروز اعتراضات خشونت‌آمیز شده‌اند.»

در این گزارش اشاره می‌گردد که دولت‌های امریکا و بریتانیا با پیش‌تازی در اجرای مقررات سخت‌گیرانه، به صورت عملی زمینه را برای حکومت‌های خودکامه فراهم کرده‌اند تا قوانین ضد دموکراتیک‌تری را به اجرا بگذارند. این گزارش هم چنین مدعی می‌شود که شواهدی در دست دارد حاکی از آن‌که دستگاه‌ها و مأموران امنیتی در نقض قوانین و موازین حقوق بشر از مصونیت برخوردار هستند. همچنین، پنهان‌کاری دولت‌ها باعث شده است تا قربانیان این نوع اعمال غیرقانونی نتوانند از حقوق خود دفاع کنند.

فصل سوم

انواع و اشکال تروریسم

تروریسم به گونه‌های مختلفی نمایان می‌شود. در واقع، امروز ما نه با یک نوع تروریسم، بلکه با انواع گوناگون آن روبه‌رو هستیم. از آن جمله می‌توان تروریسم جغرافیایی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و ... را نام برد.

از شایع‌ترین انواع دیگر تروریسم، می‌توان به تروریسم دولتی (کاربرد خشونت توسط دولت یا تهدید به استفاده از آن) و تروریسم سازمان‌یافته‌ی فراملی اشاره کرد.

افزون بر آن، امروزه ما با نوع جدیدی از تروریسم فرامرزی روبه‌رو هستیم که براساس آن مردم دست به اعمال خشونت‌آمیز می‌زنند و با ارجاع به عقاید مذهبی یا پیام مقدس الهی، بدان مشروعیت می‌بخشند. آنچه سازمان القاعده در ماجرای ۱۱ سپتامبر انجام داد یا طالبان - داعش و سایر نهادهای افراطی مذهبی به عنوان حمله‌های انتحاری در افغانستان، عراق و دیگر نقاط جهان انجام می‌دهند، نمونه‌هایی از این دست هستند.

در بعضی موارد، گروه‌ها و حلقه‌های افراطی ملی، مذهبی و افراطیون چپ از تروریسم به عنوان ابزار و روش مبارزاتی استفاده می‌نمایند. البته تروریسم فراملی اهداف و منظور جهانی دارد؛ بعنوان مثال، جنگ کفر و اسلام. یا جنگ اسلام و یهود یا «جنگ شیعه و سنی».

در عرصه‌ی تروریسم دولتی، دولت امریکا می‌تواند الگوی تمام دولت‌های مستبد، نظامی‌گرا و تمامیت‌خواه باشد. دولت امریکا پیش از همه زیر شعار مبارزه علیه تروریسم، در عمل تروریسم دولتی را رواج می‌دهد. نمونه‌های از این دست را می‌توان در فعالیت‌های تروریستی در افغانستان و عراق، به روشنی مشاهده نمود.

تروریسم دولتی، زمانی با تمام ابعاد ضد بشری خود آشکار می‌گردد که دولت‌ها به صورت سازمان‌یافته از طریق اعمال قدرت به حذف فیزیکی افراد می‌پردازند و آگاهانه قربانیان خود را از بین افراد غیر نظامی انتخاب می‌کنند. به عنوان نمونه، می‌توان به دور جدید رفتارهای جنگی و خشن رژیم صهیونیستی اسرائیل علیه مردم فلسطین، در ماه می ۲۰۲۱ اشاره کرد که از یک محله کوچک اورشلیم شرقی به نام «شیخ جراه» شروع شد. در اصل، اقدامات تروریستی دولت اسرائیل همراه با تلاش آن دولت برای اخراج هفتاد خانواده‌ی فلسطینی این محله، ویران کردن خانه‌ها و تصاحب زمین‌هایشان به زور سرنیزه برای ساختن شهرک جدید یهودی نشین بود. این اقدامات نزاع قدیمی عرب و اسرائیل یا مسلمان و یهودی را تشدید نمود و زمینه‌ی جنگ، ترور، خشونت، تخریب محلات عرب‌نشین و اماکن عمومی را فراهم ساخت. در اثر حملات کور هوایی به مناطق مسکونی غزه صدها نفر از مردم غیر نظامی در این حملات کشته یا زخمی شدند.

ویلیام پرد نویسنده‌ی کتاب «تروریسم و دولت»، ۱۲ ویژگی را برای شناسایی تروریسم دولتی برشمرده است که عبارتند از:

۱. فعالیت‌های سیاسی دولتی نسبت به مردم خویش برای اعمال سلطه از راه ایجاد ترس که می‌تواند با کنترل اخبار مطبوعات، لغو گردهمایی‌های گروه‌ها، ضرب و شتم، شکنجه، بازداشت‌های گسترده، محاکمه‌های غیرعادلانه و اعدام‌های سریع، تحقق پیدا کند؛

۲. حمله‌ی مسلحانه‌ی قوای نظامی یک دولت به اهدافی از دولت دیگر که در آن شهروندان ساکن بوده و خطر متوجه آن‌ها است؛

۳. تلاش در جهت از بین بردن مأموران دولت‌های دیگر؛

۴. اشغال نظامی یک کشور، به صورت مستقیم یا ایجاد پایگاه عملیاتی؛

۵. عملیات پنهان به وسیله‌ی تشکیلات امنیتی یا سایر نیروهای یک دولت که در پی بی‌ثبات کردن یا ساقط کردن دولت دیگر است؛

۶. تبلیغ‌هایی بر پایه مطالب نادرست به وسیله‌ی یک دولت با هدف بی‌ثبات کردن دولت دیگر و ایجاد حمایت عمومی از نیروهای هدایت شده در کشور دیگر؛

۷. عملیات نظامی، مانورها یا بازی‌های انجام شده از سوی یک دولت خارج از سرزمین یا آب‌های سرزمینی آن؛

۸. به‌کارگیری و حمایت مزدوران نظامی توسط یک دولت به منظور ساقط کردن حکومت کشور دیگر؛

۹. حمایت از دولت‌هایی که حق تعیین سرنوشت مردم را نفی می‌کنند؛

۱۰. فروش تسلیحات در حمایت از جنگ‌های منطقه‌ای با وجود تلاش‌هایی که در جهت یافتن راه حل سیاسی صورت می‌گیرد؛

۱۱. انتقال سلاح‌های هسته‌ای به وسیله‌ی یک دولت به سرزمین، آب‌ها یا فضای هوایی دولت‌های دیگر یا در آب‌ها و فضای بین‌المللی؛

۱۲. توسعه، آزمایش و به‌کارگیری سیستم‌های تسلیحاتی فضایی و هسته‌ای و سایر تسلیحات با قدرت تخریبی وسیع که در شرایط اجتماعی کشتار جمعی، یا

تخریب محیط زیست را افزایش می دهد.»

ترور شخصیت: اهانت، تهمت، شایعه پراکنی، تبلیغ های دروغین و ... نوعی از ترور است. امروزه از تبلیغات برای کم رنگ کردن شخصیت دیگران یا درهم شکستن آن به عنوان «ترور شخصیت» نام برده می شود.

به صورت معمول، ترور شخصیت با انجام تبلیغ های مخفیانه و غیر مستقیم با هدف آن که کسی را ناچیز جلوه بدهند، شخصیت او را درهم بشکنند یا از همه مهمتر دیگران را علیه وی تحریک کنند، انجام می شود.

در دنیای سیاست «ترور شخصیت» یک تاکتیک شناخته شده و رایج است. این روش به شدت مورد انزجار افکار عمومی است. با این حال، در طول تاریخ از این ابزار استفاده فراوانی شده است.

ترور شخصیت ابزاری برای حذف هرگونه مخالف و مخالفت است و از آن جا که هزینه ی آن برای استفاده کنندگانش نسبت به دیگر رفتارهای سرکوب گرانه کمتر است، رواج بیشتری دارد.

در دوره ی سلطه ی فاشیسم بر اروپا یعنی بین دو جنگ جهانی بزرگ، ترور شخصیت رواج بسیاری داشت. ترورهای افراطی در تاریخ معاصر امریکا هم یافت می شود. در دوران جنگ سرد به بسیاری از کارمندان دستگاه های دولتی، روشنفکران، نویسندگان و هنرمندان برچسپ کمونیست بودن می زدند و بسیاری به اتهام فعالیت های ضد امریکایی بازجویی شدند. در آن دوران، اتهام هایی بدون سند علیه شخصیت های مختلف مطرح می شد و با ایجاد فضای تبلیغاتی منفی، اشخاص را بی اعتبار می کردند. افترا، تحریف، جعل و سفسطه، جزو لاینفک ترور شخصیت می باشد.

فصل چهارم

تروریسم از دید مارکسیست‌ها

برای درک روشن‌تر دیدگاه‌ها، نظریه‌ها و مواضع مارکسیست‌ها در رابطه با «تروریسم» بهتر است در آغاز سخنی از پیشگامان بینش انقلابی مارکسیستی آورده شود.

لنین

لنین درباره‌ی مبارزه علیه «تروریست‌ها» و طرفداران آن‌ها مانند ناردونیک‌ها، اس‌ا‌ر‌ها و دیگران، در آثار خویش بارها نظراتش را بیان کرده است. وی در نوشتاری با عنوان «طرح برنامه‌ی حزب ما» در سال ۱۸۹۹، مینویسد:

«برای آن‌که جایی برای سوء تفاهم باقی نگذاریم، هم اکنون تصریح می‌کنم که به نظر شخصی ما ترور در زمان حاضر وسیله‌ی صالحی برای مبارزه نیست و حزب ما (به عنوان حزب) باید آن را رد کند (تا زمان تغییر شرایط که ممکن است موجب تغییر تاکتیک شود) و کلیه‌ی قوای خود را به تحکیم سازمان، رساندن مرتب نوشته‌ها مصروف دارد» (کلیات لنین، چاپ چهارم روسی، جلد ۴، ص ۲۱۸).

لنین در اثر معروف خود «چه باید کرد؟» می‌نویسد:

«اکنون میست‌ها و تروریست‌های معاصر ریشه‌ی مشترکی دارند و آن هم تسلیم و سر فرود آوردن در مقابل جریان خودبه‌خودیست. مطلبی که ما در فصل پیشین از آن به عنوان یک پدیده‌ی عام سخن گفته‌ایم و اکنون به اثرگذاری آن در زمینه‌ی فعالیت سیاسی و نبرد سیاسی می‌پردازیم. در نظر اول، ممکن است محتوای دعوی ما متناقض به نظر رسد، زیرا فرق بین کسانی که «مبارزه‌ی بی‌رنگ روزانه» را برجسته می‌کنند و کسانی که افراد را به جانبازانه‌ترین مبارزات دعوت می‌کنند، بسیار است؛ ولی در این جا تناقضی نیست. اکنون میست‌ها و تروریست‌ها در قبال قطب‌های مختلف جریان خودبه‌خودی سر تسلیم فرود می‌آورند: اکنون میست‌ها در قبال جریان خودبه‌خودی «جنبش خالص کارگری» و تروریست‌ها در قبال جریان خودبه‌خودی سوزان‌ترین خشم روشنفکری که نمی‌داند یا نمی‌تواند کار انقلابی را با جنبش کارگری پیوند دهد. برای کسی که به چنین امکانی بی‌باور شده است یا هرگز باور نداشته است، واقعاً دشوار است برای عواطف برآشفته و انرژی انقلابی خویش بروزگاه دیگری جز ترور جستجو کند» (جلد ۵، ص ۳۸۸).

لنین در مقاله‌ی «حوادث نو و مسایل کهن» می‌نویسد:

«نباید به وسیله‌ی تیراندازی، بهانه‌ی تهییج و موضوع تبلیغ و تفکر سیاسی ایجاد کرد، بلکه باید آن مصالحی را فرا گرفت، تنظیم کرد، به کار برد و به دست گرفت که زندگی روس به اندازه‌ی کافی به دست می‌دهد. این تنها وظیفه‌ی مناسب یک انقلابی است. اس‌ارها به تأثیر «تبلیغ» قتل‌های سیاسی که درباره‌ی آن در اتاق پذیرایی لیبرال‌ها و قهوه‌خانه‌های عمومی زیاد پچ‌پچ می‌کنند، سخت می‌نازند. برای آن‌ها کاری ندارد که برانگیختن هیجان‌ها و سانساسیون سیاسی را جانشین تربیت سیاسی پرولتاریا سازند (به قول فرانسوی‌ها اصطلاح سانساسیون یعنی اساسات لطیف و ملایم) یا آن را بدین نحو تکمیل نمایند (زیرا به حمدالله از دگم‌های تنگ هرگونه نظریه سوسیالیستی آزاد هستند). ولی ما بر آن هستیم که

عمل به صورت واقعی و جدی «تبلیغ کننده» (تهییج کننده) و نه تنها تهییج کننده بلکه (آنچه که به مراتب مهم تر است) تربیت کنندهی تنها آن وقایعی است که در آن خود توده‌ها بازیگر اساسی هستند و محصول روحيات خود آن‌هاست و نه آنچه که «با قصد خاص» از طرف این یا آن سازمان به صحنه آورده می‌شود. ما بر آن هستیم که صدها شاه‌کشی گاه آن تأثیر مهییج و تربیت کننده را ندارد که شرکت ده‌ها هزار کارگر در جلساتی که در آن منافع اساسی آن‌ها و ارتباط سیاست با این منافع مطرح است، دارد و این شرکت و مبارزه است که قشرهای تازه به تازه (به میدان نیامده) پرولتاریا را به سطح زندگی آگاهانه‌تر و مبارزهی انقلابی وسیع تر ارتقا می‌دهد». (جلد ۶، ص ۲۴۹)

لنین در مقاله‌ی بسیار جالب خود با عنوان «جنگ پارتیزانی» درباره‌ی استفاده از اشکال مختلف مبارزه می‌نویسد:

«مارکسیسم به هیچ وجه به نحوی بلاشروط از هیچ یک از اشکال مبارزه استتکاف ندارد. مارکسیسم در هیچ حالتی به آن اشکال مبارزه که تنها در لحظه‌ی حاضر ممکن و موجود هستند، اکتفا نمی‌کند. در صورت تحول وضع معین اجتماعی به ضرورت اشکال مبارزه‌ای که برای فعالان دوران معین نو و ناشناخته است، اهمیت قایل است. از این جهت مارکسیسم، اگر بتوان چنین بیان کرد، در مکتب پراتیک توده‌ها درس می‌گیرد و از آن دور است که به توده‌ها اشکال «نظام‌مند» مبارزهی ساخت داخل کابینه‌ها را درس بدهد.» (جلد ۱۱، صص ۱۸۷-۱۸۶)

یادداشت: نقل قول‌ها از آثار متعدد احسان طبری گرفته شده است.

لئون تروتسکی

لئون تروتسکی یکی از رهبران اصلی انقلاب اکتبر روسیه بود و در سال‌های نخست جمهوری شوروی به درخواست لنین به عنوان وزیر امور خارجه و رهبر

ارتش سرخ شوروی انجام وظیفه کرده است. او سر انجام در سال ۱۹۴۰ به دست پلیس مخفی استالین در مکزیک ترور شد. بر مبنای درس‌های مبارزات انقلابی در روسیه‌ی تزاری، دو مقاله‌ی رهنموددهنده به نام‌های «درباره‌ی تروریسم» و «فروپاشی ترور و حزبش»، بعد از انقلاب ۱۹۰۵ روسیه نوشته است. تروتسکی در این مقاله‌ها علیه جهت‌گیری راهبردی سازمان‌های انقلابی نظیر «نارودنایاویا (اراده‌ی خلق)» (۳) و «حزب سوسیال ریوالیوسیونر» که ترور فردی را علیه صاحب‌منصبان منفور تزار تبلیغ و سازماندهی می‌کردند، به جدل پرداخته است. او دیدگاه‌های مارکسیست‌ها را در رابطه با «تروریسم» توضیح داده است. تروتسکی معتقد بود تروریسم انفرادی به رغم این‌که چه انگیزه‌ای محرک آن باشد، مقام سازندگان تاریخ را تا سطح تماشاچی پایین می‌آورد، صفوف جنبش کارگری را به روی دخالت اخلال‌گران می‌گشاید و جنبش را ضربه‌پذیر می‌کند. وی در چهار مقاله‌ی خویش در کتاب «مارکسیزم و تروریسم» که در سال ۱۹۷۴ منتشر شده است، پاسخ انفرادی را می‌دهد که به جنبش کارگری تهمت تروریست و ماجراجو بودن می‌زند. او می‌نویسد:

«تروریسم ناشی از نبود یک طبقه‌ی انقلابی است که سپس بر مبنای بی‌اعتمادی به توده‌های انقلابی احیا شده است. تروریسم تنها با سوء استفاده از نقاط ضعف و عدم سازماندهی توده‌ها، کوچک شمردن دستاوردهای آنان و بزرگ‌نمایی شکست‌هایشان می‌تواند به حیات خود ادامه دهد. وجود ترور فردی در یک کشور، نشان بارز عقب‌ماندگی سیاسی آن کشور و زبونی نیروهای مترقی‌اش است.

ما مارکسیست‌ها برای تحقق مبارزه‌ی رهایی‌بخش پرولتاریا و همین‌طور ملت‌های ستمدیده، تاکتیک ترور فردی را عملی و عقلانی نمی‌دانیم. قهرمان نمی‌تواند به تنهایی جایگزین توده‌ها گردد. ما به وضوح می‌دانیم چنین اعمال تکان‌دهنده‌ی برخاسته از سرخوردگی و انتقام‌جویی، غیر قابل اجتناب هستند.

هر چه اعمال تروریستی مؤثرتر باشند، هر چه اثرشان بزرگ‌تر باشد، هر چه توجه بیشتر توده‌های مردم به آنها جلب شود، به همان میزان سبب کاهش علاقه‌ی توده‌ها به خود سازماندهی و خودآموزی می‌گردند.

این‌که یک فعالیت تروریستی، حتی اگر موفق باشد، آیا خواهد توانست طبقه‌ی حاکمه را سردرگم کند یا خیر، به شرایط خاص جامعه در آن لحظه‌ی خاص بستگی خواهد داشت. در هر صورت، سردرگمی طبقه‌ی حاکمه دیری نخواهد پایید. حیات دولت سرمایه‌داری بر مبنای زندگی وزیرانش نیست که همراه با آنان از بین برود. طبقاتی که دولت خادمشان است افراد جدیدی را جایگزین خواهند کرد. عملکرد آن نظام دست نخورده باقی می‌ماند و همچنان به حیات خود ادامه می‌دهد.

با وجود این، آشفتگی ناشی از اقدام به ترور در میان صفوف خود زحمتکشان، عمیق‌تر از این چیزها است. اگر بتوان تنها با مسلح کردن خود با یک تفنگ به اهداف مورد نظر دست یافت، دیگر چرا باید برای پیشبرد مبارزه‌ی طبقاتی تلاش کرد؟ اگر ذره‌ای باروت یا چند تکه سرب برای شلیک به گردن دشمن کافی است، دیگر چه نیازی به سازماندهی طبقه وجود خواهد داشت؟ اگر عقل حکم می‌کند که می‌توان با غرش انفجار باعث وحشت و سراسیمه‌گی عالی منصبان شد، چه نیازی به وجود حزب هست؟ اگر بتوان از جایگاه بازدیدکنندگان در پارلمان به وزیرها شلیک کرد، چه نیازی به گردهمایی‌ها و تهییج توده‌ها هست؟ در این صورت، انتخابات به چه دردی می‌خورد؟

از دیدگاه ما، ترور فردی قابل قبول نیست. بطور دقیق بدین خاطر که نقش توده‌ها را در ذهنشان کوچک می‌کند؛ آنان را با فقدان قدرتشان آشتی می‌دهد؛ چشم و امیدشان را متوجه یک منجی و انتقام‌گیرنده می‌سازد، کسی که روزی از راه خواهد رسید و رسالتش را انجام خواهد داد.» (نقل قول‌های بالا از کتاب «مارکسیسم و تروریسم» لئون تروتسکی آورده شده است)

احسان طبری

احسان طبری در مقاله‌ای با عنوان «پیرامون ترور حسنعلی منصور و تیراندازی به سوی شاه در کاخ مرمر»، درباره‌ی نقش ترور، ثمردهی این شیوه و این‌که از ترور باید در مبارزه علیه رژیم‌های جبار و تمامیت‌خواه استفاده کرد یا خیر؟ می‌نویسد: «آیا باید ترور انفرادی را مجاز شمرد یا خیر؟ آیا باید از ترور یست‌هایی مانند بخارایی و شمس‌آبادی تجلیل کرد یا خیر؟ آیا باید از شیوه‌ی ترور انفرادی در مبارزه علیه رژیم جابر کنونی استفاده کرد یا خیر؟»

گاه برخی محافل ملی و دموکراتیک ضمن تحلیل‌های ویژه و در جریان ارزیابی حوادث جاری بدین سوال‌ها پاسخ داده‌اند. ما نیز می‌کوشیم نظر خود را درباره‌ی این موضوع مهم بیان کنیم. از آن‌جا که جهان‌بینی حزب ما [مبتنی بر] مارکسیزم-لنینیزم است، شایسته است که ابتدا ببینیم مطابق احکام موجود مارکسیستی، ترور انفرادی چگونه ارزیابی می‌شود.

ترور را به دو نوع جمعی و انفرادی تقسیم می‌کنند. ترور جمعی زمانی صورت می‌گیرد که هیئت حاکمه با بازداشت‌ها، اعدام‌ها، تبعیدها، سلب حق‌ها و غیره به شکل جمعی و در مقیاس وسیع می‌کوشد هرگونه نیروی مقاومت مخالفان خود را درهم کوبد. ترور جمعی گاهی سیاه یا ارتجاعی و گاهی سرخ یا انقلابی است. برای ترور جمعی انقلابی می‌توان از دوران ترور ژاکوبن‌ها در انقلاب کبیر فرانسه علیه دشمنان آن انقلاب یاد کرد. نمونه‌های ترور سیاه یا ارتجاعی در ایران و جهان، فراوان است.

پس از کودتای ۲۸ مرداد نیز رژیم شاه دست به ترور ارتجاعی زد. رژیم از طریق حبس، شکنجه، اعدام، تبعید، قتل افراد در کوچه و خیابان و انواع اقدام‌های محدودکننده‌ی دیگر در مقیاس وسیع کوشید تا نهضت‌رهایی‌بخش را درهم بکوبد و آن را از پا درآورد.

در ترور انفرادی، فرد تروریست اقدام به نابودی مخالف سیاسی معینی می‌کند که برای وی نقش خاصی قابل است. این ترور نیز دو گونه است: انقلابی و ارتجاعی.

به مناسبت بحثی که مارکسیست‌های روس در سطح پلخانف و لنین با طرفداران ترور انفرادی همچون نارودنیک‌ها، اس ارها و آنارشپیست‌ها داشتند، درباره مسأله‌ی ترور انفرادی به عنوان شیوهی تحول اجتماعی، به اندازه کافی بحث شده است. پلخانف بر سر همین اختلاف از گروه نارودنیک‌ها جدا شد. با وجود این که گروه نارودنیک‌ی موسوم به «نارودنا یا اولیا» (آزادی خلق) موفق شد تزار الکساندر دوم را به قتل رساند ولی نتوانست تغییری در وضع روسیه پدید آورد. مارکسیست‌ها می‌گفتند: شیوهی ترور فردی، برای تحول اجتماعی ثمربخش نیست. این تحول را باید جنبش متشکل و آگاه زحمتکشان پدید آورد که مجهز به برنامه‌ی علمی باشد. این جنبش می‌داند چه چیز را ویران کند و چه چیز را بنا کند تا شرایط عینی و ذهنی انقلاب پدید آید. مارکسیست‌ها می‌گفتند فرماندهی در میدان جنگ ممکن است ترور فرماندهی دشمن را در یک لحظه‌ی معین سودمند بداند. بر این اساس، با وجود جنبشی متشکل و اجرای نبرد منظم علیه دشمن می‌توان از شیوهی ترور به عنوان یک اقدام فرعی و جزئی در داخل یک اقدام وسیع توده‌ای و در صورت مقتضی، استفاده کرد. ترور به عنوان شیوهی تحول اجتماعی نه تنها بی‌ثمر، بلکه گاهی مضر است. زیرا نخست این پندار غلط را پدید می‌آورد که گویا می‌توان از این راه به هدف رسید و موجب فلج شدن اراده و تحرک نبرد اجتماعی در توده‌های مستعد می‌گردد. دوم، به هیئت حاکمه امکان می‌دهد ضربه‌های سنگینی بر مبارزان اجتماعی وارد آورد و بندهای سلطه خود را محکم‌تر سازد. این بیان ساده استدلالی مارکسیست‌ها در مقابل موافقان ترور فردی بود.»

به صورت خلاصه می‌توان گفت که مارکسیست‌ها با ترورهای انفرادی به عنوان عامل کاهنده‌ی نقش توده‌ها و منحرف‌کننده توجه آنها از سازماندهی حرکت‌های

اعتراضی مخالف هستند. در این گونه ترورها، نظام از بین نمی‌رود بلکه با از بین رفتن یک شخص یا هیئت رهبری دستگاه حاکمه یک نظام، شخص یا تیم دیگری جایگزین می‌گردد. نظام حاکم با قدرت‌گیری دوباره می‌تواند جنبش را سرکوب کند و احزاب را زیر فشار و شکنجه به حاشیه براند.

براساس دیدگاه مارکسیستی، آغاز انقلاب در نظام سرمایه‌داری از طبقه کارگر است. این طبقه ارگان‌های اقتصادی نظام حاکم را در اختیار دارد. از این رو، اعتصاب‌های سراسری کارگری، تظاهرات و فعالیت‌های مدنی، سازماندهی حرکت‌های اجتماعی و دیگر برخوردهای طبقاتی برای آگاهی سایر اقشار جامعه، در میان شیوه‌های مدنظر مارکسیست‌ها برای تغییر نظام حاکم قرار دارند.

به هر اقدامی که بر اساس عنصر قهریه انجام پذیرد، نمی‌توان برچسب «تروریسم» را زد، ولی دیده می‌شود که بسیاری از عناصر قهریه در فعالیت‌های تروریستی وجود دارند. شاهد هستیم که در بسیاری از موارد، جنبش‌های انقلابی و فعالیت‌های مسلحانه‌ی انقلابی برای تغییر یک نظام اجتماعی با عناصر تروریسم آمیخته شده‌اند.

اگر نگاهی به پیشینه‌ی مبارزه‌ی انقلابی نهادها و نیروهای چپ انقلابی بیندازیم، به روشنی دیده می‌شود که راه‌های مبارزه‌ی مسالمت‌آمیز، قانونی، دموکراتیک و آزاد برای آن‌ها مسدود گردیده است. از این رو، مبارزه‌ی غیر مسالمت‌آمیز بر آن‌ها تحمیل شده و آنها شاخه‌های نظامی پارتیزانی را شکل داده‌اند. در بعضی موارد، آنها برای تحقق اهداف خویش به فعالیت‌های تروریستی نیز دست زده‌اند. در این زمینه می‌توان به جنگ‌های پارتیزانی به رهبری چه گوارا در جریان انقلاب کوبا، جنگ‌های آزادی‌بخش مردم فلسطین به خصوص در سال‌های ۶۰ و ۷۰ یا جنبش آزادی‌خواهی کردها اشاره نمود که همراه با عنصر ترور بوده است.

برخی از پژوهش‌گران و تحلیل‌گران، جنگ‌های عادلانه و مبارزات پارتیزانی با هدف کسب استقلال و آزادی ملی را همسان فعالیت‌های تروریستی می‌دانند.

دکتر عبدالرحمن قاسملو، دبیرکل «حزب دموکرات کردستان ایران» در سال ۱۳۶۸ خورشیدی از سوی شبکه‌های تروریستی دولت ایران به شهادت رسید و حزبش متهم به سازماندهی و انجام عملیات تروریستی بود. در این مورد، او در یکی از مصاحبه‌هایش با روزنامه‌ی لیبراسیون فرانسه می‌گوید:

«در سرزمینی مانند ایران که رژیم‌ی تمامیت‌خواه حاکم است؛ رژیمی که حقوق و آزادی‌های انسانی را هیچ‌انگاشته و ارزش‌های انسانی و امروزی را پایمال می‌کند؛ آزادی‌خواهان به خاطر فضای رعب و وحشت و سرکوب، توانایی راه‌اندازی تظاهرات و اعتصاب‌های سراسری برای ساقط کردن دولت حاکم را ندارند؛ در این صورت، چاره‌ای جز پناه بردن به راه‌های دیگر مبارزه همچون جنگ پارتیزانی نیست. اما این نوع مبارزه باید به صورتی باشد که سیمای مبارزه را در افکار عمومی جهان خدشه‌دار نکند و در همان حال رژیم را دچار ضعف و بحران نماید. به عبارت دیگر، از اعمال تروریستی و ضد انسانی به دور باشد. تروریسم و جنبش‌های آزادی‌خواهانه‌ی ملی دو مقوله‌ی جدا از هم هستند. در جنگ عادلانه‌ی مسلحانه یا پارتیزانی، پناه بردن به عملیات تروریستی لازم نیست. (وب سایت حزب دموکرات کردستان ایران)

خلاصه اینکه هرگاه فرد، گروه یا دولتی برای رسیدن به اهداف خود - هرچند مشروع و عادلانه باشد - از شیوه‌هایی استفاده کند که در بین مردم ایجاد رعب و وحشت نماید یا موجب مرگ آنها شود، این اقدام تروریستی قلمداد می‌شود. اگر افراد بدون تشکیل دادگاه صالح و قانونی به مرگ محکوم شوند و حکم آن‌ها در محل‌های عبور و مرور مردم از طریق انفجار بمب یا رگبار گلوله به اجرا درآید (هم‌چون رفتار گروه طالبان - داعش گروه‌های افراطی اسلامی)، آن اقدام نیز تروریستی محسوب می‌گردد. تروریسم شیوه‌ای است که به حذف فیزیکی حریف یا خود و یا هر دو طرف می‌پردازد تا چیزی برای حل کردن [مصلحه] باقی نماند. (حمله‌های انتحاری - انفجاری)

امروزه تروریسم به عنوان یک ابزار در دست گروه‌های ضعیف قرار دارد که به طور معمول از آن علیه دولت‌ها استفاده می‌کنند. در واقع، گروه‌ها و نهادهایی که تروریسم را به عنوان یک راهبرد به کار می‌گیرند، فاقد قدرت رویارویی در یک جنگ متعارف هستند.

قوانین سخت‌گیرانه‌ی متعددِ ضد تروریستی - به خصوص در دهه‌ی اخیر - شکل گرفته است. با وجود «قوانین مبارزه با تروریسم» در سطح ملی به ویژه در کشورهای بزرگ سرمایه‌داری و اسناد قانونی درباره‌ی اقدام‌های تروریستی در سطح جهانی، نه تنها شاهد محدود شدن تروریسم نیستیم بلکه به عنوان پدیده‌ای اجتناب‌ناپذیر برای دنیای امروزه، مطرح گشته است.

گسترش فعالیت‌های تروریستی و خشونت‌آمیز تأثیر منفی در اذهان عمومی جهانیان دارد. تروریسم در جهان امروز ما به یک پدیده‌ی عادی تبدیل شده است. همگان ناگزیر هستند با آن زیست کنند و هر لحظه انتظار یک اقدام تروریستی را می‌کشند.

بدون تردید، در پایان این بحث می‌توان گفت که هر عمل تروریستی جنایتی نابخشودنی و ضدِ کرامت انسانی است. پرسش این است که آیا باید بین تروریسم و جنایت‌های معمولی یا اشکال دیگری از توسل به خشونت، فرقی قایل شد؟ پاسخ را «یورگن هابرماس» در یکی از مصاحبه‌های خود درباره‌ی «مفهوم تروریسم» با نشریه‌ی لوموند دیپلوماتیک، این‌چنین بیان کرده است:

«از نظر اخلاقی، عمل تروریستی، در هر موقعیت و با هر انگیزه‌ای که انجام شود، به هیچ وجه قابل بخشش نیست. هیچ چیزی به ما این اجازه را نمی‌دهد که با استناد به اهدافی که تروریست‌ها برای خود تعیین می‌کنند، مرگ و رنج دیگری را توجیه کنیم. هر قتل، یک مرگ اضافی است. اما از نظر تاریخی، تروریسم نسبت به جرم‌هایی که در صلاحیت قاضی جزایی است، دارای موقعیت کاملاً متفاوتی است. در تمایز با یک جنایت خصوصی، تروریسم جنایتی است که به عموم

مربوط می‌شود و در قیاس با جنایت ناموسی، به نوع دیگری از بررسی و تحلیل نیاز دارد و اگر این گونه نبود، ما حالا گفتگو نمی‌کردیم.»

(در نوشتاری جداگانه به بحث درباره‌ی تاریخچه و ظهور تروریسم در افغانستان خواهیم پرداخت.)

منابع

۱. جنگ و جهانی شدن، میخائیل چوسودوفسکی، ترجمه‌ی جعفر پویا؛
۲. حقوق معاهدات بین الملل، انتشارات وزارت خارجه‌ی افغانستان؛
۳. تبلیغ مسلحانه یا ترور، تورج حیدری بیگوند؛
۴. تأثیر تروریسم بر حقوق کیفری، حسن عالی‌پور؛
۵. مبارزه با تروریسم ادعایی کاذب است، بهرام رحمانی؛
۶. سایت اینترنتی انجمن دوست‌داران احسان طبری؛
۷. اسناد سازمان کنفرانس اسلامی در مبارزه با تروریسم بین المللی، سایت اینترنتی پایگاه اطلاع‌رسانی قربانیان ترور؛
۸. مارکسیسم و تروریسم، لئون تروتسکی، ترجمه مسود صابری؛
۹. یادداشت‌های شخصی.

جلد دوم

دنیای کار

پیشگفتار

این کتاب با عنوان «دنیای کار» تدوین گردیده که شامل نوشته‌هایی درباره‌ی حقایق و رویدادهای مربوط به اتحادیه‌های کارگری افغانستان و جنبش‌های کارگری جهان است. در قسمت اول این مجموعه نگاهی به پیشینه‌ی تاریخی اتحادیه‌های کارگری افغانستان، تأثیر حزب دموکراتیک خلق افغانستان بر نهضت کارگری کشور داشته‌ام و مفهوم «کارگر» از پرویزن دیدگاه‌های علمی و برخی موضوعات مرتبط با جهان کار بررسی شده است.

ما در دوران پیچیده‌ای زندگی می‌کنیم که ویژگی‌های اساسی آن عبارتند از: نابرابری گسترده‌ی اقتصادی، بیکاری، گسترش اقتصاد فقر برای اکثریت و انباشت عظیم ثروت برای اقلیت، جنگ دولت‌های سرمایه‌داری پیشرفته برای به دست آوردن سلطه اقتصادی، سیاسی و نظامی بر کشورهای پیرامونی یا جهان سوم. در این روزگار، روزانه شاهد افزایش فزاینده نابرابری بین فقرا و ثروتمندان هستیم و همچنین شاهد آنیم که شکاف بین دنیای کار و سرمایه عمیق‌تر می‌شود. ویژگی اساسی این دوران، همان تجاوزگری آمریکا، بریتانیا، ناتو و متحدانشان است.

اتحادیه اروپا نیز برای تضمین دسترسی به بازارهای جدید و به دست آوردن مناطق نفوذ، به صورت فعال در این تجاوزگری‌ها مشارکت دارد. نمونه بارز این تجاوزات را در عراق، فلسطین و افغانستان و تهدید شماری از کشورهای مستقل می‌بینیم. با نگاهی گذرا به دنیای کار، شاهد این تصویر هستیم «در قرن بیست و یکم، ۸۰۰ میلیون انسان از گرسنگی رنج می‌برند، ۲۰۰ میلیون کودک در شرایط بسیار دشوار و غیر انسانی زندگی می‌کنند، ۹۰۰ میلیون بزرگسال بیسوادند و ۱۱۵ میلیون کودک به مدرسه نمی‌روند. تنها ۲۰ درصد جمعیت جهان مالک ثروت‌های آن بوده و از آن لذت می‌برد و بقیه ۸۰ درصد جمعیت جهان در بی‌نوابی، قحطی و بیماری بسر می‌برد».

در چنین وضعیتی پرداختن به موضوعات مربوط به دنیای کار و نشان دادن همه‌ی ستم‌گیری روندهای گذشته و امروز در آن کاری بسیار دشوار و برای من ناممکن است. با وجود این، تلاش کرده‌ام تا حداقل تصویری کلی از گوشه‌های دنیای کار را در معرض دید قرار دهم.

در نوشته‌های این مجموعه، گوشه‌های تاریخی و فعالیت‌های نهادهای کارگری و اتحادیه‌های مسلکی شکل گرفته برای سازماندهی کارگران و مزدبگیران و همچنین تلاش‌های به عمل آمده در راستای تأمین کار مناسب، نشان داده شده و بررسی گردیده است. و همچنان تحلیل گردیده که طبقه کارگر نوین دارای ویژگی‌های جدیدی است؛ آنها تحصیلات بالایی دارند و نیازهای بیشتری را احساس می‌کنند؛ فناوری‌های جدید تولید می‌کنند؛ اطلاعات زیادی را دریافت می‌کنند. با وجود آنها این، طبقه همچنان مورد استثمار شدید سرمایه‌داران است. در نوشتارهایی در پیوست با جنبشهای جهانی کارگری توضیح داده شده است که در نظام سرمایه داری تقسیم جامعه به دو طبقه اساسی و اصلی تغییری نکرده است. براین اساس، اتحادیه‌های کارگری با سمت‌گیری طبقاتی نیاز دارد، اتحادیه‌های کارگری باید بخشی از ابزارهای سودمندی برای کارگران باشند. استدلال گردیده که اتحادیه‌های کارگری و مسلکی باید مستقل از دولت باشند و برای ایجاد

پیوند اجتماعی با فقرا، روشنفکران مترقی و صاحبان مشاغل آزاد مبارزه کنند. آنها باید به کانون جنبش دموکراسی و به کانون علیه جنگ‌های تحمیلی امریکا- ناتو تبدیل گردند. امروزه، در شرایط جهانی شدن و نئولیبرالیسم نهادهای کارگری و اتحادیه‌های مسلکی باید فعالیت‌های خود را در سطح جهان بگسترانند. همچنین آنها نباید فراموش کنند که در درجه اول وظایف رشد جنبش کارگری و دموکراتیک در کشور خود را بر دوش دارند.

مسأله‌ی مالکیت بر وسایل تولید و منابع طبیعی و اقتصادی، بنیادی‌ترین مسأله در توسعه و تأمین عدالت اجتماعی است و نقش مهمی در بهره‌کشی از انسان و ایجاد تمام نابرابری‌های اجتماعی- اقتصادی دارد. برای روشن شدن این موضوع، نوشته‌هایی را در بخش دوم درباره‌ی وضعیت کار و اقتصاد غیر عادلانه‌ی کارگران معادن و صنایع گنجانده‌ام. در این نوشتارها توضیح داده شده است تا زمانی که تمام ثروت‌های اجتماعی و منابع اساسی اقتصادی از جمله منابع طبیعی و زیرزمینی در اختیار تمام جامعه قرار نگیرد، نمی‌توان از توسعه‌ی همه جانبه و عدالت اجتماعی و اقتصاد عادلانه سخن گفت. همچنان روشن گردیده است که دولت و نظام حاکم بر کشور، کارآیی اقتصادی در راستای توسعه، رفاه و بهبود شرایط زندگی کارگران و زحمتکشان را ندارد. بنابراین نمی‌توان از این نظام ناسالم و دست‌نشانده، انتظار توسعه و رشد اقتصادی و بازسازی کشور و به وجود آوردن یک اقتصاد عادلانه را داشت.

در قسمت دوم این جلد، نگاهی به جنبش‌های کارگری جهان شده است و در این باره انقلاب اکتبر و پیشینه‌ی اتحادیه‌های کارگری اتحاد شوروی آمده است. در نوشته‌ای درباره نقش سازمان‌های سندیکایی در کشورهای که راه غیر سرمایه‌داری توسعه را دنبال می‌کنند، یعنی در کشورهایی که اقتصاد سوسیالیستی دارند توضیح داده‌ام که نقش اتحادیه‌های کارگری در این کشورها برای کنترل قدرت مردمی، استقرار اقتصاد عدالت محور، ارتقاء سیاست‌های سودمند برای زحمتکشان و مشارکت فعال در مقابله با چالش‌های معاصر، بسیار مهم است.

قسمت اول

گوشه‌هایی از حقایق و رویدادهای مربوط به
اتحادیه‌های کارگری افغانستان

مروری به گذشته و درنگی به حال و آینده‌ی
اتحادیه‌های صنفی کارگران و کارکنان افغانستان

مقدمه

اول

ایجاد، تحکیم و قانون‌مندی اتحادیه‌های صنفی کارگران و سایر مُزدبگیران یکی از با اهمیت‌ترین مسائل برای تقویت و تسریع روند احیای جنبش دموکراتیک و آزادیخواه کشور به شمار می‌رود. این نهاد به خاطر ماهیت خود، یگانه سازمان توده‌ای است که می‌تواند کارگران و مُزدبگیران را با وجود همه اختلاف‌های قومی، زبانی، مذهبی، جنسی و عقیدتی، متحد کند.

توجه داشته باشیم که اتحادیه‌های صنفی با مبارزه‌ی پی‌گیر، قانونی، مسالمت‌آمیز و بدون خشونت، توان دفاع از حقوق مُزدبگیران، افزایش دستمزدها، تعمیم سیستم‌های عادلانه‌ی مترقی دستمزد و به دست آوردن دستمزدهای متناسب با تورم، تأمین حق مساوی کار، بهبود شرایط کار، کاهش فقر و بیکاری و در نهایت بهبود و ارتقای سطح زندگی اجتماعی - اقتصادی کارگران و مُزدبگیران را پیدا می‌کنند. همچنین، آن‌ها می‌توانند نقش اساسی در ایجاد زمینه‌های تحول سیاسی - اقتصادی و تغییر نظام سیاسی حاکم به سود زحمتکشان و آزادی انسان

مظلوم از سایر مظالم موجود اجتماعی ایفا نمایند.

با درنگ به دگرگونی‌های اخیر در کشورهای عربی (تونس، مصر، یمن، اردن، بحرین، لیبی و ...)، خیزش‌های مردمی علیه نظام‌های استبدادی تمامیت‌خواه و مداخله‌ی سیاست‌های اقتصادی نیولیبرالیسم در کشورهای پیرامونی، به این حقیقت می‌رسیم که رهایی کارگران و مزدبگیران از چنبره‌ی فقر، بیکاری، ناتوانی، بی‌عدالتی، ستم و استثمار در دست خود آنان است. این کار از طریق بسیج و سازماندهی آگاهانه آنها در سازمان‌های اتحادیه‌ای ممکن می‌گردد. باید توجه داشت در شرایط کنونی، کارگران و کارمندان کشور هنوز دارای این سازمانها مستقل، متشکل، مؤثر و سراسری نیستند. چنین سازمان‌هایی می‌توانند در وضعیت جاری کشور حضور فعال داشته باشند و مطالبات اساسی آنها را بیان نمایند؛ از منافع آنها دفاع کنند و در راه دستیابی به حقوق عادلانه‌شان مبارزه مستمری داشته باشند؛ حرکت‌های خودجوش آنان را در روند عینی مبارزه جهت دهند و اتحاد آنها با نیروهای تحول‌طلب برای شکل‌گیری تحول به سود زحمتکشان را فراهم آورند.

ایجاد سازمان‌های اجتماعی، انجمن‌ها، نهادهای حرفه‌ای و فرهنگی مستقل به ویژه اتحادیه‌های صنفی کارگران، کارمندان، معلمان، استادان، کارکنان مؤسسه‌های بهداشتی، علوم، فرهنگ و خدمات عمومی، پیشه‌وران، سازمان‌های زنان و جوانان، انجمن‌های حقوق‌دانان، هنرمندان، نویسندگان، پژوهشگران و سایر نهادهای متعلق به زحمتکشان که بخش اساسی جامعه‌ی مدنی را در بر می‌گیرند، در اولویت وظایف تمام نیروهای عدالت‌خواه و مدافع آزادی و دموکراسی قرار دارد. هم‌چنین نیروهای عدالت‌خواه باید به دنبال تقویت، تحکیم و حمایت سازمان‌های اجتماعی و انجمن‌های حرفه‌ای موجود باشند که به دلیل سلطه‌ی حاکمیت‌های غیر دموکراتیک و خودکامه، پیچیدگی وضع سیاسی - اجتماعی و پراکندگی نیروهای دنیای کار، تاثیرگذاری لازم را دارا نیستند.

دوم

ادعا نمی‌کنم در این نوشته‌ی کوتاه، تمام حقایق و رویدادهای مربوط به نهضت جوان اتحادیه‌ای (سندیکایی) کشور در سال‌های اخیر آمده است. خاطر نشان می‌سازم که در این نوشتار، تنها به گوشه‌هایی از این جنبش پرداخته شده است که خود دارای کمبودهایی است. پیشاپیش از این بابت، عذرخواهی می‌کنم.

هدف نویسنده گشایش راهی برای فعالان جنبش اتحادیه‌ای کشور و همچنین کسانی است که در آینده به دنبال پژوهش درباره‌ی فعالیت‌های اتحادیه‌های صنفی کشور و نقش آن در تحول‌های اقتصادی - اجتماعی و سیاسی جامعه‌ی افغانستان هستند.

فصل اول

مدخل

از آن جا که بدون ریشه‌یابی و بررسی چگونگی ظهور کارگران، به ویژه کارگران صنعتی در کشور، شناخت درستی از نهضت‌ها و جنبش‌های کارگری در جامعه‌ی افغانستان امکان‌پذیر نیست، بهتر دانستم تا در ابتدا درنگی بر رابطه‌ی پیدایش بورژوازی و سپس کارگر و حرکت‌های کارگری نمایم. در این صورت می‌توانیم به چگونگی ظهور نخستین هسته‌ها و نهادهای کارگری و توسعه‌ی آنها پردازیم. از نگاه‌های تاریخنگاران و ارزیابی‌های پژوهشگران به دست می‌آید که اندیشه‌های بورژوایی در سال‌های ۱۹۸۳-۱۸۷۸ یعنی در زمان امیر شیرعلی خان در جامعه‌ی افغانستان، شروع به شکل‌گیری نمود. ما شاهد این اندیشه‌ها در برنامه‌ی اصلاحاتی آن زمان در چارچوب مجموعه‌ای از نوآوری‌های تجددگرایانه هستیم که عبارتند از:

ایجاد نشریه‌ی شمس النهار که در ۱۶ صفحه به چاپ می‌رسید، چاپ تکت پستی، تأسیس اداره‌ی پست و مخابرات، ایجاد چاپخانه‌ی لیتوگرافی،

ایجاد دستگاه‌ها و کارخانه‌های (مونوفکتور) تولید وسایل حربی (کارخانه‌های توپ‌ریزی، کارخانه‌ی تفنگ و باروت‌سازی)، توسعه‌ی امور اقتصادی - فرهنگی، پیشه‌وری، امور ساختمانی و راه‌سازی، به وجود آوردن تسهیلات تجارتي، اصلاحات مالیاتی و غیره.

سال‌های ۱۸۸۵-۱۹۰۱ یعنی دوران امیر عبدالرحمن خان، توجه بیشتری به تولیدات وسایل حربی شد و دستگاه‌های اسلحه‌سازی، تولید بوت عسکری و ضرب سکه ایجاد شد. میرغلام محمد غبار، تاریخ‌دان نامدار کشور در این باره می‌نویسد: «امیر عبدالرحمن خان تلاش بسیار می‌کرد تا ذخیره‌ی مهمات جنگی دولت را برای یک میلیون سرباز در بخش دولتی و با نظارت مستقیم دولت آماده نماید. بدین سبب، از تمام معاش خوران دولت یک ماه معاش در سال برای خریداری اسلحه گرفته می‌شد. در سال ۱۸۸۶، دولت با استخدام یک فرانسوی به نام شورم کریتسگر، نخستین کارخانه‌ی حربی افغانستان را که با نیروی بخار کار می‌کرد، از اروپا خریداری نمود و دستگاهی به نام ماشین‌خانه را نیز در کابل تأسیس نمود. در این کارخانه، ۴۰۰۰ کارگر دایمی مشغول کار بودند. تولید سالانه‌ی کارخانه شامل ۱۰۴ توپ، ۵۲۰۰ تفنگ و دیگر لوازم نظامی بود.

کارخانه دارای بخش‌های صنعتی ذیل بود:

آهنگری، نجاری، سراجی، حلبی‌سازی، فلزکاری، زرگری، مسگری، گداز، مسکوک‌سازی، گل‌ت‌کاری، سیم‌دوزی، صندوق‌سازی، گل‌سازی، حکاکی، ارابه‌سازی، چاپخانه‌ی لیتوگرافی، جراب‌بافی، دندان‌سازی، سترنجی‌بافی، قالین‌بافی، کاشی‌سازی، حجاری، نقشه‌کشی، چدن‌ریزی، شیشه‌سازی، چرم‌گری، اسپریت‌کشی، سوهان‌سازی و غیره». (افغانستان در مسیر تاریخ، میر غلام محمد غبار، ص ۶۴۶)

به دلیل اختناق و استبداد عبدالرحمن خان، اندیشه‌های تجدیدطلبانه و پیشرو در نطفه خفه شد و جلوی رشد بورژوازی ملی هم به صورت نظری و هم

عینی گرفته شد. گرچه بیشتر کارگران مؤسسه‌ها و دستگاه‌های صنعتی تولیدی و پیشه‌وری در چارچوب نظام سربازی به کار گرفته شده بودند، ولی همچنان می‌توان از ظهور اولین هسته‌های کارگران صنعتی صحبت نمود.

در سال‌های ۱۹۰۱-۱۹۱۹ که سلطنت امیر حبیب‌اله خان را هم در بر می‌گیرد، به توسعه و گسترش تولیدات صنعتی و رشد صنایع توجه خاصی نشد. در این دوران شرایط برای تقویت بورژوازی ملی فراهم بود و دولت امکانات لازم را برای رشد و توسعه‌ی صنعت و تجارت در اختیار داشت. با وجود این، تنها یک دستگاه تولید برق در جبل‌السراج - ۸۰ کیلومتری شهر کابل - به ظرفیت ۱۵۰۰ کیلووات احداث گردید.

«در سال ۱۹۱۹، برای نخستین بار چند عراده موتور از کمپنی دملر بمبئی خریداری و در کابل به کار انداخته شد. هم چنین، ۵۷ نفر کارگر از کابل به بمبئی اعزام گردید تا کارهای تخنیکی موتور، ساختن بادی، سیت، رنگ مالی، آهنگری و دریوری را یاد بگیرند و در بازگشت به آموزش شاگردان دیگری بپردازند.» (افغانستان در مسیر تاریخ، غبار، ص ۷۰۴)

هم‌زمان با جنبش آزادی‌بخش و استقلال‌طلبانه‌ی ۱۹۱۹، تعداد کارگران در عرصه‌ی صنعت به تناسب نیروی مساعد به کار یعنی جمعیت فعال اقتصادی کشور، خیلی اندک بود و در حدود چند هزار نفر تخمین زده می‌شد. کارگران به دلیل سطح پایین آگاهی و نبود تشکیلات کارگری نتوانستند نقش مشخص و مستقلى در نبرد آزادی‌بخش و استقلال‌طلبانه‌ی کشور داشته باشند.

اطلاعات دقیقی از آن روزگار درباره‌ی تشکیلات سیاسی دارای اندیشه‌های کارگری و تعداد روشنفکران آگاه سهمیم در بسیج و سازماندهی زحمتکشان علیه استعمار و امپریالیسم، وجود ندارد. با این حال، شواهدی موجود است که عناصر معتقد به اندیشه‌های کارگری به هر صورت در جنبش آزادی‌بخش و استقلال ملی افغانستان سهمیم بودند.

در سال ۱۹۳۲، بانک ملی تأسیس گردید. این بانک در بخش خصوصی فعالیت می‌کرد و برخی عرصه‌های صنعت را در انحصار خود داشت. اولین دستاورد این بانک، تأسیس شرکت نساجی افغان بود.

در سال ۱۹۳۶، دولت اولین کارخانه‌ی بزرگ نساجی را در جبل السراج ساخت. ظرفیت تولیدی این کارخانه ۵/۰ میلیون متر پارچه در سال بود و در مجموع ۱۵ درصد تقاضای داخلی را تامین می‌کرد.

در سال ۱۹۴۱، کارخانه‌ی نساجی پلخمیری با ظرفیت ۱۰ میلیون متر پارچه در سال ایجاد شد. با ایجاد کارخانه‌های نساجی، زمینه‌های عینی برای رشد کمی و کیفی کارگران صنعتی افغانستان به میان آمد.

دوران سلطنت محمدظاهرشاه، دوران گسترش صنعت و همزمان با آن رشد کارگران صنعتی در افغانستان است. این دوران را می‌توان در مجموع به دو قسمت تقسیم کرد: ۱. دوران قبل از جنگ جهانی دوم؛ ۲. دوران بعد از جنگ جهانی دوم. در زمان قبل از جنگ جهانی دوم، کارخانه‌های زیر در بخش صنعت، ایجاد شدند:

کارخانه‌ی قند بغلان، کارخانه‌ی روغن نباتی و صابون‌سازی قندوز، شرکت پشمینه بافی قندهار، کارخانه‌ی برق پلخمیری، برق حرارتی بغلان، کارخانه‌ی برق آبی چک وردک.

در آن زمان، بیشتر دستگاه‌ها و کارخانه‌ها با کمک و همکاری کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری فعالیت می‌کردند. با شروع جنگ جهانی دوم، روند گسترش صنعت در کشور دچار وقفه‌ای گردید.

بعد از جنگ جهانی دوم، ده‌ها کارخانه و دستگاه تولیدی در صنعت و سایر عرصه‌ها شکل گرفتند که به صورت نمونه می‌توان از کارخانه‌های زیر نام برد:

کارخانه‌ی سمنت جبل السراج، کارخانه‌ی برق سروبی، کارخانه‌ی نساجی گل‌بهار، کارخانه‌ی سمنت دهنه‌ی غوری، کارخانه‌ی پشمینه بافی کابل، شرکت

میوهی قندهار، کارخانه‌ی برق نغلو، کارخانه‌های کود کمپایی [شیمیایی] و برق مزار و چند کارخانه دیگر.

بعد از نیمه‌ی نخست قرن بیستم، تغییرهای مشخصی در ساختار اجتماعی - اقتصادی کشور پدید آمد. با طراحی و اجرای برنامه‌های پنج‌ساله‌ی توسعه‌ی اقتصادی - اجتماعی، مناسبات تولیدی دچار تغییرهای نسبی شد. گرچه این تدابیر از سوی حکومت‌های وقت تا حدودی در جهت رشد مناسبات بورژوازی بود، ولی محدودیت آن در چارچوب اقتصاد مختلط رهبری شده، بیشتر سبب تقویت بخش دولتی و سرمایه‌گذاری دولتی گردید.

اجرای پروژه‌های ساختمانی و سرمایه‌گذاری دولتی با استفاده از منابع داخلی و خارجی در بخش‌های صنعتی، ساختمانی و کشاورزی، بستر اجتماعی - اقتصادی را برای ظهور کارگران و رشد کمی آنها فراهم نمود.

اجرای پروژه‌ی آبیاری وادی ننگرهار، پروژه‌ی آبیاری بند سرده غزنی، دستگاه تولید برق نغلو، سربند و کارخانه‌ی تولید برق ننگرهار، دستگاه تولید برق خان آباد از گام‌های سازنده در راه اصلاحات کشاورزی زراعتی و تولید انرژی برق بود.

ایجاد دستگاه‌های تولید برق و انرژی، زمینه رشد صنایع ماشینی را مساعد ساخت و به دنبال آن ساختمان سیلوی مرکز (کابل) و پلخمری با کمک شوروی تکمیل و مورد بهره‌برداری قرار گرفت.

در این زمان، ایجاد کارخانه‌های نساجی پلخمری، نساجی گل‌بهار، تأسیسات شرکت سپین زر کندز، کارخانه‌های سمنت غوری و جبل السراج، کارخانه‌ی افزارسازی جنگلک، کارخانه‌ی میوه‌ی قندهار، کارگاه‌های بزرگ ترمیم موتور در هرات، مزار، کابل، قندهار، کارخانه‌ی خانه‌سازی و برکت‌سازی، بیان‌گر رشد نسبی صنایع ماشینی بودند.

در سال ۱۹۶۳، ۵۰۰۰۰ کارگر متخصص در پروژه‌های بزرگ ساختمانی

مشغول کار بودند. در همین سال، تعداد کارگران صنعتی، ساختمانی و حمل‌ونقل به ۱۸۰ هزار نفر رسیده بود. با وجود اندک بودن این رقم در ترکیب طبقاتی کشور و به تناسب سایر طبقات و اقشار اجتماعی، ولی به دلیل تأثیر و نقش آن در تحول‌های عمومی کشور، دارای اهمیت ویژه‌ای بود.

سه‌م‌گیری و حضور فعال کارگران در اقتصاد ملی و فرایند تحولات اجتماعی - اقتصادی کشور و ظهور مراکز کارگری، مسایل جدید اجتماعی را در مناسبات تولیدی بین کارگران و کارفرمایان در عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی و حقوقی به میان آورد.

فصل دوم

تأثیر حزب دموکراتیک خلق افغانستان بر نهضت کارگری کشور

در خزان ۱۳۱۲، پس از ترور محمد نادرشاه، پسرش محمد ظاهر به پادشاهی رسید. محمد ظاهر پادشاه رسمی کشور بود، ولی در واقع خانواده‌ی یحیی خان به طور دسته جمعی حکومت می‌کردند. محمد ظاهر شاه با استعفای محمد داود از صدراعظمی در ۱۱ حوت ۱۳۴۱ (۳ مارچ ۱۹۶۲)، داکتر یوسف را به عنوان جانشین او تعیین نمود. شاه با این اقدام خود را از حصار خانوادگی بیرون کرد. مهم‌ترین اقدام تاریخی - سیاسی این دوره تصویب قانون اساسی جدید بود که در ۹ میزان ۱۳۴۳ (۱ اکتبر ۱۹۶۴) به صورت رسمی، اجرایی گشت. با وجود ضعف‌ها و کمبودهای این قانون که بیشتر ناشی از ماهیت دولت وقت بود، باید اذعان کرد که این دوره مهم‌ترین دوره برای تدوین یک قانون اساسی نسبتاً خوب برای افغانستان بوده است.

در این قانون، برای نخستین بار برخی از آزادی‌های دموکراتیک مانند آزادی تأسیس احزاب سیاسی، سازمان‌های اجتماعی و اتحادیه‌های مسلکی ظاهر گشت.

با استفاده از مفاد و ارزش‌های این قانون، «جریان دموکراتیک خلق افغانستان» به عنوان نماینده‌ی بخشی از جنبش چپ دموکراتیک و مترقی جامعه‌ی افغانستان و ادعای پیشگام بودن «طبقه‌ی کارگر» و سایر اقشار و طبقات زحمت‌کش کشور تأسیس شد. کنگره‌ی مؤسس جریان دموکراتیک خلق افغانستان در جنوری سال ۱۹۶۴ در شهر کابل دایر گردید. (در واقع، شهر کابل گهواره‌ی نهضت‌های آزادی‌خواهانه و بستر جنبش‌های انقلابی پیشرو در کشور بود).

در آستانه‌ی تأسیس «جریان دموکراتیک خلق افغانستان»، شیوه‌ی تولید فئودالی، نیمه فئودالی (شیوه‌ی تولید زراعتی آسیایی) و قبیله‌ای در جامعه افغانستان حاکم بود. میزان رشد صنایع (دولتی و خصوصی) بدان حد نرسیده بود که زمینه‌ی تشکیل طبقه‌ی کارگر را فراهم سازد. کارگران، کارمندان و سایر زحمتکشان در چارچوب مناسبات حاکم فئودالی - قبیله‌ای قرار داشتند. فقدان تشکیلات منظم کارگری و سهم ضعیف بورژوازی ملی به ویژه بورژوازی صنعتی در شیوه‌ی مسلط تولیدی کشور، به ادعای جریان دموکراتیک خلق افغانستان مبنی بر «پیش‌آهنگی طبقه‌ی کارگر» نمی‌توانست سرشت ارگانیک طبقاتی بدهد. به بیان دیگر، زمینه‌های عینی برای کسب خصلت کارگری در بستر شیوه‌ی تولید فئودالی - قبیله‌ای برای این حزب در مرحله‌ی تکوین آن وجود نداشت. این جریان می‌توانست تنها در چارچوب روابط بین‌المللی و جهانی از خصلت کارگری برخوردار شود.

حیات حزب دموکراتیک خلق افغانستان به عنوان یک سازمان پویا در دشوارترین مرحله از تاریخ کشور ما بوده است. این حزب از زمان ظهور تا فروپاشی خود راه پُر خم و پیچی را پیموده است و گاهی در وضعیت سیاسی کشور حضور بالقوه داشته و گاهی نقش بالفعل ایفا کرده است. همه اینها در بستر رویدادها و حوادث جامعه‌ی افغانستان صورت گرفته است. ضرورت دارد تا اندیشه‌ها، روش‌ها، سیاست‌ها و عملکردهای این حزب در مراحل مختلف فعالیت‌هایش مورد بررسی و ارزیابی قرار گیرد. ولی هدف این نوشتار بررسی

مسائل مربوط به حیات و فروپاشی حزب دموکراتیک خلق افغانستان نیست، بلکه نگاهی مختصر به تأثیرات حزب دموکراتیک خلق افغانستان بر نهضت جوان کارگری کشور به ویژه در دوران فعالیت آن به عنوان اپوزیسیون دارد.

حزب دموکراتیک خلق افغانستان در مدت ۲۰ سال زندگی و فعالیت اپوزیسیونی خود، تأثیر عمیق و دگرگون‌کننده‌ای بر جامعه‌ی افغانستان بر جای گذاشت که همچنان شاهد نتایج مثبت و منفی آن هستیم.

آن حزب کار عمیق روشن‌گرانه‌ای را در جامعه‌ی افغانستان انجام داد و در افزایش سطح آگاهی اجتماعی کارگران و سایر زحمت‌کشان، آگاه‌سازی، تجهیز مبارزان پیشرو با [دانش] جامعه‌شناسی علمی و تقویت عنصر معنویت انقلابی در آنها نقش مؤثری را ایفا نمود. حزب دموکراتیک طرفیت‌های قابل توجهی را برای تحول جامعه به سود انسان زحمت‌کش به میان آورد که آرمان‌های آغازین آن می‌تواند سنگ بنایی باشد برای از سرگیری مبارزه‌ی دادخواهانه، ترویج تفکر نقاد پیشرو عصر ما در وجود جامعه‌شناسی علمی و پویایی و نوسازی جنبش دموکراتیک افغانی و احیای نهضت کارگری و جنبش اتحادیه‌ای در شرایط نوین اقتصادی - اجتماعی کشور و جهان.

مرام‌نامه‌ی حزب دموکراتیک خلق افغانستان به عنوان سند اساسی سیاسی و فکری آن، در شماره‌های ۱ و ۲ نشریه‌ی خلق در آپریل سال ۱۹۶۶ منتشر شد و سپس در ۶ شماره‌ی خلق و ۹۶ شماره‌ی نشریه‌ی پرچم به صورت گسترده بازتاب یافت. حزب بر مبنای این سند در بیان ریشه‌های اصلی فقر و سیاه‌روزی، بی‌عدالتی و عقب‌ماندگی شدید جامعه‌ی افغانی و بر ملا نمودن مناسبات ظالمانه و استبدادی نظام فئودالی، نیمه فئودالی و قبیله‌ای و بهره‌کشی بی‌رحمانه از کارگران، دهقانان و دیگر زحمت‌کشان، یک کار تاریخی انجام داد.

حزب دموکراتیک در ابتدای فعالیت اپوزیسیونی خود، مخالف اقدام به خشونت و ماجراجویی، فعالیت‌های اغواگرانه‌ی انقلابی‌نما، قهرآمیز و غیرقانونی

بود. حزب معتقد بود که اهدافش مبتنی بر دفاع از آزادی، دموکراسی، استقلال، رشد و ترقی جامعه، کاستن از استعمار، تأمین عدالت اجتماعی و رفع فقر و سیه‌روزی زحمتکش‌ان است و برای مرحله‌ی معینی از تکامل تاریخی جامعه‌ی افغانستان تدوین گردیده‌اند. حزب به دنبال تحقق آن اهداف با استفاده از شیوه‌ها و ظرفیت‌های قانونی، مسالمت‌آمیز، دموکراتیک و بدون خشونت بود. به همین منظور، حزب براساس شرایط عینی و ذهنی جامعه‌ی افغانستان و مقتضیات زمانی به کار بنیادی در تمام عرصه‌های زندگی اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی کشور پرداخت. (شرح کامل این اقدامات نیاز به نوشتار جداگانه‌ای دارد، در جزوه‌ی زیر عنوان از تأسیس تا فروپاشی حزب دموکراتیک خلق افغانستان خواهم پرداخت)

حزب دموکراتیک در زمان فعالیت خود در جایگاه اپوزیسیون [مخالف]، بیش از ۲۰۰۰ تظاهرات، اعتصاب و گردهمایی را سازماندهی نمود. حزب نه تنها از مطالبات برحق کارگران پشتیبانی نمود بلکه در تفکیک، تنظیم و بالا کشیدن این مطالبات سهیم بود. حمایت از مطالبات و تقاضاهای عادلانه‌ی کارگران جزئی از وظایف حزب به حساب می‌آمد. سازمان‌دهی گردهمایی‌ها، تظاهرات و راهپیمایی‌های کارگری نه تنها خواسته‌های مشخص صنفی و مسلکی کارگران را نشان می‌داد بلکه در انسجام کارگران برای تحقق مطالبات صنفی‌شان سهم مؤثری داشت.

مطالبات کارگران در آن زمان عبارت بودند از:

افزایش عادلانه‌ی دستمزدها، بهبود شرایط ایمنی کار، مُرخصی‌های سالانه، کاهش زمان کار، انتقال رایگان تا محل کار، جلوگیری از اخراج‌های غیرقانونی، ایجاد بیمه‌های اجتماعی و سلامت، دریافت مواد ضروری اولیه از طریق کوپن، ایجاد اتحادیه‌های کارگری [رسمی]، صندوق‌های تعاونی و به رسمیت شناختن اول ماه می بعنوان روز همبستگی جهانی طبقه‌ی کارگر.

بدون تردید باید اذعان نمود که تأسیس و ظهور نهادها، تشکیلات و حلقه‌های

چپ و مدافع حقوق کارگران از جمله "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" و "حزب دموکراتیک نوین / ارگان نشراتی آن شعله جاوید" تکانه بزرگی را بر نهضت جوان کارگری کشور وارد کرد و نقش مثبت و مهمی در آگاه‌سازی کارگران و مُزدگیران نسبت به منافع اساسی و حقوق صنفی آنها داشت.

اوج‌گیری اعتصاب‌های کارگری

سال‌های ۱۹۶۸-۱۹۶۹ اعتصاب‌های سراسری در اوج خود قرار دارد. کارگران مؤسسه‌های بزرگ صنعتی، ساختمانی، حمل و نقلی، معدنی تفحصاتی و غیره، آگاهانه به اعتصاب‌ها می‌پیوستند. کارگران کارخانه‌ی جنگلک، نساجی گل‌بهار، مجتمع کانال ننگرهار، کارخانه‌ی سپین زر قندوز، کارخانه‌ی میوه‌ی قندهار، کارخانه‌ی سمنت غوری، تأسیسات جاده‌سازی و حمل و نقل پل خمیری، دستگاه‌ها و تأسیسات نفت و گاز شمال (مزارشریف و شبرغان) در این اعتصاب‌ها، سهم فعالی داشتند. آنها در به دست آوردن حقوق صنفی و رشته‌ای خویش به پیروزی‌هایی دست یافتند.

راهپیمایی بیش از ۳۵۰ تن از کارگران و کارمندان آگاه تأسیسات نفت و گاز شمال که به «مارش ظرف‌آفرین کارگران» معروف شد، رویداد نادری در نهضت کارگری کشور است. این کارگران فاصله بیش از ۳۰۰ کیلومتر از شهر شبرغان ولایت جوزجان تا شهر مزار ولایت بلخ و سپس شهر پلخمیری ولایت بغلان را پیاده پیمودند. خواسته‌های اصلی کارگران افزایش دستمزد، تهیه‌ی محل مناسب برای رهایش، تدوین و تطبیق لایحه‌ی ترفیع و بازنشستگی و تأسیس اتحادیه‌ی کارگری بود. این راهپیمایی مورد پشتیبانی و حمایت تمام مراکز کارگری و نیروهای دموکراتیک و پیشرو کشور قرار گرفت و به خاطر نقش آن در بیداری کارگران و کارمندان و انسجام بعدی آنها در نهضت جوان کارگری کشور، دارای اهمیتی ویژه بود.

در همین سال‌ها جریان چپ مائوئیستی که موازی با اندیشه‌ها و اهداف نهایی

راهبردی حزب دموکراتیک خلق افغانستان شکل گرفته بود، تأثیر مشخصی در بر نهضت کارگری کشور داشت و زمینه های اشتقاق آن را فراهم آورد.

در ۱۱ ثور ۱۳۴۷ (۱ می ۱۹۶۸) کارگران کارخانه ی جنگلک در گردهمایی به خاطر تجلیل از روز همبستگی جهانی کارگران، به رسمیت شناختن اتحادیه ی کارگری و افزایش دستمزد کارگران و برخی مطالبات دیگر، دست به اعتصاب زدند. کارگران کارخانه ی حجارى و نجارى شهر کابل نیز به این اعتصاب پیوستند. حلقه های مائویستی که با عنوان سازمان «دموکراتیک نوین» اعلام موجودیت کرده بودند، رهبری این اعتصاب را به دست گرفتند و از آن برای تبلیغ اندیشه های مائویستی استفاده کردند. در ۲۴ جوزای ۱۳۴۷، پلیس به اعتصاب کنندگان حمله کرد و تعدادی از فعالان کارگری و برخی از رهبران سازمان «دموکراتیک نوین» را که ارگان نشراتی آن نشریه ی «شعله جاوید» بود، زندانی نمود.

همچنین حرکت های کارگری دیگری در سال ۱۳۵۰ در شهر هرات و در سال ۱۳۵۱ در شهر جلال آباد (کانال ننگرها) آغاز گردید.

ظهور نخستین هسته های اتحادیه های کارگری افغانستان

روایتی از نسل دادخواهان

در سال ۱۳۴۳ خورشیدی (۱۹۶۴ میلادی)، بعد از تصویب و توشیح (اجرایی شدن) قانون اساسی جدید افغانستان، وضع جدید سیاسی در کشور به وجود آمد و شرایط نسبی لازم برای ظهور نهادهای سیاسی - اجتماعی فراهم شد. برای نخستین بار در ماده ۳۲ قانون اساسی، حق ایجاد احزاب سیاسی و سازمان های اجتماعی در افغانستان دیده می شد.

با استفاده از این ظرفیت های قانون اساسی و در نخستین سال های رسمیت یافتن آن (۱۳۴۳-۱۳۴۴)، اولین هسته ی علنی اتحادیه های کارگری افغانستان به

نام اتحادیه دریوران و کلینران [رانندگان] با تلاش تعدادی از افراد آگاه و حمایت برخی از محافل روشنفکری شهر کابل، شکل گرفت. این اتحادیه به سرعت رشد کرد و فعالیت آن در بین رانندگان شهر کابل و ولسوالی‌های آن گسترش یافت.

(مشخصات) شهرت فعالان اتحادیه‌ای که به ایجاد نخستین هسته‌های اتحادیه‌های کارگری و پیشه‌وری همت گماشتند، به دلیل عدم ثبت آنها در دفاتر اتحادیه‌های کارگری روشن نیست. به کمک حافظه می‌توانم از افرادی همچون سید قاسم آغا، عظیم شهبال، سید یسم‌اله، خواجه محمد نعیم، سید عباس کارگر، خان علی کارگر، عبدلقیوم کارگر، سعدالدین، نبی شوریده، اکرم کارگر، کبیر کارگر، توریالی استال، امین کارگر، صمدزاده، قدوس کارگر، جناب قربانی، غلام رسول ویدیا، شیراکرم کارگر، کاکا رؤف، ستار کارگر، جبار کارگر، واسع کارگر، نقی کارگر، رحیم کارگر، حمید وهاب، عبدالرشید آشتی نام ببرم که در ایجاد اولین هسته‌های اتحادیه‌ها نقش فعالی داشتند.

توریالی استال یکی از پیش‌کسوتان جنبش اتحادیه‌ای کشور که بیش از چهل سال عمرش را صرف کار سندیکایی نمود، درباره‌ی نخستین خیزش‌های جنبش اتحادیه‌ای کشور و کادرهای بنیادگذار آن، این چنین می‌گوید:

«نخستین خیزش اتحادیه‌ای در بخش حلبی‌سازان (فلزکاران) بود و بعد در بخش دریوران، کلینران و تخنیکران و به همین صورت جنبش در کارخانه‌های کارگری با عنوان صندوق‌های تعاونی آهسته آهسته شکل گرفت.

رؤسای اولیه صندوق‌های تعاونی (هسته نخست اتحادیه)

در کارخانه‌ی جنگلگ امین‌الله، در کارخانه‌ی خانه‌سازی شکوری، در چاپخانه‌ی اردو نقی، در چاپخانه‌ی دولتی رحیم کارگر، کارخانه‌ی قیر سید مسکین، در نساجی بگرامی کبیر نیازی، در شرکت سرویس اکرم کارگر، در بخش حلبی‌سازان ستار کارگر، در بخش بکس‌سازان حمید کارگر، در بخش راننده‌ها سید قاسم، در

بخش رنگ‌مالان کاکارثوف و در بخش تخنیکران صمدزاده بودند که خدمات و کارنامه‌شان جاودانه خواهد ماند.

در سال ۱۳۴۸، محترم گل احمد یکی از شخصیت‌های با نفوذ اجتماعی از طرف اتحادیه‌ی رانندگان افغانستان برای پارلمان کشور کاندیدا شد و انتخاب گردید. این نماینده با حضور در پارلمان به دفاع از منافع صنفی کارگران و رانندگان پرداخت و با مطرح کردن مطالبات ضروری کارگران از جمله کاهش ساعت‌های کار، اجرای اضافه‌کاری برای کارگران، پرداخت مزد عادلانه، امتیاز حقوق [مربوط به] کار سنگین، بیمه‌های اجتماعی و سلامت، اجرای حقوق بازنشستگی و لباس کار، نقش اتحادیه را در روند برقراری مناسبات عادلانه‌ی کار با کارفرمایان و دولت، برجسته ساخت.

با گسترش فعالیت‌های این اتحادیه و آشکار شدن تاثیر آن در دفاع از حقوق و منافع صنفی و مسلکی رانندگان و ظهور اندیشه‌های تشکیل اتحادیه در بین دیگر اقشار اجتماعی، کارگران کارخانه‌ی نساجی بگرامی (این کارخانه با همکاری مالی و فنی دولت چین تأسیس شده بود)، تشکل صنفی خویش را با نام صندوق تعاونی کارگران نساجی بگرامی، ایجاد نمودند.

در ادامه، کارگران چاپ‌خانه‌ی اردو با وجود شرایط اختناق‌آمیز محیط کار، هسته‌ی سندیکای خود را با عنوان صندوق تعاونی کارگران به صورت مخفی ایجاد نمودند. این نخستین نهاد کارگری بود که در بخش اردوی شاهی ایجاد شده است. (در ایجاد این هسته‌ی کارگری، محمد عظیم شهبال، موسی کارگر، نقی کارگر و باشی محمد نعیم، نقش برجسته‌ای داشتند. حمایت پنهانی محترم دگروال انوری رئیس چاپخانه که شخصی ترقی‌خواه و عدالت‌طلب بود در حفظ، تقویت و گسترش آن موثر بود).

چاپ‌خانه‌ی دولتی افغانستان، دومین چاپ‌خانه‌ای بود که کارگران آن با ابتکار تعدادی از کارگران آگاه و پیش‌قدم از جمله غلام علی رهش، محمد شریف

رزمان، محمد رحیم کارگر شعبه‌ی صحافی و چند تن دیگر، موفق به ایجاد صندوق تعاونی خویش شدند. به دنبال آن، کارگران دستگاه‌های ساختمانی، راه و میدان‌سازی و کارخانه‌های نساجی، هسته‌ی نهادهای اتحادیه‌ای را با عنوان صندوق‌های تعاونی، پایه‌گذاری کردند.

ولایت‌های جوزجان، بلخ و کندز در میان نخستین ولایت‌ها در شمال کشور بودند که اتحادیه‌های کارگری در آن‌ها تأسیس شده است. در سال ۱۳۴۵، کارگران کارخانه‌ی سپن زر کندز، اتحادیه‌ی صنفی خویش را به صورت نیمه علنی تأسیس کردند و امین کارگر را به عنوان رئیس آن انتخاب نمودند.

در سال ۱۳۴۶، با همکاری کارگران و کادرهای اتحادیه‌ای ولایت کندز، اتحادیه‌ی کارگران اداره‌ی شیرخان بندر، تأسیس گردید. عبدالرحیم کاروال - وزیر ترانسپورت در دولت دموکراتیک افغانستان - حسن گل وفا کارگر، عبدالستار، عبدالجبار کارگر، امین کارگر و چند تن دیگر از جمله فعالان نهضت کارگری آن زمان هستند که در ایجاد اولین هسته‌های تشکیلات کارگری آن ولایت، سهم فعالی داشتند.

گفتنی است که ایجاد صندوق‌های تعاونی در واقع پیش‌زمینه‌ی تشکیل هسته‌های کارگری در کشور بود.

در سال‌های ۱۳۴۸-۱۳۴۹، صندوق‌های تعاونی کارگران و پیشه‌وران از محدوده‌ی شهر کابل فراتر رفت و از رشد کمی برخوردار شد. اولین دفتر مرکزی صندوق‌های تعاونی در شهر کابل در محله‌ی چنداول ایجاد شد و سپس در سال ۱۳۵۱ به میرویس میدان انتقال یافت.

پس از ۱۳۵۱، شوراهای ولایتی یکی پس از دیگری اقدام به ایجاد صندوق‌های تعاونی کردند. گفتنی است که وکلای اصناف و کسبه‌کاران در تأسیس صندوق‌های تعاونی نقش مهمی داشتند. در سال‌های ۱۳۵۵ تا ۱۳۵۸، رهبری تمام صندوق‌های تعاونی در دست فعالین اتحادیه‌ای بود.

پیش از رویداد ۷ ثور ۱۳۵۷، در بیشتر مؤسسه‌های صنعتی، ساختمانی، حمل

و نقل و خدماتی هسته‌ی اتحادیه‌های کارگری و صندوق‌های تعاونی به وجود آمده بود. این نهادها با توجه به شرایط کاری و جو حاکم در محیط کار، به صورت پنهان، نیمه پنهان و علنی به فعالیت‌های صنفی می‌پرداختند اما موفق به ایجاد مرکز واحد رهبری و سازماندهی فعالیت‌های مشترک صنفی نشدند. در بیشتر موارد، فقدان مرکز واحد رهبری باعث عقب‌نشینی آنها در برابر کارفرمایان و عدم تحقق مطالبات قانونی‌شان می‌شد.

فصل سوم

وضعیت اتحادیه‌های کارگری بعد از رویداد هفت ثور

بعد از رویداد هفت ثور ۱۳۵۷، با دگرگون شدن وضعیت سیاسی کشور در نخستین روزهای برقراری حاکمیت حزب - دولت دموکراتیک افغانستان، کارگران مؤسسه‌های تولیدی و خدماتی شهر و ولایت کابل برای پشتیبانی از این رویداد، اولین گردهمایی اتحادیه‌ای خویش را در ورزشگاه شهر کابل برگزار کردند. آنها در فضای آزاد، با روحیه‌ی عالی و همبستگی کارگری، تصمیم خویش را مبنی بر ایجاد مرکز واحد کارگری اعلام کردند. محمد حکیم، میخانیک برق به عنوان مسؤل اتحادیه مرکزی کارگران افغانستان برگزیده شد. در پی این گردهمایی کارگری، دومین گردهمایی وسیع کارگران به اشتراک پیشه‌وران و اصناف شهر کابل و اطراف آن برگزار شد. در این اجتماع، ایجاد اولین نهاد تشکیلاتی اتحادیه‌های صنفی افغانستان به نام اداره‌ی مرکزی کارگری افغانستان به صورت رسمی اعلام شد و مقر آن شهر کابل - باشگاه ورزشی شهرداری کابل در شهرنو - تعیین گردید. تا به حال، از محترم انجنیر محمد عزیز، شهردار کابل که در شکل‌گیری این

گردهمایی و تجهیز دفتر اداری مرکزی اتحادیه‌های کارگری افغانستان همکاری صادقانه‌ای داشتند، به خوبی یاد می‌شود.

برای پیشبرد امور مربوط به اداره‌ی مرکزی اتحادیه‌های کارگری افغانستان، به تعدادی از کارگران پیشگام در این باره مسئولیت سپرده شد. این افراد عبارتند از محمد عظیم شهبال نوابی، محمد شریف رزمان، غلام علی رهش، محمد حکیم کارگر، حمید وهاب، سید قاسم آغا، نوازعلی سرود، حسن سپاهی، نقی کارگر، خواجه محمد نعیم صدیقی کارگر چاپخانه‌ی صکوک، عبدالواسع کارگر، رحیم کارگر، محمود کارگر، سمیع کارگر، شعاع، غنی کارگر و چند تن دیگر. عظیم شهبال نوابی بعنوان نخستین رئیس اتحادیه‌های کارگری افغانستان تعیین شد و بعدتر حسن گل وفا جانشین او گردید.

در کمتر از ۴ ماه، سازمان‌های اتحادیه‌ای در مرکز و ولایت‌ها به صورت رسمی ایجاد شدند. هیئت رهبری آن‌ها با انجام انتخابات آزاد و مستقیم، تعیین می‌شدند. در مراسم ویژه‌ای برای نزدیک به ۱۳۰ هزار کارگر، مأمور دولت، کارمند، مستخدم، پیشه‌ور و دیگر گروه‌های اجتماعی، کارت عضویت اتحادیه‌های کارگری، داده شد.

با بدست گرفتن قدرت توسط جناح خلق حزب دموکراتیک خلق افغانستان که در رأس آن حفیظ الله امین قرار داشت، وضعیت سیاسی - اجتماعی کشور دچار تحولات ناگهانی گردید. بار دیگر در نتیجه‌ی رقابت‌های مرگبار بر سر قدرت، شاهد سایه افکندن اختناق در کشور بودیم. تعداد قابل توجهی از فعالان سیاسی و اتحادیه‌های کارگری به همراه دیگر اقسار مردم، مظلومانه به شهادت رسیدند، زندانی گشته و یا مجبور به ترک کشور شدند.

حفیظ الله امین برای پیشبرد اهداف سیاسی و تداوم بخشیدن قدرت خودکامه‌ی فردی تلاش نمود تا سازمان تازه تاسیس اداره‌ی مرکزی اتحادیه‌های کارگری افغانستان را به یک سازمان پلیسی تبدیل نماید. بدین منظور، اکبر شفق

را که سابقه‌ی معلمی در ولسوالی دشت ارچی ولایت کندز داشت و عضو فعال فراکسیون امین بود، بعنوان رئیس این اداره تعیین نمود و سپس افراد نزدیک به خود را در رأس اتحادیه‌های کارگری بیشتر ولایت‌ها گماشت. امین با وجود تمام فشارها نتوانست از این سازمان به نفع خود استفاده‌ی ابزاری نماید. کارگران کشور و سایر اعضای این اتحادیه نشان دادند همیشه در کنار نیروهایی هستند که در مبارزات خود برای پیشرفت و توسعه اقتصادی و نابودی استثمار و رفاه و بهروزی انسان زحمتکش، جنگیده‌اند. باید خاطر نشان ساخت که بیش از هزار فعال و عضو اتحادیه‌های کارگری در زمان حاکمیت شاخه‌ی «حزب خلق» از سوی حکومت مدعی دفاع از کارگران، زندانی شدند.

اتحادیه‌های صنفی افغانستان و رویداد هفت ثور ۱۳۵۷

در آغاز رویداد هفت ثور ۱۳۵۷ خورشیدی، تعداد کارگران مشغول به کار در کارخانه‌ها، دستگاه‌ها و مؤسسه‌های تولیدی کشور به ۲۰۰ هزار نفر می‌رسید. براساس گزارش ۲ قوس ۱۳۶۴ روزنامه‌ی «حقیقت انقلاب ثور»، در نتیجه‌ی اقدامات حکومت‌های وقت، تعداد کارگران مشغول به کار در مؤسسه‌های تولیدی (بخش دولتی و خصوصی) در سال ۱۹۸۰ بیش از ۴۲۰ هزار نفر و تعداد کشاورزان شاغل در عرصه کشاورزی به ۳،۵ میلیون نفر می‌رسید.

تأسیس اداره‌ی مرکزی اتحادیه‌های کارگری افغانستان و گسترش تشکیلات آن در سراسر کشور، به عنوان مرکز تجمع تمام کارگران، پیشه‌وران و کارکنان مشغول به کار در بخش‌های دولتی، خصوصی و مؤسسات مختلط (دولتی و خصوصی) یک رویداد بسیار مهم در نهضت جوان کارگری افغانستان است.

با این‌که قبل از تأسیس اداره‌ی مرکزی اتحادیه‌های کارگری افغانستان، بیشتر کارگران، کارمندان و نیروهای خدماتی کارخانه‌ها، دستگاه‌ها، مؤسسه‌ها و اداره‌های کشور به خاطر دفاع از حقوق صنفی، رشته‌ای و مسلکی خویش دست

به ایجاد اتحادیه‌های کارگری و مسلکی زده بودند و صندوق‌های تعاونی تاسیس نموده بودند، ولی روابط منسجم و منظمی بین آنها برقرار نبود. بعد از سقوط حکومت حفیظ الله امین، تغییرهایی در کادر رهبری و ساختار تشکیلاتی سازمان اداری مرکزی اتحادیه‌های کارگری افغانستان به وجود آمد و نام این سازمان اتحادیه‌های صنفی کارگران افغانستان گردید. در حاشیه‌ی این بحث یادآوری نمایم که در اثر مجموعه اقدام‌های حزب - دولت، در ۲۴ می ۱۹۸۰، نخستین کنگره‌ی معلمان برگزار شد و اتحادیه‌ی معلمان نیز تأسیس گردید. به پیروی آن، اتحادیه‌ی کارمندان پزشکی در ۱۶ جون ۱۹۸۰ ایجاد شد و همچنین کنگره‌ی سراسری کوپراتیف‌های زراعتی یا تعاونی‌های کشاورزی در ۱۱ دسامبر ۱۹۸۰ برگزار شد.

کنگره‌ی نخست اتحادیه‌های صنفی کارگران افغانستان

اتحادیه‌های صنفی کارگران افغانستان، اولین کنگره‌ی خود را در ۷ مارچ ۱۹۸۱ (۱۷ حوت ۱۳۵۹) در شهر کابل برگزار کرد. هدف از برگزاری این کنگره، انسجام یافتن تمام کارگران، کارمندان و نیروهای خدماتی (مزدبگیران) تمام مؤسسه‌ها و اداره‌های تولیدی و خدماتی بخش دولتی و خصوصی، پیشه‌وران و اصناف به منظور دفاع از حقوق خود و تحقق مطالبات مشترک خویش در یک سازمان اجتماعی صنفی سراسری بزرگ بود.

کنگره بعد از تحلیل و بررسی اوضاع سیاسی - اجتماعی کشور مطابق اوضاع جدید حاصل از رویداد ثور ۱۹۵۷ و به دنبال آن حضور قطعات نظامی شوروی، با هدف هم‌سویی با حزب - دولت حاکم و به منظور مشارکت و سهم‌گیری در تحقق برنامه‌های اقتصادی - اجتماعی دولت، اصلاحات اساسی در اساس‌نامه و ساختار تشکیلاتی اتحادیه‌های صنفی کارگران افغانستان انجام داد. افزون بر آن، کنگره مطابق ساختار جدید تشکیلاتی، رئیس و هیئت رهبری اتحادیه را انتخاب کرد.

بالاترین ارگان اجرایی این سازمان، دارالانشای شورای مرکزی و عالی‌ترین ارگان‌های رهبری و تصمیم‌گیرنده‌ی آن بعد از کنگره عبارت بودند از شورای مرکزی و هیئت رئیسه.

در دستگاه شورای مرکزی برای تحقق فیصله‌های ارگان‌های رهبری و پیشبرد امور جاری، بخش‌های زیر وجود داشت:

ریاست تشکیلات، ریاست مالی، ریاست اقتصاد و تولید، ریاست حفاظت کار، ریاست تبلیغ و آموزش، ریاست روابط بین‌المللی، ریاست اداری، ریاست تفتیش مرکزی، ریاست اسناد و ارتباط، ریاست امور ورزشی، کمیسیون امور مربوط به کارگر زنان، مرکز تربیت کادرهای اتحایه‌ای، مرکز فرهنگی و لائبراتور تحقیقاتی استانداردهای ایمنی کار.

در هر یک از بخش‌های بالا تا ۱۰ کارشناس به صورت حرفه‌ای (مربی‌های دائمی) و افزون بر آن فعالان سندیکایی غیرحرفه‌ای و تعدادی کارمندان اداری و تخنیکی، مشغول به فعالیت بودند.

برای اعضای دارالانشای شورای مرکزی، امتیازهای مادی معادل معاون وزیر و برای مسؤولان بخش‌ها، امتیازهای فوق‌رتبه براساس قوانین دولتی در نظر گرفته شده بود.

براساس تصمیم کنگره، شوراهای ولایتی و شهری به مانند نهادهای اداره‌کننده‌ی سازمان‌های اتحایه‌ای در ۳۲ ولایت کشور و شهر کابل تأسیس گردیدند و در بیشتر کارخانه‌ها، مؤسسه‌ها و اداره‌های دولتی و خصوصی، نهادهای اولیه‌ی اتحایه‌های صنفی به وجود آمدند.

اصل مرکزیت دموکراتیک در فعالیت سازمان‌های اتحادیه رعایت می‌گردید و شیوه‌ی اجرای آن براساس اصول ذیل بود:

داوطلبی بودن عضویت؛

انتخابی بودن کلیه ارگان‌های رهبری؛

رهبری جمعی و مسؤولیت فردی؛

اجرای تصمیمات مقام‌های بالایی توسط ارگان‌های پائینی؛
گرچه این سازمان اجتماعی در چارچوب اساس‌نامه‌ی خویش از استقلال
عمل برخوردار بود، ولی همچنان تحت تاثیر حزب دموکراتیک خلق بود. این
سازمان تا برگزاری دومین کنگره، در کنار حزب فعالیت می‌کرد.

کنگره‌ی دوم اتحادیه‌های ملی کارکنان افغانستان (امکا)

کنگره‌ی دوم اتحادیه‌های صنفی افغانستان در (ربع) سه ماهه‌ی دوم ۱۳۶۹
خورشیدی در شرایطی جدید برگزار شد. از یک سو، فعالیت‌های اتحادیه نسبت به
هر زمان دیگر گسترش یافته بود و بیشتر کارکنان از نهادهای مختلف رازیر پوشش
خود قرار می‌داد. از سوی دیگر، با اصلاحات قانون اساسی کشور در ۳ جوزای
۱۳۶۹، انحصار قدرت حزب دموکراتیک خلق افغانستان (وطن) کنار گذاشته
شده بود و سیاست جدیدی با عنوان مصالحه‌ی ملی از جانب حزب - دولت
افغانستان ارایه و پیگیری می‌شد. از این رو، زمینه‌های قانونی و رسمی برای ظهور
احزاب سیاسی و سازمان‌های اجتماعی فراهم گشته بود.

کنگره برای تأمین استقلال سازمان و قانونی شدن هویت مستقل آن، تغییرهایی
را در اصول تشکیلاتی و اهداف سازمانی اتحادیه‌های صنفی افغانستان مطرح
کرد و نام اتحادیه‌های صنفی افغانستان را به اتحادیه‌های ملی کارکنان افغانستان
(امکا) تغییر داد. افزودن واژه‌ی ملی در نام سازمان بیشتر یک اقدام تبلیغاتی و در
راستای تحکیم استقلال سازمان بود، نه یک اقدام ماهوی.

در این کنگره، ساختار جدید تشکیلاتی به تصویب رسید و بر اساس آن اعضای
تمام اتحادیه‌های صنفی افغانستان در ۷ سازمان سراسری ذیل، ساماندهی شدند:

اتحادیه‌های مسلکی کارکنان تجارت و حمل و نقل افغانستان؛

اتحادیه‌های مسلکی کارکنان علوم و فرهنگ افغانستان؛

اتحادیه‌های مسلکی کارکنان امور ساختمانی افغانستان؛
اتحادیه‌های مسلکی کارکنان خدمات عامه‌ی افغانستان؛
اتحادیه‌های مسلکی کارکنان نساجی و بافندگی افغانستان؛
اتحادیه‌های مسلکی کارکنان معادن و صنایع افغانستان؛
اتحادیه‌های مسلکی کارکنان امور صحتی افغانستان.
امکا با ایجاد اتحادیه‌های مسلکی سراسری از نظر ساختار سازمانی، وظایف،
صلاحیت‌ها و مسؤولیت‌های اساسنامه‌ای خویش، بدون آن‌که نام فدراسیون بر آن
گذاشته شود، در واقع به عنوان فدراسیون اتحادیه‌های مسلکی افغانستان بود. هر
اتحادیه‌ی مسلکی به تدوین اسنادی برای خود پرداخت و دارای استقلال عمل و
بودجه‌ی مالی جداگانه بود.

فعالیت این سازمان سراسری، در اندک زمانی گسترش یافت و پایه‌های
اجتماعی آن در بین زحمتکشان به ویژه مزدبگیران و اقشار تهیدست آهسته آهسته
استحکام می‌یافت.

فعالیت‌های اتحادیه در سال‌های ۱۳۵۷ تا ۱۳۷۰

نمودار عضوگیری (گراف تشکیلاتی) در این سازمان نشان می‌دهد که جدی‌ترین
مرحله‌ی رشد، توسعه و تکامل این سازمان مابین سال‌های ۱۳۵۷ تا ۱۳۷۰
خورشیدی است. در این زمان، اتحادیه موفق شد تا بیش از ۳۵۰ هزار عضو از
میان کارگران، کارکنان، پیشه‌وران، معلمان، استادان، پزشکان، نیروهای خدماتی
و سایر مزدگیران تهیدست جامعه‌ی افغانی را ساماندهی نماید.

برای این‌که تصویری نسبتاً روشن از فعالیت و وضعیت این سازمان در این
سال‌ها ارایه کرده باشم، به صورت فشرده درنگی بر دستاوردها، کاستی‌ها و
ضعف‌های این نهاد می‌نمایم.

عرصه‌ی حقوقی

حضور فعال کارگران و کارکنان مؤسسه‌ها و اداره‌های تولیدی و خدماتی در تحول‌های اجتماعی - اقتصادی کشور، سبب به وجود آمدن مسایل و مطالبات جدیدی در مناسبات تولیدی بین اقشار و طبقات کارگران، کارمندان، نیروهای خدماتی و کارفرمایان عرصه‌های اقتصادی، حقوقی و فرهنگی شد.

اتحادیه‌های صنفی افغانستان از نخستین روزهای تأسیس خویش و با وجود محدودیت‌های پیش‌رو، برای تأمین حق مساوی کار، حمایت از حقوق کارگران و کارکنان، تعمیم نظام‌های مترقی دستمزد و معاش، تأمین اجتماعی برای ارتقای سطح زندگی اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی کارگران و کارمندان (بخش دولتی، خصوصی و کوپراتیفی)، تأمین شرایط، حفاظت و تخنیک ایمنی کار، ارتقای پیوسته مهارت کارگران و رعایت اسناد قانون کار، خواهان تدوین و تصویب یک قانون کار پیشرفته بود. پیش از تصویب و اجرایی شدن قانون جدید کار، اصول‌نامه‌ی کار و کارگران مؤسسات صنعتی ملی، دو قانون اجیران و قانون مأموران دولت که دارای ماهیتی ضد دموکراتیک و به سود کارفرمایان بود، اجرا می‌گشت.

شورای وزیران جمهوری دموکراتیک افغانستان پیوسته در برابر این خواست عادلانه و برحق کارگران، کارمندان و نیروهای خدماتی کشور مقاومت می‌کرد و با استفاده از شیوه‌های دیوان‌سالارانه، تصویب قانون کار جمهوری افغانستان را به تعویق می‌انداخت. با وجود این، در نتیجه‌ی همکاری جدی، دلیرانه و مدبرانه‌ی شورای مرکزی اتحادیه‌های صنفی افغانستان و مبارزات کارگران و سازمان‌های مدافع حقوق کار از جمله سازمان بین‌المللی کار و فدراسیون جهانی کارگران، قانون کار جمهوری دموکراتیک افغانستان در ۲۱ جوزای ۱۳۶۶ تصویب شد و براساس فرمان شماره ۱۰۳ هیأت رئیسه‌ی شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان، تنفیذ [اجرایی] گردید.

قانون کار جمهوری دموکراتیک افغانستان در اثر همکاری مشترک و مستقیم رهبری و کارشناسان شورای مرکزی اتحادیه‌های صنفی افغانستان با کمیته‌ی دولتی کار و تأمینات اجتماعی و مشاوره‌های سازمان بین‌المللی کار و توجه به مطالبات اساسی و قانونی کارگران و سایر کارکنان مؤسسه‌ها و ادارات کشور طرح و تدوین گردیده بود. این قانون یکی از دستاوردهای بزرگ نهضت کارگری در دهه‌ی هشتاد [میلاادی] به شمار می‌رود.

تعدادی از حقوق‌دانان و اقتصاددانان عضو اتحادیه در طرح و تدوین قانون کار همکاری نمودند. با وجود این، باید از تلاش‌های پیگیر بخش‌های اقتصاد و تولید و حفاظت کار شورای مرکزی اتحادیه‌های صنفی افغانستان که به صورت خاص در این باره اقدام نمودند، یاد کرد.

در قانون کار حق استراحت و مرخصی، حق تأمین شرایط بهداشتی و امنیت کار و تولید، آموزش مجانی حرفه‌ای، افزایش مهارت و مدارج کار، حق عضویت در اتحادیه‌های صنفی، اشتراک در رهبری اداره و تولید و حق استفاده از تأمینات اجتماعی وجود داشت. همچنین فعالیت اتحادیه‌های صنفی افغانستان برای نخستین بار قانونی شد و اتحادیه‌های صنفی صلاحیت قانونی عقد قراردادهای جمعی با کارفرمایان به نمایندگی از مجموع کلکتیف مربوطه را به دست آوردند. در این باره در فصل دوم و ماده‌ی ۱۴ این قانون، احکام زیر آمده است:

قرارداد جمعی بعد از تأیید کلکتیف کارکنان بین اداره و شورای نمایندگان به نمایندگی از کلکتیف کارکنان عقد می‌گردد؛

قرارداد جمعی همه ساله در ماه حوت توسط رئیس شورای نمایندگان و نماینده‌ی اداره، عقد می‌شود و از آغاز سال بعد، اجرایی می‌گردد؛

قرارداد جمعی، احکام عمومی درباره‌ی مسایل کار، دستمزد، زمان کار، زمان استراحت، تشویق مادی و معنوی کارکنان، نورم‌گزاری و حفاظت کار، شرایط امنیت و سلامت کار، بهبود شرایط رهايشی، خدمات بهداشتی، تأمینات

اجتماعی، اتخاذ تدابیر درباره‌ی طرح و تطبیق برنامه‌های تولیدی، آموزش و افزایش سطح مهارت کارکنان و سایر مسایل را با توجه به اسناد قانونی مربوطه و هم‌چنین تعهدهای طرفین در زمینه‌ی تطبیق مسایل گفته شده، شامل می‌شود. افزون بر قانون کار، شورای مرکزی و دارالانشای شورای مرکزی اتحادیه‌های صنفی افغانستان با اتخاذ تدابیری برای تحقق همه جانبه و به موقع قانون کار، طرح مقررات و لوایح مرتبط به قانون کار را در همکاری مشترک با ارگان‌های قانون‌گذار کشور آماده کردند و برای تصویب به شورای وزیران ارسال نمودند. گفتنی است که بیشتر این اسناد به تصویب رسید. در این باره می‌توان به مقررات ذیل اشاره کرد:

تنظیم وظایف و فعالیت‌های شورای هماهنگی حفاظت و بهداشت شرایط کار، تاریخ ۱۳۶۶/۱۲/۱۲؛

دستمزد اضافی کارکنانی که در [یک] عین اداره با چند ماشین یا در چند حرفه کار می‌نمایند، تاریخ ۱۳۶۶/۱۲/۱۲؛

نورم‌های عمده‌ی حفاظت کار و تخنیک ایمنی؛ تاریخ ۱۳۶۶/۱۲/۱۲؛
سند تقنینی درباره‌ی تثبیت درجه، حدود شرایط ارتقای درجه، مقام‌های منظورکننده‌ی قرارداد کار، تبدیلی و تقاعد کارگران، نیروهای خدماتی و کارمندان قراردادی؛

تعیین سهمیه‌ی بازنشستگی، شرایط، اندازه و نحو پرداخت حقوق بازنشستگی کارکنان؛

حل اختلاف ناشی از کار؛

طرز تثبیت و ترتیب جبران خسارت معلولیت یا آسیب به سلامت ناشی از کار؛
ضمایم معاش منطقه‌ای؛

بازرسی کار؛

شرایط کارکنان روزمزد؛

کارهای هفتگی نامکمل؛
پرداخت دست مزد شبانه؛
نحوه‌ی پرداخت کوپن؛
شورای نمایندگان کارکنان؛
دفاع خودی؛
قراردادهای جمعی؛
لایحه سازماندهی مسابقه‌ی کار.

با وضع و اجرایی شدن این مقررات و لایحه‌ها، تمام کارگران، کارمندان و نیروهای خدماتی از آن بهره‌مند گردیدند.

عرصه‌های تأمین اجتماعی، آموزشی و فرهنگی

شورای مرکزی اتحادیه‌های صنفی افغانستان برای بهبود زندگی اقتصادی کارکنان اداره‌ها و مؤسسه‌ها، پیشنهاد دولت مبنی بر افزایش دستمزد و حقوق را که بدون توجه به تورم ارایه شده بود و باعث افزایش تورم می‌گردید، رد کرد. با وجود این، شورا پیشنهاد توزیع ۷ قلم مواد اساسی اولیه‌ی ضروری کارکنان کشور به صورت رایگان به جای افزایش حقوق را به دولت ارایه کرد. در این راستا، شورا فعالیت گسترده‌ای برای اجرایی شدن این پیشنهاد انجام داد که به موفقیت انجامید و سبب بهره‌مند شدن کارکنان از آن شد.

در نتیجه‌ی تلاش‌های پیگیر سازمان‌های اتحادیه، بیش از ۱۰ هزار کارگر مؤسسه‌های بزرگ تولیدی صاحب مسکن گردیدند. براساس پیشنهاد شورای مرکزی اتحادیه‌های صنفی افغانستان، بیش از ۷ هزار نمره زمین برای مسکن کارگران و کارمندان مؤسسه‌های دولتی از طریق شهرداری شهر کابل توزیع گردید. افزون بر آن، در این راستا هزاران هکتار زمین در بیشتر ولایت‌های کشور نیز توزیع شد.

شورای مرکزی اتحادیه های صنفی افغانستان با استفاده از منابع مالی خود برای فراهم نمودن زمینه های [تفریحی] استراحت کارگران، استراحت گاه هایی را در باغ شاهی ننگرهار، تخت سفر هرات و استالف، بنا کرد. سالانه بیش از ۱ هزار کارگر در اوقات استراحت تابستانه و زمستانه به این استراحت گاه ها می رفتند.

بر اساس تفاهم نامه ی شورای مرکزی اتحادیه های صنفی افغانستان با اتحادیه های کارگری شوروی، بلغارستان، رومانی و مجارستان، سالانه بیش از ۳ هزار کارگر و اطفالشان برای استراحت به این کشورها اعزام می شدند.

در اثر فعالیت های مشترک سازمان های اتحادیه و نهادهای سازمان دموکراتیک زنان، در بیشتر مؤسسه های تولیدی و خدماتی، کودکستان و شیرخوارگاه، ایجاد شد. به منظور افزایش آگاهی سیاسی و اقتصادی - اجتماعی فعالان اتحادیه در کشور، نهاد آموزشی با نام مرکز تربیت کادرهای سندیکایی در شهر کابل ایجاد شد. این مرکز آموزشی - کارگری مابین سال های ۱۳۶۵-۱۳۷۰ بیش از ۱ هزار تن فعال سندیکایی را آموزش داد و نزدیک به ۲۰۰ تن از اعضای رهبری اتحادیه های صنفی مؤسسه ها و ادارات شهر و ولایت کابل از دوره های قصیرالمدت آن بهره مند شدند.

شورای مرکزی اتحادیه های صنفی افغانستان براساس قوانین کشوری جهت انعکاس فعالیت های اتحادیه، بازتاب وسیع مطالبات و خواست های اساسی کارگران و کارکنان، افشای موارد نقض قوان قدین کار و تولید، سیاست های خلاف منافع مزدبگیران و ارایه ی پیشنهاد های زحمتکششان به دولت وقت برای بهبود شرایط کار و زندگی آنها، نشریه ی کار و برنامه ی رادیویی کارگر را ایجاد نمود. این ارگان های مطبوعاتی نزدیک به ۸ سال فعالیت منظم داشتند که حاصل آن نقش مثبتی در بیداری و آگاهی کارگران و کارکنان کشور و حل برخی از مشکلات آنان بوده است. شورا برای پیشبرد فعالیت های فرهنگی در شهر کابل و ولایت های بزرگ، خانه های فرهنگ ایجاد کرد. این خانه ها به سرعت مرکز تجمع هنرمندان، شعرا و نویسندگان شد.

عرصه‌ی اقتصاد و تولید

پس از رویداد ۷ ثور ۱۳۵۷ و تغییر حکومت، اتحادیه‌های کارگری کشور حمایت خود را از رژیم جدید اعلام نمودند. در فضای جدید ناشی از استقرار حاکمیت جدید، کنگره‌ی اول اتحادیه‌های صنفی کارگری افغانستان براساس شرایط عینی و وضعیت سیاسی کشور، تغییرات بنیادینی در اصول و تشکیلات اتحادیه‌ها ایجاد کرد. این نهاد از موضع اپوزیسیون به همکار دولت تبدیل گردید و در انجام برنامه‌های توسعه‌ی اقتصادی و اجتماعی دولت، مشارکت نمود.

شورای مرکزی اتحادیه‌های صنفی افغانستان با استفاده از تجارب کشورهای سوسیالیستی، راه‌اندازی مسابقات کار میان مؤسسه‌های بزرگ تولیدی را ابزار مؤثری برای سهم‌گیری فعال کارگران در انجام برنامه‌های تولیدی می‌دانست. شورا از سال ۱۳۶۴ و پس از جمع‌آوری نظرهای کلکتیف‌های کارگری و موافقت دولت، چنین مسابقه‌هایی را میان مؤسسه‌های بزرگ صنعتی، ساختمانی و حمل و نقل کشور، راه‌اندازی کرد.

مسابقات کار همه‌ساله براساس برنامه‌های تولیدی مؤسسه‌ها از سوی کمیته‌ی دولتی برنامه‌ریزی افغانستان و براساس مصوبه‌ی مشترک دارالانشای کمیته‌ی مرکزی ح. د. خ. ا، شورای وزیران جمهوری افغانستان و شورای مرکزی اتحادیه‌های صنفی افغانستان اعلام می‌شد. در این مسابقات، شاخص‌های زیر در نظر گرفته شده بود:

درصد انجام برنامه مشخص شده؛

درصد صرفه‌جویی در هزینه‌های تمام شده؛

ابتکار و نوآوری‌های جدید در جریان تولید؛

رعایت نورم‌های حفاظت کار و تخنیک ایمنی کار؛

چگونگی تأمین اجتماعی برای کارکنان کلکتیف مربوط.

در شاخص‌های گفته شده، منافع کارفرمایان و کارگران با یکدیگر ترکیب می‌شد. رقابت میان مؤسسه‌های تولیدی و مشارکت کارگران در عواید ناشی از تولید بالاتر از برنامه‌های مشخص شده‌ی مؤسسه‌ها، انگیزه‌های جدیدی را برای تسریع روند تولید و رشد نیروهای تولید، ایجاد می‌کرد. در نتیجه‌ی راه‌اندازی مسابقه‌های کار و تلاش کارگران، بیشتر مؤسسه‌ها موفق به انجام برنامه‌های تولیدی خود گردیدند و عواید قابل ملاحظه‌ای بدین وسیله برای دولت فراهم می‌شد.

در این مسابقه‌های کار از صدها کارگر پیشتاز با اعطای تقدیرنامه، تحصین‌نامه، مدال و نشان افتخاری همراه با امتیازهای مادی تقدیر به عمل می‌آمد و از سوی دولت به پیشتازترین فرد، لقب قهرمان کار جمهوری افغانستان داده می‌شد.

اتحادیه‌های گارگری برای اجرا [و پیشبرد] برنامه‌های تولیدی مؤسسه‌های دولتی، «کارهای داوطلبانه» یا همان کارهای بدون پرداخت دستمزد در وقت‌های غیررسمی روزانه، تعطیلات هفته و روزهای تعطیلی عمومی را راه‌اندازی کردند. در مدت یک دهه، از این راه میلیاردها افغانی بعنوان درآمد دولت تأمین گردید. با وجود این که «کار داوطلبانه» در واقع تصاحب ارزش نیروی کار کارگر بدون پرداخت دستمزد بود، ولی کارگران این بخش از فعالیت‌های تولیدی را بعنوان وظایف میهنی خویش می‌دانستند و از دولت حاکم نیز انتظار داشتند در راستای رفاه و بهبود زندگی اقتصادی - اجتماعی آنان، تلاش نماید.

یکی دیگر از اولویت‌های اتحادیه‌های صنفی افغانستان، افزایش واقعی دستمزد و حقوق، تلاش در راستای تعیین حداقل دستمزد و دریافت دستمزدهای متناسب با تورم و شرایط زندگی انسانی بود.

در این باره پیشنهادهای مشخصی به دولت ارایه شد و منابع مالی تمویلی آن هم مشخص گردید. رشد شدید تورم و افزایش سرسام‌آور قیمت مواد اولیه‌ی زندگی و افزایش اجاره منزل، شانه‌های کارگران و کارمندان مؤسسه‌ها و اداره‌های

کشور را خم کرده بود و مردم به صورت‌های مختلف ناراضایتی خود را از وضع موجود نشان می‌دادند. با وجود این، شورای وزیران نخواست تا در این زمینه صادقانه با استفاده از امکان‌های مالی دولت و سرمایه‌های در اختیار و ادامه‌ی جنگ باعث گردیده بود تا فقر و تنگدستی بر زندگی زحمتکشان به خصوص کارگران، به نفع مزدبگیران تهیدست عمل نماید. شورای وزیران با پرداخت‌های دیوان‌سالارانه‌ی، وقت‌گُشی می‌کرد. افزون بر برخورد نادرست و غیرمسئولانه‌ی حکومت در حل مطالبات اساسی و عادلانه‌ی مزدبگیران، گسترش مداخله، تجاوز و کارمندان دولت - به ویژه کارمندان مُلکی - سایه بیندازد. قدرت خرید این اقشار بیش از پیش کاهش یافته بود و صدای اعتراض آنها در برابر سیاست‌های اقتصادی دولت، بالا رفته بود. این وضع باعث شد تا فاصله بین دولت و کارگران و سایر مزدبگیران زیاد گردد و میزان حمایت آنها از دولت کاهش یابد.

در زمان حاکمیت حزب - دولت دموکراتیک افغانستان، دشواری‌ها و ناهنجاری‌های ناشی از مداخله‌های خارجی، خرابی‌های جنگ، کمبود منابع مالی، پایین بودن درجه‌ی رشد نیروهای تولید، مشکلات سیاسی - نظامی فراوانی را پیش روی توسعه‌ی اقتصادی و به دنبال آن اقدام‌های تأمینی دولت برای بهبود زندگی کارگران قرار داده بود. با وجود این باید اذعان نمود که در دهه‌ی ۱۹۸۰، فعالیت‌های با ارزشی برای رشد و توسعه‌ی اقتصادی و دگرگونی‌های اقتصادی - اجتماعی به نفع زحمتکشان کشور صورت گرفت.

با انجام برنامه‌های یک ساله و برنامه‌ی توسعه‌ی اقتصادی - اجتماعی که برای پنج سال طراحی شده بود، تعدادی از پروژه‌های انتقالی تکمیل گردید و تعدادی از پروژه‌های جدید در بخش‌های صنعتی، ساختمانی، کشاورزی و دامداری، حمل و نقل و ارتباطات و سایر عرصه‌ها، طراحی شد. از سال ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۰، بیش از ۲۵۰ پروژه‌ی متوسط و بزرگ به سرانجام رسید که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از:

ایجاد پل حیرتان در دریای آمو، ایجاد مجتمع بندری در شهرک حیرتان، ایجاد

کارخانه‌های نفت و گاز جرق‌دوق در ولایت جوزجان، تکمیل پروژه اتوبوس‌های برقی در شهر کابل، افزایش ظرفیت خانه‌سازی در شهر کابل تا ۲۰۰۰ آپارتمان رهايشی در سال، احداث کارخانه‌ی نان‌پزی و سیلو در ولایت بلخ و ... (برای اطلاعات بیشتر به جلد سوم کتاب یادداشت‌های سیاسی و رویدادهای تاریخی سلطان‌علی کشتمند مراجعه نمایید. بیشتر یادداشت‌های جناب سلطان‌علی کشتمند درباره‌ی اقتصاد، گزارش‌های وزارت پلان [برنامه‌ریزی] است.)

«در برنامه‌ی پنج‌ساله‌ی دهه‌ی هشتاد، اهمیت نخست به رشد عرصه‌های صنعتی، معدنی و انرژی داده شده بود که ۴۳،۴ درصد مجموع سرمایه‌گذاری‌های توسعه را در بر می‌گرفت. خدمات اجتماعی با ۲۳،۷ درصد در مقام دوم، حمل و نقل و مخابرات با ۲۲،۴ درصد در مقام سوم، کشاورزی و آبیاری با ۱۰،۵ درصد در مقام چهارم قرار داشتند». به دلیل قطع مناسبات اقتصادی کشورهای غربی و نهادهای بین‌المللی وابسته به آنها و کاهش کمک‌های آنها، زمینه‌های عینی برای تحقق کامل برنامه‌های حزب - دولت فراهم نگردید. همچنین حجم سرمایه‌گذاری‌ها در اقتصاد افغانستان از ۱۵ درصد به ۲ درصد کاهش یافت و اثرهای منفی بر اقتصاد ملی کشور و سطح زندگی مردم بر جای گذاشت.

در دهه‌ی ۱۹۸۰، دولت در برنامه‌ها و سیاست‌های خویش، رشد تولید داخلی و تشویق صدور کالاهای تولیدی افغانستان را در اولویت قرار داده بود. سلطان‌علی کشتمند - رئیس شورای وزیران وقت - در کتاب یادداشت‌های سیاسی و رویدادهای تاریخی خود با تأکید بر این موضوع، چنین آورده است:

«صادرات به عنوان یکی از راه‌های پذیرفته شده برای رشد تولید، افزایش درآمدهای ارزی، توازن تادیات و تجارت، افزایش سطح استخدام، تشویق و حمایت تولیدکنندگان و صادرکنندگان و در نتیجه بهبود زندگی بخش‌هایی از مردم بود ...» ولی در عمل برخلاف آنچه ادعا می‌گردید عملکرد حکومت بر محور رشد و تشویق ورود کالاهای خارجی متمرکز بود. چنان‌چه برای تأمین

بیشتر اموال مورد نیاز مردم به ویژه گندم، آرد، شکر، روغن، گوشت، شیر، صابون، رخت باب، کفش، سیمان، کود شیمیایی و غیره، ربع قرصه‌های اسعاری از ۱۷ درصد قبل از دهه‌ی هشتاد به ۱۴ درصد کاهش یافت و بعدها تا ۵ درصد هم پایین آمد. در تعرفه‌های گمرکی به نفع واردکنندگان کالاهاى خارجی تغییراتی صورت گرفت. افزون بر آن، یکی از راه‌های عمده‌ی تأمین هزینه‌ی دولت، عواید ناشی از فروش کالاهاى مصرفی وارداتی کشورهای سوسیالیستی به ویژه اتحاد شوروی بود. در واقع، حکومت نقش «دلال» را داشت. این وضع ضربه‌ی اساسی بر تولید داخلی و صنایع نوپای کشور وارد نمود و باعث شد تا هزاران کارگر شغل خود را از دست بدهند و در تشکیل بیشتر مؤسسه‌های صنعتی بخش خصوصی مشکلاتی به وجود آید و طول صف لشکر بیکاران افزایش یابد.

در عرصه‌ی حفاظت و تأمین شرایط ایمنی کار

شورای مرکزی اتحادیه‌های صنفی افغانستان برای حفاظت مؤثر از کار، رعایت نورم‌ها و تأمین شرایط ایمنی کار، موفق شد تا یک لابراتوار تحقیقاتی در این زمینه ایجاد نماید. این لابراتوار با همکاری و کمک مالی و فنی اتحادیه‌های مسلکی سراسری اتحاد شوروی راه‌اندازی شد. کارشناسان حرفه‌ای شورای مرکزی اتحادیه فعالیت‌های لابراتوار را انجام می‌دادند. این لابراتوار نقش قابل توجهی در آموزش و افزایش سطح آگاهی کادرهای حرفه‌ای سندیکایی و کنترل شرایط ایمنی کار و نورم‌های حفاظت کار در مؤسسه‌های تولیدی کشور داشت.

در عرصه‌ی روابط بین‌المللی

شورای مرکزی اتحادیه‌های صنفی افغانستان برای ایجاد روابط و همبستگی بین‌المللی با جنبش‌های کارگری جهانی و نهادهای متعلق به آن، عضویت سازمان بین‌المللی کار، فدراسیون جهانی اتحادیه‌های کارگری و کنفدراسیون آزاد بین‌المللی

اتحادیه‌های کارگری را به دست آورد. همچنین این شورا با ۲۰۲ نهاد کارگری جهانی (کشورهای آسیایی، اروپایی، امریکایی و کشورهای اسلامی) ارتباط برقرار نمود و با ۵۲ اتحادیه‌ی کارگری، تفاهم‌نامه‌های همکاری دو جانبه امضا کرد. در چارچوب این تفاهم‌نامه‌ها، تبادل هیئت‌ها، اعزام کادرهای سندیکایی جهت آموزش و انتقال تجارب، اعزام کارگران و اطفال جهت استراحت و درمان، انجام می‌پذیرفت. براساس این تفاهم‌نامه‌ها، اتحادیه‌های صنفی افغانستان از کمک‌های مالی، فنی و کادری سازمان‌های مقابل، بهره‌مند می‌شد. مابین سال‌های ۱۳۵۹ تا ۱۳۷۰ خورشیدی، حدود ۳۰۰ هیئت در سطوح مختلف در کنفرانس‌ها، گردهمایی‌ها و سمینارهای بین‌المللی شرکت کردند و ۵۰ تن از استادان خارجی جهت آموزش کادرهای سندیکایی به افغانستان آمدند. همچنین ۶۰۰ تن از فعالان اتحادیه‌ای افغانستانی برای آموزش سندیکایی، به خارج کشور فرستاده شدند.

افزون بر این، بیش از ۷۰۰ کارگر و کارمند برای استراحت به کشورهای شوروی سابق، آلمان دموکراتیک، بلغارستان، رومانی، چکسلواکی سابق و مغولستان اعزام شدند. بیش از ۱۶۶۰۰ کودک جهت تفریح به کشورهای آسیای میانه رفتند. هزینه‌ی تمام تمام این برنامه‌ها از سوی کشورهای دعوت‌کننده پرداخت می‌شد. بخش قابل توجهی از بودجه‌ی مصرفی اتحادیه‌های صنفی افغانستان با کمک سازمان‌های بین‌المللی کارگری و اتحادیه‌های کشورهای دارای تفاهم‌نامه مشترک، تامین می‌شد. در این میان، اتحادیه‌های مسلکی سراسری شوروی در تأمین و تجهیز این سازمان، سهم بیشتری داشته است.

حضور فعال در وضعیت سیاسی کشور

در دهه‌ی ۸۰، اتحادیه‌های صنفی افغانستان از نظر کمیّت، بزرگترین سازمان مردمی بود. اتحادیه‌ها به عنوان بزرگ‌ترین سازمان اجتماعی، موقعیت خود را در بین نهادهای سیاسی و اجتماعی فعال و مؤثر در وضعیت سیاسی کشور، تثبیت نمود.

اتحادیه‌های صنفی افغانستان بر پایهٔ اصول مبارزاتی خویش، برای بیان مطالبات اساسی کارگران و کارکنان ادارات و مؤسسه‌های تولیدی و خدماتی کشور و احقاق حقوق آنها، مبارزات پارلمانی را به عنوان یکی از شیوه‌های اساسی مبارزه پذیرفته بود. سازمان معتقد بود که تحقق مطالبات صنفی، مسلکی و اقتصادی بدون یکپارچه کردن مبارزات اجتماعی - اقتصادی و سیاسی، ممکن نیست. بر اساس همین تفکر، اتحادیه‌های صنفی افغانستان در مبارزات پارلمانی شرکت کرد و برای حضور در حدود ۲۰ تن از نمایندگان خود را در شهر کابل و ولایت‌های بزرگ، نامزد نمود. در نتیجه‌ی این مبارزات، اتحادیه‌های صنفی افغانستان موفق گردید تا برای نخستین بار، فراکسیون پارلمانی خویش را در ولسی جرگه‌ی افغانستان ایجاد نماید. این ولسی جرگه طبق قانون اساسی تأسیس شده بود و کار خود را ۸ جوزای ۱۳۶۷ (۲۸ می ۱۹۸۸) با ۱۸۴ نماینده آغاز کرد. اعضای فراکسیون پارلمانی سازمان عبارت بودند از: عبدالستار پُردلی، پوهاند بلبل شاه جلال، جانگل کارگر، رستم کارگر، بسم الله کارگر (مجلس سنا).

فراکسیون پارلمانی اتحادیه‌های صنفی افغانستان، قاطعانه در دفاع از منافع و حقوق مزدبگیران قرار گرفت و با استفاده از صلاحیت‌های پارلمانی، حکومت را در باره‌ی عدم ایفای وظایفش در برابر کارگران و کارمندان دولت، مورد سؤال قرار می‌داد. فراکسیون تقاضای جلسه‌ی استیضاح صدراعظم خالقیار به خاطر عدم توزیع به موقع مواد کوبنی کارکنان دولت را داشت و در این راه حمایت اکثریت اعضای پارلمان را بدست آورده بود. به دلایل سیاسی، با مداخله‌ی شخص رئیس دولت دکتر نجیب الله، برکناری (استعفاء) رئیس شورای مرکزی «امکا»، مسئول فراکسیون پارلمانی این سازمان و نقض اساسنامه‌ی آن از جانب حزب - دولت، روبه‌رو شد.

پلنوم شورای مرکزی «امکا» برای محدود کردن مداخله‌های حزب - دولت و تأمین استقلال سازمان، مطابق اساس‌نامه‌ی خویش، محترم پوهاند فقیرمحمد

زمری - شخصیت با اعتبار و مستقل اجتماعی و غیر حزبی - را به عنوان رئیس شورای مرکزی برگزید.

در ۱۵ جون ۱۹۸۱ کنگره مؤسس جبهه ملی پدر وطن در تالار سلام خانهای ارگ ریاست جمهوری کابل با شرکت حدود هزار تن از نمایندگان اقشار و طبقات مختلف اجتماعی و نمایندگان سازمان‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و شخصیت‌های مستقل سیاسی و اجتماعی کشور برگزار شد. اتحادیه‌های صنفی افغانستان در این کنگره، نقش فعالی داشت.

کنگره، از میان نمایندگان، ۹۵ تن را به عنوان اعضای کمیته ملی جبهه و به عنوان عالی‌ترین مقام رهبری آن انتخاب کرد. در این ترکیب، ۱۲ تن از نمایندگان اتحادیه‌های صنفی افغانستان قرار داشتند که عبارتند از:

احمد علی، کارگر سیلوی مرکزی کابل؛

بابه قلیچ، رئیس اتحادیه قالی‌بافان فاریاب؛

خواجه نفیس، کارگر نساجی گلبهار؛

شیراکرم کارگر، کارگر نساجی؛

عبدالحمید وهاب، پیشه‌ور از شهر کابل؛

عبدالرحیم کارگر، کارگر تفحصات نفت و گاز جوزجان؛

عبدلستار پُردلی رییس شورای مرکزی اتحادیه‌های صنفی افغانستان؛

عبدالغنی کارگر، کارگر نساجی گلبهار؛

فهیمه الله یار، معلم؛

گُل غُتی، معلم از ولایت ننگرهار؛

محمدحسن سپاهی، معاون اتحادیه‌های صنفی افغانستان؛

نوازعلی سرود، پیشه‌ور مسؤل شعبه تبلیغ و ترویج اتحادیه‌های صنفی

افغانستان.

در عرصه‌ی مالی

براساس مقررات و دستورالعمل‌هایی که در زمینه‌ی تدوین بودجه‌ی ادارات و مؤسسه‌های دولتی کشور وجود داشت و با رعایت قوانین مالی - حسابی موضوعی دولت، مطابق اساسنامه‌ی سازمان، بودجه و تشکیل دستگاه شورای مرکزی و واحدهای دومی و شوراها و ولایتی آن از سوی شعبه‌ی مالی همه ساله طرح و به تصویب هیئت رئیسه‌ی شورای مرکزی می‌رسید. در دهه‌ی ۸۰، بودجه‌ی مالی سالانه‌ی سازمان از منابع زیر تأمین می‌گردید:

کمک مالی دولت جمهوری افغانستان که سالانه در بودجه‌ی عادی عمومی دولت بر اساس پیشنهاد شورای مرکزی اتحادیه‌های صنفی افغانستان و توافق وزارت مالیه‌ی افغانستان، قرار می‌گرفت. (در مقابل این کمک، اتحادیه‌های صنفی افغانستان در اجرای برنامه‌های توسعه‌ی اقتصادی - اجتماعی دولت و برنامه‌های مؤسسه‌های تولیدی معادن، صنعتی، ساختمانی و حمل و نقل دولتی، تعهدهایی را به دوش گرفته بود)؛

حق عضویت اعضای اتحادیه (هر عضو اتحادیه مطابق اساسنامه‌ی اتحادیه مکلف به پرداخت یک درصد حقوق ماهیانه خود بود. این مبلغ توسط اداره و مؤسسه‌ی مربوطه از حقوق کارکنان کسر می‌شد و به حساب بانکی شورای مرکزی اتحادیه‌های صنفی افغانستان، انتقال داده می‌شد)؛

کمک‌های مالی و فنی سازمان‌های اتحادیه‌ای جهانی که بیشتر شامل اتحادیه‌های مسلکی سراسری شوروی، فدراسیون جهانی کارگری و سازمان‌های کارگری کشورهای شرق اروپا می‌شد؛

عواید نهادهای انتفاعی متعلق به اتحادیه‌های صنفی افغانستان که به منظور خودکفایی این سازمان ایجاد شده بودند. اتحادیه‌های صنفی مؤسسه‌ها صلاحیت داشتند تا ۳۰ درصد حق عضویت اعضای سازمان خویش را صرف امور فرهنگی و آموزشی اعضای خود کنند.

زمینه‌های مصرفی عبارت بودند از:

تامین دستمزد و ضمایم دستمزد کارمندان اپرات دستگاه مرکزی، شوراها و ولایتی و کارمندان حرفه‌ای شاغل در مؤسسه‌ها و ادارات بزرگ؛ خریداری اجناس و وسایل جهت پیشبرد امور مربوطه سازمان؛ هزینه‌کرد برای اجرای خدمات فرهنگی، تربیتی، آموزشی و حقوقی اعضا؛ ایجاد نهادهای کوچک تولیدی - خدماتی انتفاعی و سرمایه‌گذاری با هدف خودکفایی سازمان از نظر مالی.

به منظور جلوگیری از فساد اداری - اقتصادی، دستورالعمل‌های مشخص مالی وضع گردیده بود. امور مالی و حسابرسی سازمان همیشه از سوی شعبه‌ی بازرسی مرکزی، بررسی می‌شد. (برخی از این لایحه‌ها و دستورالعمل‌ها در آرشیو مرکزی این سازمان موجود است)

بیان‌س عواید و هزینه‌های سالانه‌ی سازمان که به وزارت مالیه ارایه می‌گردید (برخی از اسناد در آرشیو شورای مرکزی اتحادیه‌های ملی کارکنان افغانستان است) بیانگر آن است که صرفه‌جویی در هزینه‌ها و پیشگیری از فساد در امور مالی به عنوان یک اصل در سازمان بوده است. سازمان، کسر بودجه‌ای نداشت. در بیان‌س عواید و هزینه‌های آن در این سال‌ها، نسبت عواید به هزینه‌ها، بالاتر است. (مجموع بودجه‌ی سالانه‌ی به صورت میانگین شامل ذخایر ارزی و تعهدات سازمان‌های بین‌المللی کارگری می‌شد که نزدیک به ۵۰ میلیون افغانی برآورد می‌گردید.)

دارایی‌ها و املاک سازمان

سازمان برای تقویت بنیان‌های مادی خود و استفاده از امکانات و ظرفیت‌های در اختیار جهت خودکفایی، اقدامات زیر را انجام داد:

- ایجاد کارگاه خیاطی

در این کارگاه که با کمک چکسلواکی تأسیس شده بود نزدیک به ۷۰ ماشین خیاطی قرار داشت. بیش از ۵۰ تن زن کارگر در آن مشغول کار تولیدی

بودند. پوشاک کار مورد نیاز تعدادی از مؤسسه‌های تولیدی شهر کابل براساس استانداردهای ایمنی کار در این کارگاه تولید می‌گردید. این کارخانه جزو نهادهای انتفاعی «امکا» بود.

- ایجاد مؤسسه‌ی حمل و نقل باربری

اتحاد شوروی در آستانه‌ی خروج نیروهای نظامی اش و براساس «همبستگی بین‌المللی»، به صورت بلاعوض ۴۰ عراده یا دستگاه ماشین باربری کاماز فعال را برای ایجاد مؤسسه‌ی حمل و نقل باربری به شورای مرکزی «امکا» تحویل داد. بدین وسیله، مؤسسه‌ی حمل و نقل باربری «امکا» شکل گرفت این مؤسسه در بدترین شرایط جنگی، با انتقال مواد کوپونی کارکنان دولت - (به خصوص گندم) از بندرهای حیرتان و تورغندی به شهر کابل، خدمات مهمی را انجام داد و از درآمدهای بدست آمده، توسعه یافت. و به عنوان یکی از نهادهای انتفاعی «امکا» تا زمان فروپاشی حزب - دولت فعال بود و یکی از نهادهای انتفاعی «امکا» به حساب می‌آمد.

- مهمانخانه‌ی آمو

در سال ۱۳۶۶، مهمانخانه‌ی آمو به عنوان یک نهاد انتفاعی شورای مرکزی «امکا» در کارته ۴ شهر کابل تأسیس گردید. خرید تعمیر و ایجاد فضای سبز برای این مهمانخانه که ظرفیت بیش از ۲۰۰ بستر را به صورت همزمان داشت، از پول پس انداز شورای مرکزی «امکا» صورت گرفت. بخشی از بودجه‌ی مصرفی شورای مرکزی «امکا» به وسیله‌ی درآمدهای این مهمانخانه تامین می‌گردید.

افزون بر نهادهای انتفاعی نام برده، شورای مرکزی «امکا» دارای دو شرکت مختلط تجارتي و ساختمانی (دستگاه ساختمانی خورشید و شرکت تجارتي قافله) نیز بود. این شرکت‌ها نیز تا فروپاشی حاکمیت حزب - دولت در سال ۱۹۹۲ جزو نهادهای فعال و با اعتبار به حساب می‌آمدند.

در سال‌های ۱۳۵۷ تا ۱۳۷۰، شورای مرکزی اتحادیه‌های کارکنان افغانستان

برای پیشبرد فعالیت‌هایش اقدام به خریداری مکان‌هایی نمود که تاکنون جزو املاک قانونی آن هستند. این مکان‌ها عبارتند از:

دفتر مرکزی «امکا» در شش درک شهر کابل در جوار هتل آریانا، دفتر مرکزی شورای شهر کابل «امکا» در چوک دهمزنگ شهر کابل، مهمانخانه‌ی آمو در کارته ۴ شهر کابل، مجموعه‌ی ورزشی در جوار تپه‌ی مرنجان مکروریان اول شهر کابل (دارای تأسیسات ورزشی و رهایشی و فضای سبز).

همچنین «امکا» به وسیله حق عضویت‌ها و کمک‌های سازمان‌های کارگری جهانی، مکان‌هایی را در ولایت‌های تخار، سمنگان، بلخ، جوزجان، هرات، پروان، نیمروز، هلمند و فراه برای راه‌اندازی دفترهای شوراهای ولایتی خود خریداری نمود. قباله یا اسناد مالکیت شرعی این مکان‌ها در آرشیو اسناد شورای مرکزی «امکا» موجود و محفوظ بود. [است]

گفتنی است که دولت وقت افغانستان در آن سال‌ها برای پیشبرد فعالیت‌های آموزشی و فرهنگی سازمان، براساس فرمان‌های جداگانه، مکان‌هایی را به «امکا» واگذار کرده بود که دوباره در اختیار دولت قرار گرفته است.

فصل چهارم

اتحادیه‌های ملی کارکنان افغانستان «امکا» و دوران آنارشیستی مجاهدین

متأسفانه برنامه‌های حزب-دولت، در بیش از یک دهه جنگ داخلی، از یک سو در اثر مقاومت سازمان‌یافته‌ی نظامی علیه حاکمیت و مداخله‌ی مستقیم نظامی دو ابر قدرت جهانی در امور کشور، و از سوی دیگر به خاطر خیانت‌ها، اشتباه‌ها، لغزش‌ها، معامله‌گری‌ها و کودتاهای درون نظام، به شکست انجامید. در ثور ۱۹۹۲، حزب-دولت و نهادهای جانبی آن از جمله اتحادیه‌های ملی کارکنان افغانستان از هم پاشید و زمینه به قدرت رسیدن گروه‌ها جهادی و به وجود آمدن دوره‌ای از آنارشیسم مجاهدین فراهم شد.

پس از فروپاشی حزب-دولت و روی کار آمدن دولت اسلامی، به سبب ماهیت اجتماعی-سیاسی و ایدئولوژیک حاکمیت و دولت، دیگر امکان حفظ ارزش‌های بدست آمده توسط کارگران و سایر زحمتکشان در دهه‌ی ۸۰، وجود نداشت.

عملکردهای نظام جهادی - طالبی به روشنی نشان می‌دهد که در هنگام سلطه‌شان، کاری جز اختناق، ترور، خودکامگی، نقض حقوق بشر، وابستگی به کشورهای بیگانه و ارتجاع جهانی، چسبیدن به منافع گروهی، چپاول ثروت‌های دولتی، نهادهای اجتماعی و عمومی و دستبرد به مال و جان مردم، نداشتند.

پس از ثور ۱۹۹۲، در واقع با مهاجرت ناگزیر جامعه‌ی مدنی افغانستان و بخش بزرگی از روشنفکران آگاه، تحصیل کرده‌ها و گروه بزرگی از کارگران و کارکنان دولتی، پیشه‌وران، دهقانان و سایر گروه‌های تولیدکننده و فروپاشی تمام نهادهای سیاسی، دولتی، اجتماعی، حقوقی - قضایی و فرهنگی، کشور فاقد دولت مرکزی بود.

رشد نسبی - هر چند کند - که پس از جنگ دوم جهانی در عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و حقوقی شروع گشته بود، با قدرت گرفتن مجاهدین و پس از آن استقرار طالبان متوقف شد و جامعه‌ی افغانستان شاهد عقب‌گردهای فاجعه‌باری بود. در سال ۱۹۹۲ با سقوط نظام حاکم به دست گروه‌های جهادی، بحران سیاسی نظامی، اقتصادی، نا امنی و هرج و مرج سراسر کشور را فرا گرفت. جنگ برای کسب قدرت و تقسیم ثروت میان گروه‌های جهادی و اسلامی، کشور را به سرزمینی سوخته تبدیل نموده بود.

تمام دارایی‌های متعلق به دولت، اشخاص، مؤسسه‌های خصوصی، احزاب، سازمان‌های اجتماعی و نهادهای مدنی به تاراج رفت. فرهنگ غارت‌گری بر کشور سایه افکنده بود. در این میان، اتحادیه‌های ملی کارکنان افغانستان همانند دیگر مؤسسه‌ها و نهادها از این فاجعه، در امان نماند. تمام دارایی‌های منقول و غیرمنقول، ذخایر ارزی و دارایی‌های بانکی و پولی مرکز و ولایت‌های آن به تاراج رفت. این تاراج از دفتر شورای مرکزی آغاز شد و شامل دفترهای سازمان اتحایه کارمندان مؤسسه‌ها هم شد. ساختمان دفتر مرکزی شورای مرکزی امکا، به مرکز نظامی حزب وحدت اسلامی تبدیل شد. تعدادی از کادرهای رهبری،

اپرات مرکزی، فعالان و اعضای سازمان زندانی یا مجبور به ترک کشور گردیدند. ساختار تشکیلاتی «امکا» از هم فرو پاشید. بعد از احیای سازمان در سال ۲۰۱۰ و براساس اطلاعاتی که از سوی دفتر شورای مرکزی «امکا» انتشار یافته است، میزان خسارت‌های وارده به این سازمان، بیش از ۳ میلیارد افغانی برآورده شده است.

با سر کار آمدن نظام جهادی - اسلامی و فروپاشی نهادهای مدنی، نهضت اتحادیه‌ی کارگری کشور دچار شکست بزرگی شد. سازمان‌های اتحایه در سکوت فرو رفتند. روابط ارگانیک رهبری سازمان با سازمان‌های کارکنان مؤسسه‌ها و ادارات از هم گسست.

در سال‌های ابتدایی حکومت مجاهدین، فرماندهان جهادی این سازمان را متعلق به نظام گذشته می‌دانستند و برچسب ضد دین اسلام را به آن می‌زدند. پس از آن که به اهمیت وجود این سازمان پی بردند تصمیم به احیای آن گرفتند. با صدور فرمانی به نام رئیس جمهور، اجازه‌ی فعالیت به سازمان داده شد. با وجود این، آنها با بکارگیری افراد وابسته به خود، به دنبال استفاده‌ی ابزاری از این سازمان بودند.

فصل پنجم

اتحادیه‌های ملی کارکنان افغانستان و الیگارش‌ی طالبان

کالبدشکافی پدیده‌ی طالبان، شناخت دقیق و مستندِ تفکر، عقاید و رفتارهای آنها، نقد اندیشه‌ها و سیاست‌هایی پدیدآورنده این گروه، چگونگی پیدایش آن و وابستگی اش به دولت پاکستان و برخی کشورهای همسایه، منابع تأمین مالی، اطلاعاتی و تسلیحاتی و تاثیر عملکردهایشان بر زندگی و سرنوشت مردم افغانستان، دارای اهمیت زیادی است. به طور قطع، پژوهشگران و تاریخ‌نگاران برای بررسی رویدادهای تاریخی کشور بدین پدیده خواهند پرداخت. گفتنی است که تا به حال مقاله‌ها و نوشته‌های مستند تحلیلی زیادی در این باره در مطبوعات داخلی و خارجی به نشر رسیده است و خوانندگان محترم می‌توانند از آنها بهره‌مند گردند.

از آنجا که بررسی یا توضیح ابعاد گوناگون پدیده‌ی طالبان در این نوشتار ممکن نیست، پس از آن صرف نظر می‌نمایم. بنابراین، در این نوشتار درنگی کوتاه بر موضوع «امارات اسلامی طالبان» در برابر اتحادیه‌های صنفی افغانستان خواهیم داشت.

«جُنُبش طالبان» در خارج از مرزهای کشور با کمک نظامی دولت پاکستان و حمایت برخی از کشورهای عربی و دولت‌های غرب شکل گرفت. در نوامبر ۱۹۹۴، آنها بر ولایت قندهار تسلط یافتند و در ۲۶ سپتامبر ۱۹۹۶ وارد شهر کابل شدند و مطابق الگوی مهندسی شده‌ی پیشینی، ساختار قدرت مرکزی را برقرار ساختند.

در ۱۵ میزان ۱۳۷۵، حکومت مجاهدین به رهبری جمعیت اسلامی و شورای نظار توسط «جُنُبش طالبان» به سمت شمال رانده شدند. طالبان به تدریج تمام شهرهای کشور را اشغال کردند و به مدت پنج سال (۱۹۹۶-۲۰۰۱) بر سرنوشت مردم حاکم شدند. آنها کشور را براساس بینش و تفکر اسلامی خویش یعنی زور نیزه، شلاق، زندان، اعدام و آتش زدن اداره می‌کردند.

امارت اسلامی طالبان، تمام دروازه‌های نهادهای جامعه مدنی، سازمان‌های علمی، آموزشی، فرهنگی، حقوقی و مؤسسه‌های دولتی و خصوصی را بستند. آنها دارایی‌های این نهادها را بعنوان غنیمت تصاحب کردند و نظام استبدادی خود را جایگزین آنها ساختند.

آنچه از امکانات مالی و فنی اتحادیه‌های ملی کارکنان افغانستان بعد از دستبرد دوران حکومت مجاهدین باقی مانده بود، به فرمان امیر امارت طالبان و توجیه این‌که این نهاد غیر اسلامی است، از دست فعالان این سازمان خارج گشت و فعالیت سازمان ممنوع گردید.

با صدور فرمانی از سوی امارت اسلامی طالبان، تمام مکان‌ها و دارایی‌های منقول و غیر منقول «امکا» به وزارت کار و تأمینات اجتماعی رسید. تشکیلات این سازمان به صورت رسمی منحل شد و نیروهای حرفه‌ای سازمان به امان خدا رها شدند یا مورد پیگرد قرار گرفتند. با وجود اینکه تعداد قابل ملاحظه‌ای از فعالان و رهبری مرکزی و ولایتی این سازمان مجبور به ترک وطن شدند، ولی این سازمان از پانایستاد و همچنان به حیات خود ادامه می‌دهد.

فصل ششم

اتحادیه‌های ملی کارکنان افغانستان بعد از کنفرانس بن

رئیس جمهور وقت امریکا نزدیک به یک هفته پس از وقوع حملات ۱۱ سپتامبر، اسامه بن لادن رهبر سازمان القاعده در افغانستان را مسؤول حمله‌های تروریستی دانست. در ۷ اکتبر ۲۰۰۱، نیروهای ایالات متحده‌ی امریکا جنگی را با عنوان «عملیات دوامدار آزادی» و «مبارزه علیه تروریسم» و پس از انجام هماهنگی با «ائتلاف شمال افغانستان» در افغانستان آغاز کردند.

آمریکا، انگلستان و هم‌پیمانهای آنها سرزمین افغانستان را با وقاحتی بی‌مانند در تاریخ بشر مورد حمله‌های سنگین کور نظامی و بمباران شدید هوایی قرار دادند. افزون بر آن، هزاران تن بمب سنگین بر روی ساختمان‌های رهائشی، مؤسسه‌های دولتی - خدماتی و افراد بی‌دفاع و مظلوم غیر نظامی، انداخته شد.

در آن زمان، کارگران آگاه و سایر کارکنان اداره‌ها و مؤسسه‌های کشور، هم‌صدا با نیروهای وطن‌دوست، دادخواه و تحول‌طلب و نهادهای ترقی‌پسند و صلح‌طلب کشور، حمله امریکا و هم‌پیمانانش را به افغانستان محکوم کردند و خواهان

توقف بمباران کورکورانیه مردمان رنج‌دیده‌ی افغانستان شدند. آنها هشدار دادند که رهایی و آزادسازی انسان در بند افغانستان، استقرار صلح پایدار و دموکراسی در افغانستان و ریشه‌کن کردن «اسلام‌گرایی افراطی» به هیچ وجه با پایمال کردن حقوق انسان‌های بی‌گناه، کشتار وحشیانه و نابودی جمعی آنان و تخریب مؤسسه‌های تولیدی و غیرتولیدی، امکان‌پذیر نخواهد بود.

سرن طالبان در پی حمله‌های شدید هوایی و زمینی نیروهای نظامی امریکا، به عقب‌نشینی نظامی و تخلیه‌ی شهرها دست زدند. نیروهای ائتلاف شمال، مواضع رها شده‌ی طالبان در شهر کابل و سایر شهرها را تصرف نمودند.

نبرد جایگزین سیاسی، مسئله‌ی مهمی برای امریکا و هم‌پیمانان اروپایی آن بود. از این رو، آنها با عجله اقدام به برگزاری کنفرانس بن نمودند. بر اساس اسناد تصویب شده در این کنفرانس، افغانستان مرحله‌ی نوینی از تاریخ سیاسی خود را آغاز کرد. تدوین و تصویب قانون اساسی، برگزاری انتخابات ریاست جمهوری و پارلمانی، تشکیل ارتش ملی و پلیس ملی، خلع سلاح عمومی، حضور قوای بین‌المللی برای تأمین امنیت، بازسازی افغانستان با کمک جامعه‌ی جهانی و برخی اقدام‌ها در راستای دولت‌سازی از موارد مهم و اساسی مفاد توافق‌نامه‌ی کنفرانس بن به شمار می‌رفت.

پس از کنفرانس بن، افغانستان وارد وضعیت جدیدی گردید. در مورد تأثیر کنفرانس بن بر وضعیت کشور، باید گفت که کنفرانس بن اثرها، نتایج و پیامدهای زیادی داشت. در مورد این که آیا این پیامدها آن گونه که مردم انتظار داشتند، تأثیر مثبت و بنیادینی بر سیر تحول‌ها در افغانستان داشته باشند، تردید وجود دارد. کنفرانس بن با نوعی شتابزدگی برگزار شد و سازوکارهای بکار گرفته شده در آن با اهداف اعلام شده برای مردم افغانستان و افکار عمومی جهانی، سازگاری نداشت. در ظاهر، ایجاد یک حکومت قانونی، استقرار جامعه‌ی دموکراتیک، تأمین صلح و نهادینه کردن ارزش‌های حقوق بشر، از اهداف کنفرانس بن بود، ولی تا

به حال در این راستا حتی کمترین کارِ ثمربخشی صورت نگرفته است. تناقض میان اهداف کنفرانس بُن و ابزارهایی که جهت تحقق این اهداف در نظر گرفته شده بود، باعث ناکامی این کنفرانس گردید. استفاده از جنگ‌سالاران برای تأمین صلح، استفاده از غاصبان و ناقضان حقوق بشر برای تأمین حقوق بشر، استفاده از عناصری برای تحقق دموکراسی که اعتقادی به آن نداشتند، استفاده از گروه‌هایی دارای پیشینه‌ی ضدیت با زنان در تأمین حقوق زنان، از جمله مواردی است که جامعه‌ی افغانستان را از دست‌یابی به این اهداف، محروم نمود.

مصلحت‌گرایی، معامله‌گری و کنار گذاشتن نیروهای دموکراتیک و ترقی‌خواه از وضعیت سیاسی کشور، توافق‌نامه‌ی بُن را متأثر ساخت و زمینه‌های ناکارآمدی آن را فراهم نمود. شاهد آن بودیم که لویه جرگه‌ای بعد از کنفرانس بُن برگزار گردید. این لویه جرگه بیش از آن که یک مجلس مردمی باشد، مجلس فرماندهان جهادی بود یعنی کسانی که پیشتر نیز در جنگ‌ها و ناامنی و تخریب افغانستان، نقش داشتند.

با وجود سایه افکندن کمبودها و زد و بندهای آشکار و پنهان بر این روند، ولی فرصت‌ها، امکاناتی و زمینه‌های خوبی بعد از حضور نظامی امریکا - ناتو در عرصه‌های زندگی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جامعه‌ی افغانستان ایجاد شد. از این رو، بایستی از آن‌ها استفاده‌ی مطلوبی برای آزادی، ترقی و بهبود زندگی مردم به ویژه زحمتکشان کشور می‌شد.

شکل‌گیری احزاب سیاسی و سازمان‌های اجتماعی هرچند به صورت نمادین، تأسیس رسانه‌های آزاد، آزادی بیان و شکل‌گیری نهادهای مدنی، همه از دستاوردهای جامعه‌ی جهانی و اشغال امریکا - ناتو هستند و نباید آنها را نادیده گرفت.

هم‌زمان با تشکیل اداره‌ی موقت و حکومت انتقالی، با ظهور فضای جدید سیاسی بعد از یک دهه رکود، ترور و اختناق، با همکاری جامعه جهانی روند

بازسازی در عرصه‌های اقتصادی - اجتماعی کشور آغاز گردید. ساختار دولتی ایجاد شکل گرفت و بنای نهادهای اقتصادی، اجتماعی، قضایی و فرهنگی گذاشته شد. نهادهای جامعه‌ی مدنی - صرف نظر از ماهیتشان - یکی پس از دیگری احیا گشتند یا ایجاد شدند.

اوایل سال ۱۳۸۱، در اثر اقدام شجاعانه، مدبرانه و تلاش پیگیر تعدادی از کادرها و فعالان پیشین اتحادیه‌ای کشور، کار احیای اتحادیه‌های صنفی کارکنان اداره‌ها و مؤسسه‌های کشور، آغاز شد. در بهار سال ۱۳۸۱، کنفرانس اضطراری اتحادیه‌های ملی کارکنان افغانستان «امکا» با دستور کار «نوسازی و بازسازی اتحادیه‌های ملی کارکنان افغانستان» و شرکت ۳۰۰ تن از فعالان اتحادیه‌ای مربوط به رشته‌ها و مسلک‌های مختلف برگزار شد. این کنفرانس در کابل و زیر نظر نماینده‌های سازمان بین‌المللی کار (آی. ال. او.) و اتحادیه‌ی اروپا بود و نمایندگان وزارت خانه‌های عدلیه و کار و تأمینات اجتماعی افغانستان نیز در آن شرکت کردند. در این کنفرانس، ساختار تشکیلاتی و اصول مرامی موقت «امکا» تصویب شد و هیئت رهبری شورای مرکزی و برخی شوراهای ولایتی برای دوره‌ی موقت انتخاب گردیدند.

کنفرانس، بازسازی و ایجاد شوراهای ولایتی و سازمان‌های اتحادیه‌ای مؤسسه‌ها و ادارات کشور، دعوت مجدد اعضا به سازمانشان را در اولویت‌های کاری «امکا» قرار داد. شورای مرکزی سازمان موظف گردید تا دربارهی به دست آوردن تمام املاک قانونی این سازمان، اقدام نماید.

بعد از برگزاری کنفرانس اضطراری «امکا»، فعالیت رسمی سازمان با حمایت و پشتیبانی مادی و معنوی تعدادی از کارگران و کارکنان اداره‌ها و مؤسسه‌های دولتی و خصوصی و بر اساس فرمان شماره (۱۵۲) تاریخی ۱۳۸۱/۸/۵ رئیس حکومت موقت، به صورت رسمی در قوس ۱۳۸۱ آغاز گردید.

اتحادیه‌های ملی کارکنان افغانستان به عنوان یگانه سازمان اجتماعی دارای

پیشینه‌ی روشن ترقی خواهانه و مدافع پیگیر حقوق کارگران و کارکنان اداره‌ها و مؤسسه‌های دولتی و خصوصی کشور، جدی‌ترین مرحله‌ی بازسازی و احیای مجدد خویش را می‌گذرانند و وارد مرحله‌ی گذار از رکود به سوی پویایی شده است. سازمان با وجود تمام پیچیدگی‌ها، کاستی‌ها، مشکل‌ها، بی‌مسئولیتی‌ها (گرایش‌های گوناگون و گاه متضاد در هسته رهبری و فعالان آن) که در کار بوده است، اقدامات محسوس و فداکارانه‌ای را در زمینه‌ی سازماندهی، تشکیلاتی، دفاع از حقوق صنفی اعضا و بهبود زندگی اقتصادی - اجتماعی کارگران و کارکنان اداره‌ها و مؤسسه‌های کشور، مطابق امکانات انجام داده است.

برای این‌که تصویر نسبتاً روشنی از فعالیت و وضعیت کنونی «امکا» بدهیم، محتوای نکته‌های مهم گزارشی را که در سندی با عنوان «اطلاعاتی مختصر درباره‌ی اتحادیه‌های ملی کارکنان افغانستان» از سوی شورای مرکزی اتحادیه‌های ملی کارکنان افغانستان در سال ۲۰۱۰، برای فعالان آن سازمان ارایه گردیده است، به صورت خلاصه می‌آوریم.

«... رهبری «امکا» براساس تصمیم‌های کنفرانس سال ۱۳۸۲ خورشیدی، «امکا» را که در آن اعضای شورای مرکزی با کمیّت ۷۵ عضو، رئیس و اعضای هیئت رئیسه و دارالانشای شورای مرکزی قرار دادند، انتخاب کرد و تشکیل شورای مرکزی و شوراهای ولایتی و سازمان‌های اتحادیه‌های صنفی مؤسسه‌ها و اداره‌ها را به تصویب رسانید. همچنین فعالیت‌های آتی را انجام داده است:

برای پیشبرد فعالیت‌های سازمان، در دستگاه شورای مرکزی، شعبات تشکیلات، مالی، حقوق و حفاظت کار، اقتصاد، تبلیغ و آموزش، روابط بین‌المللی ... ایجاد و کادرهای سابقه‌دار و جوان به عنوان مسؤولان این شعبات تعیین گردیدند.

در بیشتر مؤسسه‌ها و ادارات بزرگ شهر کابل، در چارچوب تشکیلات شورای شهر کابل، سازمان‌های قبلی اتحادیه احیا گردیده است. در مواردی نیز سازمانهای جدیدی، ایجاد شده است.

فعال‌سازی یک هسته‌ی تشکیلات اتحادیه‌ای در یک اداره یا مؤسسه دولتی و خصوصی یا یک ولایت در اوضاع و احوال کنونی که در تمام ادارات و مؤسسه‌ها، فساد اداری - اقتصادی، رشوه، اختلاس، بی‌عدالتی، بحران اقتصادی و مدیریت و بی‌قانونی سایه افکنده است و ناامنی، خشونت، خودکامه‌گی و زورسالاری بر کشور حاکم است، کاری بسیار مشکل و پیچیده می‌باشد. از این‌رو، و شجاعت، دلیری و سرسپردگی بیشتری از ما می‌طلبد. با وجود این، شوراهای ولایتی «امکا» در ۲۰ ولایت فعال گردیده‌اند و کار سازماندهی و جذب کارگران و کارکنان جریان دارد.

تاکنون نزدیک به ۱۵۰ هزار عضو در سراسر کشور به اتحادیه‌های صنفی پیوسته‌اند که ۳۰٪ آن‌ها حق عضویت خود را می‌پردازند. پائین بودن آمار پرداخت حق عضویت‌ها بیشتر ناشی از کم بودن دستمزد و حقوق، فقر اقتصادی، تنقیض‌های اجباری، فروش یا اجاره‌ی کارخانه‌هاها، تأسیسات اقتصادی و خدماتی و افزون بر آن، بی‌اعتمادی کارکنان نسبت به آینده‌ی کشور است.

به منظور گنج‌نابیدن موادی در قانون اساسی به نفع کارگران و کارمندان کشور درباره‌ی تأمین اجتماعی، حق تادیبه دستمزد عادلانه، بیمه‌های اجتماعی، حقوق بازنشستگی، اشتغال، حق ایجاد اتحادیه‌های مسلکی و سایر موضوع‌های اساسی مربوط به کار و تولید، فعالیت تبلیغاتی در سراسر کشور راه‌اندازی گردید. در جریان این فعالیت تبلیغاتی، بیش از ۷۰ هزار نظر و پیشنهاد کارگران و کارمندان جمع‌آوری شده و به کمیسیون مسئول طرح قانون اساسی سپرده شد.

سازماندهی و برپایی راه‌پیمایی‌ها خیابانی مسالمت‌آمیز و قانونی از سوی کارگران و کارمندان کامینیات تانکری وزارت تجارت، کامازها، تصدی نفت و گاز شبرغان، سپین زر کندز، نساجی پلخمیری، کارخانه‌ی کود و برق، اکادمی طبی و ده‌ها مؤسسه‌ی تولیدی و غیرتولیدی دیگر کشور به خاطر اعتراض در برابر سیاست‌های بیکارسازی دولت که بیشتر ناشی از فروش و خصوصی‌سازی مؤسسه‌ها، معادن و تصدی‌های تولیدی و خدماتی و هم‌چنین به خاطر حق کار

و تعیین حقوق و امتیازهای بازنشستگی، معیشت و بی سرنوشتی آنها در سال‌های گذشته است، از جمله فعالیت‌های سازمان می‌باشد.

قانون کار افغانستان که یکی از دستاوردهای با اهمیت تاریخی دهه‌ی ۸۰ قرن بیستم است و در زمان امارات طالبان فصل‌های اساسی و ارزش‌های دموکراتیک آن کنار گذاشته شده بود، برای تغییر، اصلاح، تکمیل و آوردن اصلاحات، به دولت سپرده شد. در نتیجه‌ی فشار نهادهای جهانی کارگری از جمله سازمان بین‌المللی کار، دولت عضویت نماینده‌ی «امکا» را به عنوان نماینده‌ی کارگران در کمیسیون تدوین قانون کار پذیرفت و بسیاری از پیشنهادهای «امکا» شامل طرح مذکور گردید.

امکا، در مبارزات انتخاباتی شورای ملی (دور اول) سهم فعالی داشت و نامزد نمودن ۱۰ تن از فعالان این سازمان برای ولسی جرگه، نقش «امکا» برجسته گردید. امکا عضویت دوباره‌ی فدراسیون جهانی اتحادیه‌های کارگری را به دست آورد. و در جلسه‌های سالانه‌ی آن سازمان به صورت فعال در شهر ژنو شرکت می‌کند. سازمان روابط خود را با سازمان‌های اتحادیه‌ای کشورهای آسیایی، اروپایی، امریکایی و تعدادی از کشورهای اسلامی برقرار نموده است.»

سومین کنگره‌ی امکا گامی به پیش است

شورای مرکزی اتحادیه‌های ملی کارکنان افغانستان بر اساس مصوبه‌ی ۱۲ حمل ۱۳۸۷، سومین کنگره‌ی اتحادیه‌های ملی کارکنان افغانستان را در ۱۳ حوت ۱۳۸۷ (۳ مارچ ۲۰۰۹) در شهر کابل برگزار نمود. در این کنگره، ۱۹۰ (۲۰۶ نماینده برای کنگره انتخاب گردیده بودند، که ۱۶ نماینده به دلیل مشکل‌های امنیتی نتوانستند حضور یابند) نماینده منتخب کنفرانس‌های ولایتی و شهر کابل با نظارت تعدادی از کادرها، فعالان سندیکایی و نماینده‌های رسانه‌های جمعی و جامعه‌ی مدنی، شرکت کردند.

کنگره پس از شنیدن گزارش شورای مرکزی «امکا»، به گفتگوی همه جانبه درباره‌ی پیشنهادها، نظریه‌ها و طرح‌هایی ارایه شده درباره‌ی خطوط اساسی، اهداف عمومی، راهبردها و چشم انداز آینده‌ی سازمان و اصول تشکیلاتی آن پرداخت. در ادامه و با توجه به وضعیت سیاسی - اجتماعی جاری کشور، اهداف راهبردی و اساسنامه‌ی اتحادیه‌های ملی کارکنان افغانستان به تصویب رسانید. هم‌چنین در این کنگره مطابق اصول تشکیلاتی سازمان، ۶۵ تن به عنوان اعضای شورای مرکزی انتخاب شدند. مطابق اساسنامه‌ی سازمان، یکی از کارگران با پیشینه‌ی سازمان به نام محمد ظاهر کارگر برای پنج سال به عنوان رئیس شورای مرکزی «امکا» برگزیده شد. (محمد ظاهر کارگر در سال ۲۰۲۰ بر اثر ایست قلبی در شهر کابل درگذشت. روانش شاد باد. وی تمام عمر خود را وقف دفاع از حقوق و منافع کارگران و تپه‌ی دستان افغانستان نمود)

از اسناد مصوب این کنگره چنین برداشت می‌شود که کنگره توانسته است با وجود تمام مشکلات ناشی از سلطه‌گفتمان‌های افراطی مذهبی بر وضعیت سیاسی کشور، جنگ، نا امنی، بی اعتمادی به آینده، فقر، بیکاری و پیامدهای منفی اشغال، اقدام به احیای سازمان نماید. از این رو، بار دیگر سازمان در خط دفاع از منافع و حقوق کارگران و کارکنان کشور و تحقق مطالبات صنفی، مسلکی و رشته‌ای آنها قرار گرفت. (برای اطلاعات بیشتر، چکیده‌ی راهبرد و اصول تشکیلاتی مصوب کنگره سوم «امکا» در پی‌نویس‌ها آورده شده است)

سایر سازمان‌های اجتماعی کشور

براساس ماده‌ی ۳۵ قانون اساسی افغانستان و قانون سازمان‌های اجتماعی مصوب ۱۳۸۱/۶/۲۵، تاکنون ۲۲۰۱ سازمان اجتماعی در وزارت عدلیه‌ی افغانستان، ثبت گردیده‌اند. بیشتر این سازمان‌ها به دنبال پیشبرد اهداف و معامله‌های شخصی، سیاسی و کسب منفعت اقتصادی و انجام داد و ستد با سازمان‌های غیر دولتی

(NGO) هستند. تعدادی از این سازمان‌ها بدون آن‌که فعالیتشان را آغاز نمایند از هم فروپاشیده و تعداد قابل ملاحظه‌ی دیگری بنابر دلایل متعدد توانستند به فعالیت خویش ادامه بدهند. همچنین تعدادی از آن‌ها بدون داشتن اعضا، تشکیلات و دفاتر رسمی از نام سازمان ثبت شده، استفاده می‌کنند و مشغول انجام معاملات خودشان هستند. روشن است که بیشتر سازمان‌های ثبت شده، به نوعی جعلی و پوشالی هستند.

در میان سازمان‌های اجتماعی ثبت شده در دفاتر دولتی، تعداد محدودی دارای ساختار تشکیلاتی، برنامه، اساسنامه و اهداف تدوین شده هستند. به دلایل مختلف، این سازمان‌ها دارای تاثیرگذاری لازم نیستند، مابین آنها پیوند و همسویی برقرار نیست و دارای فعالیت‌های مقطعی و بدون دورنما هستند.

با وجود تلاش‌های متعددی که در زمینه‌ی ایجاد یک سازمان سراسری بزرگ مستقل اجتماعی متعلق به کار و تولید از سوی فعالان سندیکایی و سایر نیروهای علاقه مند به این روند صورت گرفته است، ولی در عمل چنین سازمانی تاکنون تأسیس نگردیده است.

گفتنی است که نماینده‌ی سازمان بین‌المللی کار (آی. ال. او.) در افغانستان، بر اساس اهداف مرامی و خطوط کاری خویش، به تازگی کارگاهی را به منظور فراهم نمودن زمینه‌های لازم برای ایجاد وحدت میان اتحادیه‌های کارگری مسلکی، رشته‌ای و سایر نهادهای هم‌سو در شهر کابل برگزار کرد. تعدادی از سازمان‌های فعال در این کارگاه حضور یافتند و آمادگی خویش را برای ایجاد یک تشکل واحد سراسری مستقل، اعلام نمودند. به دلیل عدم پیگیری و نبود اراده‌ی قاطع، این امر نیز تحقق نیافت.

در پایان این نوشتار باید گفت که اتحادیه‌های صنفی کارگران و کارکنان افغانستان با نزدیک به ۴۰ سال کار و فعالیت پُر خم و پیچ خویش و با وجود پیروزی‌ها، دستاوردها، ضعف‌ها، عقبگردها و اشتباه‌هایی که داشته است، هرگز

در جبهه‌ی استبداد، استثمار، بی‌عدالتی، سرمایه‌سالاری و بربریت قرار نداشته است. این سازمان در مبارزات خود نقش بی‌طرفانه‌ای را اتخاذ نکرده است. این سازمان در جریان مبارزات خویش، همیشه در کنار کارگران، زحمتکشان و اقشار تهیدست بوده است تا حقوق ابتدایی و آزادی آنها از بند ستم و استثمار، به دست آید. این نهاد همواره در کنار نیروهایی بوده است که برای صلح، ترقی، پیشرفت و کاهش استثمار، مبارزه کرده‌اند.

فعالان سندیکایی و پیش‌کسوتان اتحادیه‌ای کشور به دنبال آن هستند که کارگران، کارکنان و سایر مزدبگیران و روشنفکران کشور، به چه نوع اتحادیه یا سندیکا، انجمن و نهادی احتیاج دارند؟ از چه چیزهایی باید دست کشید و در مقابل از چه چیزهایی باید پشتیبانی کرد؟ چه تفاوت‌هایی در نظریه‌های اقتصاد حاضر جهان با نظریه‌های اقتصادی - سیاسی دوران تأسیس و ابتدای فعالیت اتحادیه‌های صنفی وجود دارد؟

ده سال اخیر به روشنی نشان داده است که گرایش طبیعی و منطقی گروه‌های حاکم و حامیان جهانی آنها به سوی تداوم حاکمیت به هر قیمت ممکن است. آنها خواستار مشروعی و قانونی جلوه دادن این حاکمیت هستند. تازمانی حاکمیت‌های استبدادی و پوشالی، استمرار دارند که توده‌های میلیونی زحمتکشان و گروه‌های محکوم و تهیدست به هر وسیله‌ی ممکن از عرصه‌ی اعمال قدرت و نهادهای قدرت، دور بمانند. عدم حضور زحمتکشان و نهادهای مدافع منافع در این عرصه‌ها، بخشی از ایدئولوژی حاکمیت است. به همین دلیل، حاکمان کشور با هم‌دستی امپریالیسم اطلاعاتی تلاش می‌کنند با استفاده از هر وسیله‌ی ممکن و به بهانه‌های مختلف، مانع حضور زحمتکشان و تهیدستان در سازمان‌های اجتماعی و صحنه عمل سیاسی شوند.

تجربه، کار و فعالیت اتحادیه‌های کارگری کشورهای با مردمان فقیر و تهیدست که بر ستم و استبداد تاخته‌اند، نشان می‌دهد تنها براساس شرایط مادی

– اقتصادی و عینی زندگی کارگران، کارکنان و تهیدستان است که آنها می‌توانند در یک سازمان سراسری گردهم آیند. از این رو، چنین سازمانی اقدام به مبارزه برای بهبود شرایط کار، زندگی و آزادی از فقر می‌کند.

در وضعیت کنونی کارگران، کارکنان و مزدبگیران کشور، دچار پراکندگی هستند و پیوندی ارگانیک و محسوس با پایه طبقاتی خود ندارند. از یک سو، وحدت و انسجام اتحادیه‌های صنفی و دیگر نهادهای اجتماعی مزدبگیران در یک نهاد سراسری معتبر، از سوی دیگر هم‌سوئی آنها در قالب یک جریان سیاسی با احزاب و نیروهای دموکراتیک و ترقیخواه مدعی دفاع از حقوق و منافع کارگران و سایر زحمتکشان، جزو وظایف اولویت‌دار در مبارزات سازمان‌های صنفی، اتحادیه‌ای، روشنفکری و نهادهای اجتماعی زنان و جوانان کشورمان است.

امروزه این پرسش مطرح می‌شود که دامنه‌ی خواسته‌های یک سازمان اتحادیه‌ای (سندیکایی) یا یک نهاد اجتماعی متعلق به کارگران و سایر مزدبگیران تا چه اندازه‌ای است؟ آیا دایره‌ی فعالیت اتحادیه‌های مزدبگیران تنها محدود به حقوق و بهبود شرایط کار، امنیت کار، افزایش دستمزد و حقوق، کاهش ساعت‌های کار، امنیت شغلی و بیمه‌های اجتماعی و حقوق بازنشستگی است یا امری فراتر از آن می‌باشد؟

در ابتدا باید گفت که کارگران، کارکنان و سایر مزدبگیران، تافته‌های جدا بافته‌ی جامعه نیستند. مزدبگیران جامعه افغانستان متاثر از روابط و مناسبات حاکم بر جامعه هستند. مطالبات مرتبط با تغییر جامعه و روابط حاکم بر آن با کلیه مزدبگیران کشور و نهادهای مربوط به آن‌ها پیوندی منطقی، عقلانی و عینی دارد. جدا انگاشتن این پیوندها، منطقی نمی‌باشد.

به همین دلیل، خواسته‌های اتحادیه‌های صنفی کارگران و کارکنان کشور تنها در دایره‌ی حقوق و بهبود شرایط کار، افزایش دستمزد، کاهش ساعت‌های کار، امنیت شغلی و سایر مسایل اختصاصی مربوط به کار و تولید قرار نمی‌گیرد بلکه

فرا تر از آن است و متوجه مطالبات اقتصادی - اجتماعی کُل مزدبگیران و سایر متحدان اصلی آنها است.

معتقدم که اتحادیه‌های صنفی در اثر مبارزات پیگیر، قانونی، رسمی و مسالمت‌آمیز خویش، بدون کاربرد خشونت، نه تنها قادر به دفاع و حمایت از حقوق مزدبگیران، افزایش دستمزدها، تعمیم سیستم‌های عادلانه‌ی مترقی دستمزد و حقوق، به دست آوردن دستمزدهای متناسب با تورم، تأمین حق مساوی کار، بهبود شرایط کار، کاهش فقر و بیکاری و در نهایت بهبود و ارتقای سطح زندگی اجتماعی - اقتصادی کارگران و مزدگیران هستند، بلکه می‌توانند نقش مهمی در تحولات سیاسی - اقتصادی کشور و نظام سیاسی حاکم به سود زحمتکشان و آزادی و رهایی آنها، داشته باشند.

نباید سازمان‌های اجتماعی متعلق به کار و زحمت را به فراموش خانه‌ی تاریخ سپرد. در این سازمان‌ها، نیروی بالقوه‌ی زحمت‌کشان تبلور یافته است. دیری نمی‌پاید که آنها از بطن جامعه‌ی فقیرمان سر بر آورده و جایگاه شایسته‌ی خود را در روند تغییر و تکامل اجتماعی - اقتصاد یک‌کشور، به دست می‌آورند.

پی‌نویش‌ها

جدول اسامی اعضای هیئت رهبری و مسوولین شعبات مرکزی. ا.ص.ا. در سال ۱۳۶۶ تا ۱۳۷۱ خورشیدی

الف: رئیس و اعضای دارالانشای شورایم مرکزی اتحادیه‌های صنفی افغانستان.

- ۱- عبدالستار پردلی رئیس شورای مرکزی
 - ۲- احمدالله پویا معاون رئیس شورای مرکزی
 - ۳- احمدضیا سپهرصدیقی. منشی دارالانشای شورایم مرکزی
 - ۴- نفیسه پیکارگر منشی دارالانشای شورای مرکزی
 - ۵- طلاباز حبیبزی. -منشی دارالانشای شورای مرکزی
- یادداشت: (در سالهای مختلف سید ولی، سید مجتبی، دلدان‌نریوال، نورالله، محترم هاشم زحمت، حضرت همگر، محمد کبیرکارگر و عبدالواسع کارگر هم مدتی در رهبری این سازمان توظیف گردیده بودند).

ب: روئسای شعبات، دستگاه ی شورایمرکزی

- ۱- شعبه تشکیلات مرکزی: سپاهی، عزیز ساغری، نجیب آریا و محمد حکیم.
- ۲- شعبه اقتصاد و تولید: اسلام الدین اندیش، خواجه محمدعلم، محمدامین و محمدنسیم.
- ۳- شعبه روابط بین المللی عبید الله عابدی.
- ۴- شعبه حفاظت کار: عبدالصیر یوسفی، محمدامین و عبدالحمید وهاب.
- ۵- شعبه تبلیغ و ترویج: عبدالشیر سنگر، محمدآصف عسکر یار.
- ۶- شعبه مالی: محمداسماعیل اکبری.
- ۷- شعبه اداری: محمدالله کشتمان، محمد نجیب، اسد الله نورزاد.
- ۸- شعبه تفتیش مرکزی: غلام علی رهیش، عبدالقیوم.
- ۹- شعبه اسناد و ارتباط محمداحسان سعید، شمس الدین..
- ۱۰- شعبه ورزش: محمدآصف عسکر یار، محمد ظاهر کارگر.
- ۱۱- شعبه دفاع خودی: عبدالجبار مجر- تیموری.
- ۱۲- مسوول کمیسیون زنان کارگر، بانو رقیبه و بانو زینب...

ج: مسوولین واحدهای دومی شورای مرکزی

- ۱- مسوول خانه های فرهنگی: محمد عمر ننگیار، محمد حنیف،
- ۲- مدیر مسوول جریده کار: همایون مجید، محمد عزیز، عبدالرشیدآشتی،
- ۳- مسوول بخش برنامه کارگر رادیو: بشیر احمد و فریده اعظیم کریمی.
- ۴- مسوول مرکز تربیه یی سندیکایی:...
- ۵- مسوول لابراتوار تحقیقاتی نورمهای حفاظت کار: فریده اسعد.
- ۶- مسوول امریت مهمان خانه آمو: عبدالجبار مجر،
- ۷- مسوول ترانسپورت باری امکا: بسم الله کارگر،
- ۸- مسوول دستگاه البسه دوزی امکا: ..عین الدین.
- ۹- مسوول شرکت تجارتنی قافله: عبدالطیف صدری،
- ۱۰- مسوول شرکت ساختمانی خورشید: اسلام الدین اندیش.
- ۱۱- مسوول تاسیسات ورزشی، عبدالظاهر کارگر
- ۱۲- مسوول دفاع خودی: عبدالجبار مجر- تیموری

د: روئسای شوراهای ولایتی، ولایات بزرگ

عبدالواسع کارگر، محمد شریف رزمان، محمود کارگر، سماع کارگر و انجنیر محمدامین (شورای شهر کابل)،

عبدالجبار مجر تیموری... (شورای ولایتی پروان).
 محمد صدیق کارگر،... (شورای ولایتی بغلان).
 عبدالجبار، محمد امین و محمد یاسین، (شورای ولایتی کندز).
 محمد حفیظ (شورای ولایتی تخار).
 محمد حکیم قربانی، سلیم کارگر، محمد کبیر کارگر، محمد یونس سعادات، (شورای ولایتی بلخ).
 بدل بای (شورای ولایتی جوزجان).
 صدرالدین کارگر، (شورای ولایتی هرات).
 محترم ناله، شورای ولایتی فراه).
 فاروق دهقانزاده، قریب الدین کارگر، (شورای ولایتی ننگرهار).
 حاجی شرف الدین شورای ولایتی قندهار.

شهرت سکرتر جنرالهای شورای مرکزی امکا، که در دومین کنگره مورخ ۱۳۶۹ "امکا" برگزیده شدند و تا (۱۹۹۱)، رهبری شورای مرکزی امکا را به عهده داشتند:

کاندید اکادمیسین پوهاند فقیر محمد زمري - رئیس شورای مرکزی "امکا"، (قبل از محترم فقیر محمد زمري، محترم عبدالستار پردلی رئیس شورای مرکزی "امکا" بود).

احمد ضیا سپهر صدیقی، سکرتر جنرال شورای مرکزی اتحادیه های مسلکی کارکنان تجارت و ترانسپورت افغانستان،

طلا باز حبیب زی سکرتر جنرال شورای مرکزی اتحادیه های مسلکی کارکنان علوم و فرهنگ افغانستان،

انجنیر امین الله سکرتر جنرال شورای مرکزی اتحادیه های مسلکی کارکنان امور ساختمانی افغانستان،

عبدالجبار مجر تیموری سکرتر جنرال شورای مرکزی اتحادیه های مسلکی کارکنان خدمات عامه افغانستان،

عبدالواسع کارگر سکرتر جنرال اتحادیه های مسلکی کارکنان نساجی و بافنده گی افغانستان،

انجنیر محمد امین سکرتر جنرال اتحادیه های مسلکی کارکنان معادن و صنایع افغانستان،
 دوکتور... سکرتر جنرال اتحادیه های مسلکی کارکنان امور صحی افغانستان.

جدول شهرت برخی از فعالین سندیکایی، که در پیشبرد فعالیت‌های اتحادیه‌ای و نهضت جوان کارگری کشور سهم شایسته‌ای طی سه دهه اخیر داشته‌اند.
(جدول زیر را کادرها و فعالین اتحادیه‌یی و هواداران نهضت کارگری کشور تکمیل نمایند تا در چاپ دوم لیست مکمل نشر گردد.)

- احمد الله پویا کادر رهبری شورای مرکزی ا.ص.ا،
احمد ضیا سپهر صدیقی، کادر رهبری شورای مرکزی، ا.ص.ا،
- احمد خان رهین، کادر رهبری شورای مرکزی، ا.ص.ا،
امین کارگر، کادر سندیکایی، کارگر جنگلک،
اسلام الدین اندیش، کادر حرفه‌یی، ا.ص.ا،
اسماعیل اکبری، کادر حرفه‌یی، ا.ص.ا،
- احسان سعید، کادر حرفه‌یی، ا.ص.ا،
امیرالدین، کادر، حرفه‌یی، ا.ص.ا،
احمدشاه صدیقی، فعال اتحادیه صنفی (مسوول ا.ص. بیمه افغان)،
احسان الله شیردل، فعال اتحادیه صنفی (مسوول ا.ص. ریاست عمومی ترویج زراعت.
عباس دهاتی رئیس اتحادیه صنفی وزارت زراعت. امین الله، کادر رهبری شورای مرکزی
ا.ص.ا،
اسدالله نورزاد، کادر، حرفه‌یی، ا.ص.ا،
بلبل شاه جلال - پوهاند، فعال اتحادیه صنفی افغانستان،
بدل بای، کارگر، فعال اتحادیه‌یی - جوزجان،
بسم الله کارگر، فعال اتحادیه‌یی،
شرف الدین، کادر، حرفه‌یی، ا.ص.ا، (رئیس شورای ولایتی ا.ص. قندهار)،
غلام فاروق دهقانزاده، کادر، حرفه‌یی، ا.ص.ا، (رئیس شورای ا.ص. ولایتی ننگرهار)،
محمد کبیر کارگر، کادر سندیکایی، رئیس شورای ولایتی ا.ص. بلخ،
محمد یونس سعادت، کادر سندیکایی، رئیس شورای ولایتی ا.ص. بلخ،
قریب الدین کارگر، کادر سندیکایی، شورای ولایتی ا.ص. ننگرهار،
عبدالجبار مجر، کادر سندیکایی، رئیس شورای ولایتی پروان،
سمع کارگر، کادر سندیکایی، (شورای شهر کابل ا.ص.)،
همایون ضیا، کادر سندیکایی، (شورای شهر کابل ا.ص.)،
غلام محمد، کادر اتحادیه صنفی، (رئیس اتحادیه وزارت مالیه)،

خواجه محمد نعیم صدیقی کادر اتحادیه صنفی، مطبعه صکوک،
 عبدالوکیل کادر اتحادیه صنفی، (رئیس اتحادیه صنفی وزارت تجارت)،
 محمد کبیر، کادر اتحادیه صنفی، (رئیس اتحادیه صنفی اطاق های تجارت)،
 محمد تقی کارگر، کادر اتحادیه صنفی، (رئیس اتحادیه صنفی مطبعه اردو)،
 محمد جان کارگر؛ کادر اتحادیه های صنفی، (کارشناس عرصه مخابرات و عضو
 شورای مرکزی امکا)،
 پوهاند فقیر محمد زمري، کادر رهبری سندیکاهاى کارگری (رئیس شورای مرکزی امکا)،
 محمد الله کشتمان، کادر سندیکایی، (رئیس اداری ا.ص.ا.)،
 سحرگل کادر اتحادیه های صنفی، (رئیس اتحادیه های صنفی وزارت مالیه)،
 عباس دهاتی، کادر اتحادیه های صنفی، (رئیس اتحادیه صنفی وزارت زراعت و اصلاحات
 ارضی)،
 عبدالصبور قادری، کادر اتحادیه های صنفی، رئیس اتحادیه صنفی وزارت زراعت و
 اصلاحات ارضی)،
 تاج محمد، کادر سندیکایی، (کارشناس شعبه ورزش ا.ص.ا.)،
 خواجه عبدالصبور، کادر اتحادیه های صنفی، (رئیس اتحادیه های صنفی دافغانستان
 بانک)،
 عظیم الدین، کادر سندیکایی، (معاون شورای مرکزی اتحادیه های مسلکی تجارت و
 ترانسپورت افغانستان)،
 غمشریک کادرد اتحادیه بی، کارشناس اتحادیه های تجارت و ترانسپورت،
 حسن کل وفا کارگر، کادر اتحادیه های صنفی،
 عبدالجبار، کادر حرفه بی ا. ص.ا، (رئیس شورای ولایتی کندز ا.ص.ا.)،
 شیر علی معاون اتحادیه ترانسپورت و تجارت.
 صبور قادری رئیس اتحادیه وزارت زراعت یا کشاورزی.
 احسان الله شیر زاد، رئیس اتحادیه ریاست عمومی ترویج.
 رستم کارگر از ولسوالی سربی کابل. و وکیل در پارلمان
 عظیم شهبال نوایی. و شیرنگ، آصف عسکریار، ننگیال، صمدی، بسمالله، نذیر احمد،
 نسیم، صادق بکتاز، عابدی، صالح رستمی، حنیف، فرید سیاه وهش.
 همچنین بانوان فعال عبارتند از نفیسه پیکارگر، نسیمه بره کی، رقیبه، زینب، جمیله شیرزی،
 جمیله رستمی، عاصمه اتمر، سهیلا، فریده اعظیم کریمی.

اعضای هیئت رئیسه شورای مرکزی "امکا" که در کنگره سوم (حوت ۱۳۸۷) برگزیده شده‌اند

- ۱- محترم محمد ظاهر رئیس شورای مرکزی امکا،
- ۲- انجنیر احمد خان رهین، معاون شورای مرکزی امکا،
- ۳- انجنیر عبدالشکور، منشی دارالانشای شورای مرکزی امکا،
- ۴- محمد آصف عسکریار، منشی دارالانشای شورای مرکزی امکا،
- ۵- محمد اشرف صمدی، منشی دارالانشای شورای مرکزی امکا،
- ۶- عبدالستار پردلی، مشاور ارشد شورای مرکزی امکا،
- ۷- محمود پوپل، رئیس شعبه تشکیلات مرکزی امکا،
- ۸- محمد داوود شبرنگ، رئیس شعبه حقوق و اقتصاد شورای مرکزی امکا،
- ۹- محترمه نجیبه، کارمند وزارت ترانسپورت،
- ۱۰- عظیم الدین محب، رئیس شورای شهر کابل امکا،
- ۱۱- عبدالرزاق حکیمی امر بخش عواید امکا،
- ۱۲- محترم صوفی ظاهر یکی از پیشکسوتان جنبش کارگری،
- ۱۳- خلیل الله پوپل، کارمند وزارت معادن و صنایع،
- ۱۴- جانگل کارگر، سابق عضو پارلمان افغانستان،
- ۱۵- غوث بشری، معین وزارت کار،
- ۱۶- عبدالکریم شفق، رئیس شورای ولایتی فراه امکا،
- ۱۷- شهباز یادگاری، رئیس شورای ولایتی تخار امکا،
- ۱۹- محمد عثمان، رئیس شورای ولایتی سمنکان امکا،
- ۲۰- غلام صدیق کارگر، رئیس شورای ولایتی بغلان امکا،
- ۲۱- بدل بای، کارگر سابقه دار ولایت جوزجان،
- ۲۲- غلام علی بریال، رئیس شورای ولایتی هلمند امکا،
- ۲۳- سردار محمد، رئیس شورای ولایتی ننگرهار امکا،
- ۲۴- محمد حسن، رئیس اتحادیه کارکنان کود و برق مزار شریف،
- ۲۵- محترمه گلالی کارمند شرکت تولید ادویه هوخست.

فصل هفتم

افغانستان در مسیر ایجاد کارخانه‌های تولیدی

ظهور کارگران صنعتی در افغانستان

تحقیق و ارزیابی در مورد ظهور "طبقه‌ی" کارگر و رشد بورژوازی ملی در افغانستان، یکی از ضروری‌ترین کارها در جنبش دموکراتیک افغانستان است که باید به صورت مفصل به آن پرداخت. به صورت مختصر در اینجا می‌توان گفت که نتایج ارزیابی‌های پژوهشگران نشان می‌دهد آغاز شکل‌گیری بورژوازی ملی از نظر فکری در سال‌های ۱۸۶۳-۱۸۷۸ یعنی زمان امیر شیرعلی خان است. نشانه‌های آن در برنامه‌ی اصلاحاتی آن زمان در چارچوب مجموعه‌ای از نوآوری‌های تجددگرایانه مانند تأسیس نشریه‌ی «شمس النهار» در ۱۶ صفحه، چاپ تکت پستی، تأسیس اداره‌های پست و مخابرات، ایجاد چاپ‌خانه‌ی لیتوگرافی، ایجاد دستگاه مونوفکتور تولید وسایل جنگی (کارخانه‌های توپ‌ریزی، کارخانه‌ی تفنگ و باروت‌سازی)، توسعه‌ی امور اقتصادی - فرهنگی و پیشه‌وری، امور ساختمانی و راه‌سازی، ایجاد تسهیلات تجاری، اصلاحات مالیاتی و غیره، دیده می‌شود.

در سال‌های ۱۸۸۰-۱۹۰۱ یعنی حاکمیت عبدالرحمن خان، توجه بیشتری به تولید وسایل جنگی صورت گرفت. از این‌رو، کارخانه‌های اسلحه‌سازی، تولید بوت عسکری و ضرب سکه ایجاد شدند. امیر عبدالرحمن خان تلاش فراوانی کرد تا ذخیره‌ی مهمات جنگی دولت را برای یک میلیون سرباز در بخش دولتی آماده سازد. (از این‌رو، تمام حقوق‌بگیران دولت یک ماه حقوق خود را در سال برای خریداری اسلحه می‌دادند. به زودی در سال ۱۸۸۶ دولت با استخدام یک فرانسوی به نام شورم کریتسگر، نخستین کارخانه‌ی جنگی افغانستان را که با نیروی بخار کار می‌کرد، از اروپا خریداری نمود و همچنین دستگاهی به نام «ماشین‌خانه» را در کابل ایجاد کرد. در این کارخانه ۴۰۰۰ کارگر دائمی مشغول کار بودند. تولید سالانه‌ی آن، ۱۰۴ توپ، ۵۲۰۰ تفنگ و دیگر ابزار نظامی بود. (توپ جلوی دنباله پر صحرا، توپ قاطری کوه، توپ بزرگ استحکام و قلعه، توپ غرابین «ماشیندار»، تفنگ نوع هنری مارتین، تفنگ نوع ۳۰۳ بور، تفنگ بغل پر، تفنگ دوازده تکه، تفنگ پنج تکه جاغوردار، تفنگ دوميله شکاری، کِرچ، برچه، حربه، خنجر، کارد، چاقو، باروت، کارتوس، خول برنجی، پتاقی، ... و غیره. این کارخانه تولیدات دستی هم داشت که عبارتند از: لباس نظامی، خیمه، بیرق، بوت و موزه، دستکش و کلاه، دوربین، وسایل ورزشی و غیره).

کارخانه دارای بخش‌های صنعتی متعددی بود: آهنگری، نجاری، سراجی، حلبی‌سازی، فلزکاری، زرگری، مسگری، گداز، مسکوک‌سازی، گلپت‌کاری، سیم‌دوزی، صندوق‌سازی، بیت‌بافی، گل‌سازی، حکاکی، ارابه‌سازی، چاپ‌خانه‌ی لیتوگرافی، جوراب‌بافی، دندان‌سازی، سترنجی‌بافی، قالین‌بافی، کاشی‌سازی، حجاری، نقشه‌کشی، چدن‌ریزی، شیشه‌سازی، چرم‌گری، اسپریت‌کشی، سوهان‌سازی و غیره». (افغانستان در مسیر تاریخ، میر غلام محمد غبار، ص ۶۴۶) به دلیل اختناق و استبداد عبدالرحمن خان، نظریات تجددطلبانه و پیشرو از همان ابتدا خفه می‌شدند و جلوی رشد بورژوازی ملی به صورت ذهنی و نظر

عینی گرفته می‌شد. با وجود این که بیشتر کارگران مؤسسات و دستگاه‌های صنعتی تولیدی و پیشه‌وری در چارچوب نظام عسکری فعال بودند، ولی می‌توان از ظهور اولین جوانه‌های کارگران صنعتی صحبت نمود.

در سال‌های ۱۹۰۱-۱۹۱۹ که زمان سلطنت امیر حبیب‌اله خان است، توجه خاصی به توسعه و گسترش تولیدات صنعتی و رشد صنایع نشد. در این دوران، با وجود مساعد بودن شرایط برای تقویت بورژوازی ملی و فراهم بودن امکانات لازم برای رشد و توسعه‌ی صنعت و تجارت در دست دولت، تنها یک کارخانه‌ی تولید برق در جبل‌السراج (۸۰ کیلومتری شهر کابل) با ظرفیت ۱۵۰۰ کیلووات، احداث گردید.

باید یادآوری نمود که «در سال ۱۹۰۹، برای اولین بار ماشین از شرکت دم‌لر بمبئی خریداری و در کابل به کار گرفته شد. همچنین ۵۷ کارگر از کابل به بمبئی اعزام شدند تا کارهای فنی موتور، ساختن بادی، سیت، رنگ‌مالی، آهنگری و رانندگی را بیاموزند و خودشان در بازگشت، شاگردانی را تربیت نمایند.» (افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۷۰۴)

هم‌زمان با جنبش استقلال ۱۹۱۹، تعداد کارگران عرصه‌ی صنعت به تناسب نیروی کار یعنی جمعیت فعال اقتصادی کشور بسیار اندک بود. این تعداد، نزدیک به چند هزار نفر برآورد می‌شد. کارگران به دلیل نازل بودن سطح آگاهی و نبود تشکیلات کارگری نتوانستند نقش مشخص و مستقلی در جنبش استقلال کشور داشته باشند.

اطلاعات دقیقی درباره‌ی تشکیلات سیاسی معتقد به اندیشه‌های کارگری و تعداد روشنفکران آگاه و معتقد به جهان‌بینی علمی آن روزگار و سهم در بسیج جنبش کارگران و سایر زحمتکشان علیه‌ی استعمار و امپریالیسم، وجود ندارد. شواهدی در دست است که نشان می‌دهد عناصر معتقد به مارکسیسم به نوعی در جنبش استقلال افغانستان حضور داشتند.

نویسنده‌ی کتاب «چند سند و مقاله در مورد اوضاع اقتصادی - سیاسی و اجتماعی افغانستان» در این باره می‌نویسد:

«حقایق بر آنست که هزاران نفر از مسلمانان هندی به رسم احتجاج علیه سیاست استعماری انگلیس به منظور یافتن زمینه‌های مساعد فعالیت انقلابی، جهت آزاد ساختن هندوستان، به افغانستان و ترکمنستان مهاجرت می‌کنند. در این زمان فعالیت‌های انقلابی بلشویک‌های ترکستان به اوج اعتلای خود رسیده بود و با لغو قراردادهای اسارت‌آور امپریالیستی دولت تزاری از جانب اتحاد شوروی، تبدیل به مطمئن‌ترین تکیه‌گاه جنبش‌های آزادی‌بخش ملی و نیروهای ضد امپریالیستی به ویژه امپریالیسم انگلیس شده بود. تعداد زیادی از این مهاجرین به کمونیست‌های وفاداری تبدیل می‌شوند و برای تحقق آرمان‌های خود، طرح فعالیت‌های سازمانی و نظامی را در میان مهاجران هندی، ترکستان و افغانستان می‌ریزند. آنها حتی در سال ۱۹۲۴ خواهان ایجاد یک مرکز تبلیغاتی در مزارشریف می‌شوند که از سوی دولت افغانستان پذیرفته نمی‌شود. در این زمان کمونیست‌های ایرانی و ترکی به تناسب نیروهایشان نقش خود را در جنبش‌های ملی و دموکراتیک بازی می‌کردند و از جانب دیگر تمایل روشنفکران مترقی افغانستان به جنبش کشورهای همجوار و تبادل اطلاعات و تجارب و یک سلسله کارهای مشترک نمی‌توانست در ترویج مارکسیسم در افغانستان بی‌تأثیر باشد».

در سال ۱۹۳۲، بانک ملی تأسیس می‌گردد که در بخش خصوصی فعالیت می‌کند. این بانک برخی عرصه‌های صنعت را در انحصار خود قرار می‌دهد. نخستین دستاورد اینک بانک، تأسیس شرکت نساجی افغان بود. در سال ۱۹۳۶، اولین کارخانه‌ی بزرگ نساجی توسط دولت در جبل السراج ساخته شد که ظرفیت تولیدی ۵،۰ میلیون متر پارچه را در سال داشت و در مجموع ۱۵٪ تقاضای داخلی را تأمین می‌کرد. در سال ۱۹۴۱، کارخانه‌ی نساجی پلخمیری با ظرفیت تولید سالانه ۱۰ میلیون متر پارچه فعالیت خود را شروع کرد. با ظهور کارخانه‌های

نساجی، زمینه‌های عینی برای رشد کمی و کیفی کارگران صنعتی افغانستان پدید آمد.

دوران سلطنت محمد ظاهر شاه، دوران گسترش صنعت و هم‌پای آن رشد کارگران صنعتی افغانستان است. این دوران را می‌توان به دو قسمت تقسیم کرد: قبل از جنگ جهانی دوم و پس از جنگ جهانی دوم. در زمان قبل از جنگ جهانی دوم، کارخانه‌های زیر در بخش صنعت، ایجاد شدند:

- کارخانه‌ی قند بغلان؛
 - کارخانه‌ی روغن نباتی و صابون‌سازی قندوز؛
 - شرکت پشمینه‌بافی قندهار؛
 - کارخانه‌ی برق پلخمری، برق حرارتی بغلان، کارخانه‌ی برق آبی چک وردک. بیشتر این کارخانه‌ها با کمک کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری ایجاد شدند ولی با پیش آمدن جنگ جهانی دوم، رشد صنعت افغانستان دچار وقفه گردید. بعد از جنگ جهانی دوم، ده‌ها کارخانه و دستگاه تولیدی در عرصه‌ی صنعت و سایر عرصه‌ها ایجاد شدند. به عنوان نمونه می‌توان از کارخانه‌های ذیل نام برد:
 - کارخانه‌ی سمنت جبل السراج؛
 - کارخانه‌ی برق سروبی؛
 - کارخانه‌ی نساجی گلپهار؛
 - کارخانه‌ی سمنت دهنه غوری؛
 - کارخانه‌ی پشمینه‌بافی کابل؛
 - شرکت میوه‌ی قندهار؛
 - کارخانه‌ی برق نغلو، کارخانه‌های کود [شیمیایی] و برق مزار شریف و
- بعد از نیمه‌ی قرن بیستم، در نتیجه‌ی اقدامات سلطنت، تغییرات مشخصی در ساختار اجتماعی - اقتصادی کشور پدید آمد. با طرح و اجرای برنامه‌های

پنج ساله‌ی توسعه‌ی اقتصادی - اجتماعی، مناسبات تولیدی دچار تغییرات نسبی شد. گرچه تدابیر اتخاذ شده از جانب حکومت‌های وقت تا حدودی در جهت رشد مناسبات بورژوازی حرکت می‌کرد، ولی محدودیت آن در چارچوب اقتصاد مختلط رهبری شده، بیشتر به تقویت بخش دولتی و سرمایه‌گذاری دولتی، می‌انجامید.

احداث پروژه‌های ساختمانی و سرمایه‌گذاری دولتی با استفاده از منابع داخلی و خارجی در بخش‌های صنعتی، ساختمانی و کشاورزی، بستر اجتماعی - اقتصادی را برای ظهور طبقه‌ی کارگر فراهم نمود و باعث رشد کمی کارگران شد. ایجاد پروژه‌ی آبیاری وادی ننگرهار، پروژه‌ی آبیاری بند سرده غزنی، ایجاد دستگاه تولید برق نغلو، سربند و کارخانه‌ی تولید برق ننگرهار، ایجاد دستگاه تولید برق خانه آباد، گام‌های سازنده‌ای بودند که در جهت اصلاحات کشاورزی و تولید انرژی برق، برداشته شدند.

ایجاد کارخانه‌های تولید برق و انرژی زمینه‌های رشد صنایع ماشینی را فراهم آورد و به دنبال آن ساختمان سیلوی مرکز (کابل) و پلخمری با کمک شوروی تکمیل گشته و راه‌اندازی شد. ایجاد کارخانه‌های نساجی پلخمری، نساجی گلپهار، تأسیسات شرکت سپین زرکندز، کارخانه‌های سمنت غوری و جبل السراج، کارخانه‌ی ابزارسازی جنگلک، کارخانه‌ی میوه‌ی قندهار، کارگاه‌های بزرگ ترمیم موتور در هرات، مزار، کابل، کندهار، کارخانه‌ی خانه‌سازی و کارخانه‌ی برکت‌سازی، بیانگر رشد نسبی صنایع ماشینی در این مرحله بود.

در سال ۱۹۶۳ میلادی، ۵۰۰۰۰ تن از کارگران دارای تخصص در پروژه‌های مهم ساختمانی مشغول کار بودند. در همین سال، تعداد کارگران صنعتی، ساختمانی و حمل نقل به ۱۸۰ هزار نفر می‌رسید. گرچه این رقم در ترکیب طبقاتی کشور به تناسب سایر طبقات و اقشار اجتماعی اندک بود، ولی بابت تاثیر و نقش آن در تحولات عمومی کشور، دارای اهمیت ویژه‌ای بود.

اگر سهم‌گیری و حضور فعال کارگران در اقتصاد ملی و فرایند تحولات اجتماعی - اقتصادی کشور و سیر رشد آن نتواند فرضیه‌ی «نبود طبقه‌ی کارگر» را در شکل‌گیری تحولات انقلابی آن زمان نفی نماید، ولی می‌تواند این فرضیه را زیر سوال قرار دهد که چه افزایش کمی طبقه‌ی کارگر و ظهور مراکز کارگری، مسایل جدید اجتماعی را در مناسبات تولیدی بین کارگران و کارفرمایان در عرصه‌های اقتصادی و حقوقی به میان آورد. (چگونگی ساختاری اجتماعی جامعه افغانستان در نوشته‌ی جداگانه در کتاب اقتصاد فقر توضیح گردیده است)

ظهور نهادها و حلقه‌های چپ از جمله تأسیس حزب دموکراتیک خلق افغانستان و سازمان "دموکراتیک نوین افغانستان" تحول بزرگی در جنبش دموکراتیک افغانستان و نهضت جوان کارگری کشور است. در اثر مبارزات مستمر مردم و تأثیرات روزافزون تحولات منطقه‌ای و جهانی به نفع دموکراسی و انکشاف اقتصادی - اجتماعی، قانون اساسی جدیدی در سال ۱۹۶۴ تصویب و اجرایی گردید. برای نخستین بار برخی از آزادی‌های دموکراتیک مانند آزادی بیان، تأسیس احزاب سیاسی، سازمان‌های اجتماعی و اتحایه‌های صنفی در آن دیده می‌شد. با استفاده از مفاد این قانون اساسی، حزب دموکراتیک خلق افغانستان به عنوان نماینده‌ی بخشی از جنبش چپ دموکراتیک و مترقی جامعه‌ی افغانستان و داشتن ادعای پیشگام بودن «طبقه‌ی کارگر» و سایر اقشار و طبقات زحمتکش کشور، ظهور یافت. در جنوری ۱۹۶۴ کنگره‌ای برای تأسیس حزب در کابل برگزار شد و این حزب به صورت رسمی وارد عرصه‌ی سیاست شد.

در آستانه‌ی تأسیس حزب دموکراتیک خلق افغانستان، شیوه‌ی تولید فنودالی - قبیله‌ای "شیوه‌ی تولید آسیایی" بر جامعه افغانستان حاکم بود. میزان رشد صنایع دولتی و خصوصی تا بدان حد نرسیده بود که زمینه‌ی تشکیل طبقه‌ی کارگر را فراهم سازد. کارگران، کارمندان و سایر زحمتکشان در چارچوب مناسبات حاکم فنودالی - قبیله‌ای عمل می‌کردند. فقدان تشکیلات منظم کارگری و نقش کم

مناسبات بورژوازی به ویژه بورژوازی تولیدی - به ادعای حزب دموکراتیک خلق افغانستان مبنی بر «پیشآهنگ طبقه‌ی کارگر» - نمی‌توانست سرشت ارگانیک طبقاتی بدهد. به بیان دیگر، زمینه‌های عینی برای کسب خصلت کارگری در بستر شیوه‌ی تولید فئودالی - قبیله‌ای برای حزب در مرحله‌ی تکوین آن وجود نداشت. حزب می‌خواست تنها در چوکات روابط بین‌المللی و جهانی از خصلت کارگری برخوردار شود.

حزب دموکراتیک خلق افغانستان به عنوان یک سازمان پویا در سخت‌ترین مرحله از تاریخ کشور ما زیسته و از ظهور تافروپاشی راه دشواری را پیموده است. حزب در طول حیات خود حضور بالقوه و بالفعلی در وضعیت سیاسی کشور داشته است. از آنجا که حزب در کانون رویدادها و حوادث جامعه‌ی افغانستان قرار داشته است، ضرورت دارد تا اندیشه، روش، سیاست و عملکرد آن در مراحل مختلف حیاتش، ارزیابی شود. هدف ما در این نوشتار، بررسی تمام مسأله‌ی مربوط به زندگی و فروپاشی حزب دموکراتیک خلق افغانستان نیست. بنابراین نگاه مختصری تأثیر حزب دموکراتیک افغانستان بر نهضت جوان کارگری کشور داریم.

حزب دموکراتیک خلق افغانستان در ۲۰ سال زندگی و فعالیت اپوزیسیونی خود، تأثیرات عمیق دگرگون‌کننده و انقلابی بر جامعه‌ی افغانستان بر جای گذاشت که تا زمان حاضر هم مشهود است. حزب دموکراتیک خلق افغانستان با وجود اشتباهات، لغزش‌ها، چپ‌روی‌ها و راست‌روی‌ها، وظایف خود در پیشگام بودن زحمتکشان را بدوش گرفت و برای رهایی تهیدستان از شر انواع ستم و ظلم مبارزه نمود و در این راه هزینه بسیاری پرداخت.

حزب دموکراتیک خلق افغانستان، کار عمیق روشنگرانه‌ای در جامعه‌ی افغانستان انجام داد. حزب در بالا بردن سطح آگاهی اجتماعی کارگران و سایر زحمتکشان، آگاه‌سازی انقلابی، تجهیز مبارزان انقلابی به جهان‌بینی علمی و تقویت عنصر معنویت انقلابی در آنها، نقش موثر و مثبتی را ایفا نمود. حزب،

ظرفیت‌های قابل توجهی را جهت دگرگون ساختن جامعه به سود انسان زحمتکش عرضه نمود که خود الگویی برای از سرگیری مبارزات دادخواهانه، ساماندهی اندیشه‌ی نوین و نقاد انقلابی و نوسازی جنبش چپ کشور است.

مرام‌نامه‌ی حزب دموکراتیک خلق افغانستان به عنوان اساسی‌ترین سند سیاسی و فکری آن، در شماره‌های ۱ و ۲ جریده خلق (آوریل ۱۹۶۶) نشر و سپس در ۶ شماره جریده‌ی خلق و ۹۶ شماره‌ی جریده پرچم به صورت گسترده بازتاب یافت. حزب بر مبنای این سند، با بیان ریشه‌های اصلی فقر و تباهی، بی‌عدالتی و عقب ماندگی شدید جامعه و افشای مناسبات ظالمانه و استبدادی نظام فئودالی، نیمه فئودالی و مناسبات قبیله‌ای و استثمار بیرحمانه‌ی دهقانان و دیگر زحمتکشان، یک کار تاریخی انجام داد.

حزب دموکراتیک خلق افغانستان در ابتدای حیات خویش (اپوزیسیونی) با توسل به خشونت و اقدامات ماجراجویانه، اغواگری انقلابی‌نما، اقدامات قهرآمیز و غیرقانونی از جمله کودتا ناسازگار بود. حزب اعتقاد داشت اهداف خود را به خاطر دفاع از آزادی، دموکراسی، استقلال، رشد و ترقی جامعه، زدودن استثمار، تأمین عدالت اجتماعی و رفع فقر و سیاه‌روزی زحمتکشان که برای مرحله‌ی معینی از تکامل تاریخی جامعه‌ی افغانی تدوین گردیده بود، با استفاده از امکانات قانونی، مسالمت‌آمیز و دموکراتیک تحقق بخشید. حزب در این راستا با توجه به شرایط عینی و ذهنی جامعه افغانستان و مقتضیات زمان در تمام عرصه‌های زندگی اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی کشور به کار انقلابی پرداخت. (شرح مفصل این مبحث، نوشتار جداگانه‌ای را می‌طلبد)

حزب دموکراتیک خلق در سال‌هایی که فعالیت اپوزیسیونی را اختیار کرده بود بیش از ۲۰۰۰ تظاهرات، اعتصاب، و گردهمایی را سازماندهی نمود و از مطالبات بر حق کارگران نه تنها حمایت و پشتیبانی نمود بلکه در تفکیک، تنظیم و بالا کشیدن این مطالبات سهیم بود. حمایت از مطالبات و تقاضاهای عادلانه‌ی

کارگران، جزو وظایف دایمی حزب محسوب می‌شد.

حزب با سازمان دادن گردهمایی‌ها، تظاهرات و راهپیمایی‌های کارگری نه تنها خواسته‌های معین صنفی و مسلکی کارگران را مطرح می‌کرد بلکه در شکل کارگران برای تحقق مطالبات صنفی‌شان نیز سهم موثری داشت.

مطالبات کارگران در آن زمان عبارت بودند از:

افزایش عادلانه‌ی دستمزدها، بهبود شرایط ایمنی کار، مرخصی‌های سالانه، کاهش ساعات کار، انتقال رایگان تا محل کار، جلوگیری از اخراج‌های غیر قانونی، ایجاد بیمه‌های اجتماعی و سلامت، دریافت مواد ضروری اولیه از طریق کوپن، ایجاد و به رسمیت شناختن اتحادیه‌های کارگری، صندوق‌های تعاونی و به رسمیت شناختن اول ماه می‌روز همبستگی جهانی طبقه‌ی کارگر.

اوج جنبش اعتصابی کشور در سال‌های ۱۹۶۸-۱۹۶۹ بود. کارگران جوان در مؤسسات بزرگ صنعتی، ساختمانی، حمل و نقل، معدنی و تفحصاتی به صورت آگاهانه به جنبش اعتصابی می‌پیوستند. کارگران کارخانه‌های جنگلک، نساجی گلپهار، مجتمع کانال ننگرهار، سپین زر کندوز، میوه‌ی قندهار، سمنت غوری، تأسیسات راه‌سازی و حمل و نقل پلخمری، دستگاه‌ها و تأسیسات نفت و گاز شمال (مزارشریف و شبرغان) در این جنبش اعتصابی، سهم فعالی داشتند و در به بدست آوردن حقوق صنفی خویش به پیروزی‌هایی هم دست یافتند.

سلطان‌علی کشتمند در کتاب «یادداشت‌های سیاسی و رویدادهای تاریخی -

خاطرات شخصی» خویش می‌نویسد:

«لوتیس دوپری تاریخ‌دان معروف امریکایی، جدول نمونه‌واری از برخی تظاهرات و اعتصابات انتخاب شده را که تنها در ماه‌های آوریل، می و جون ۱۹۶۸ انجام شده است در اثرش به نام «افغانستان» (ص ۶۲۰) ارائه کرده است. بر این اساس، جدول تصویر زیرینی ترسیم می‌گردد:

در ماه آوریل:

- اعتصاب کارگران شرکت ساختمانی کوهسار؛
 - اعتصاب شاگردان در ولایت نیمروز علیه جزاهای غیر عادلانه.
- در ماه می:

- اعتصاب کارگران کارخانه‌های جنگلک؛
- اعتصاب و گردهمایی کارگران چاپخانه‌ی دولتی؛
- اعتصاب رانندگان اتوبوس‌ها و ماشین‌های باربری دولتی در کابل؛
- گردهمایی اعتصابی کارگران کارخانه‌های نساجی و دوچرخه‌سازی پلچرخی در حومه‌ی کابل؛

- اعتصاب کارگران و کارمندان پشمینه بافی قندهار؛
- گردهمایی اعتصابی کارگران کارخانه‌ی برق غوری در پلخمری؛
- اعتصاب کارگران کارخانه‌ی نساجی پلخمری؛
- گردهمایی اعتصابی کارگران نفت و گاز شمال؛
- راهپیمایی کارگران شبرغان بسوی کابل (که از کوتل سالنگ عقب گشتند)؛
- اعتصاب یونت قیرریزی شاهراه پلخمری - شبرغان؛
- تظاهرات و اعتصاب ۲۰۰۰ تن از شاگردان مکاتب عالی که از ورود به دانشگاه کابل بازداشته شده بودند؛

- اعتصاب در موسسه تکنالوجی (فناوری)؛
 - اعتصابات و گردهمایی‌هایی در تخنیک ثانوی کابل، در مکتب نرسنگ و
- در لیسه‌ی تربیت معلم؛
- در ماه جون:

- اعتصاب و گردهمایی‌های کارگران و کارمندان کارخانه‌ی پخته سپین زر کندز؛
- گردهمایی اعتصابی در چاپخانه‌ی معارف کابل؛

- گردهمایی‌ها و اعتصابات کارگران کارخانه‌ی نساجی گلپهار؛
- اعتصاب کارگران در جبل السراج؛
- دومین اعتصاب کارگران سیمان غوری؛
- برخورد اعتصابی معدنچی‌های معدن طلای نورآیه در ولایت تخار؛
- گردهمایی‌های اعتصابی کارگران کارخانه‌ی حجاری و نجاری نهر درسن کابل؛
- دومین اعتصاب کارخانه‌ی نساجی پلخمیری؛
- اعتصاب کارگران کارخانه‌ی میوه قندهار؛
- اعتصاب کارگران حلاجی پخته در حضرت امام و در سپین زر کندز؛
- گردهمایی‌های اعتصابی کارگران بندری با شرکت دهقانان در شیرخان بندر ولایت کندز؛

- گردهمایی‌ها و اعتصابات کارخانه‌های جنگلک در کابل.»

راهپیمایی بیش از ۳۵۰ کارگر و کارمند آگاه تأسیسات نفت و گاز شمال که به «راهپیمایی ظفرآفرین کارگران» معروف گردیده است رویداد نادری در نهضت کارگری کشور می‌باشد. این کارگران از شهر شبرغان ولایت جوزجان تا شهر مزار ولایت بلخ و سپس تا شهر پلخمیری ولایت بغلان، فاصله بیش از ۳۰۰ کیلومتر را، پیاده پیمودند. خواست‌های عمده‌ی کارگران افزایش دستمزد، تهیه‌ی محل مناسب برای رهایش، تدوین و اجرای لایحه‌ی ترفیع و بازنشستگی و تأسیس اتحادیه‌ی کارگری بود. این راهپیمایی مورد حمایت تمام مراکز کارگری و نیروهای دموکراتیک و پیشرو کشور قرار گرفت و به خاطر نقش آن در بیداری کارگران و کارمندان و تشکل بعدی آنها، در نهضت جوان کارگری کشور از اهمیتی ویژه برخوردار است.

ظهور جریان چپ افراطی مائوئیستی که در تقابل با اندیشه‌ها و اهداف راهبردی حزب دموکراتیک خلق افغانستان شکل گرفته بود، زمینه‌های جدایی در نهضت کارگری کشور را فراهم نمود.

کارگران کارخانه‌های جنگلک در ۱۱ ثور ۱۳۴۷ (۱ می ۱۹۶۸) همایشی برای تجلیل از روز همبستگی جهانی کارگران برگزار کردند. همچنین برای رسمیت یافتن اتحادیه‌ی کارگری و افزایش دستمزد، اعتصاب نمودند. سپس کارگران کارخانه‌ی حجاری و نجاری شهر کابل به این اعتصاب پیوستند. گروه‌های مائوئیستی که در سازمانی به نام «دموکراتیک نوین» اعلام موجودیت کرده بودند، رهبری این اعتصاب را بدست گرفتند و از آن برای تبلیغ اندیشه‌های خود استفاده کردند. در ۴۲ جوزای ۱۳۴۷، پلیس به این اعتصاب حمله کرد و تعدادی از فعالان کارگری و برخی از رهبران سازمان «دموکراتیک نوین» را دستگیر و زندانی نمود.

در رویدادهای آغازین پس از ۷ ثور ۱۳۵۷، تعداد کارگران مشغول به کار در کارخانه‌ها و کارگاه‌های تولیدی کشور به ۲۰۰ هزار نفر می‌رسید. براساس گزارش ۲ قوس ۱۳۶۴ روزنامه‌ی «حقیقت انقلاب ثور»، در نتیجه‌ی اقدامات دولت‌های وقت، تعداد کارگران در بخش‌های تولیدی (دولتی و خصوصی) در سال ۱۹۸۰ بیش از ۴۲۰ هزار نفر و تعداد کشاورزان فعال در عرصه‌ی کشاورزی ۵،۳ میلیون نفر بوده است.

تأسیس اتحادیه‌های صنفی افغانستان رویداد مهمی در نهضت جوان کارگری کشور بود. تا پیش از تأسیس این نهاد، کارگران، کارمندان کارخانه‌ها، کارگاه‌ها و اداره‌های کشور برای دفاع از حقوق صنفی خود اتحادیه‌های کارگری و مسلکی را ایجاد کرده بودند که اولین هسته‌های آن در وجود صندوق‌های تعاونی پدیدار گشت. در ۲۴ می ۱۹۸۰ و با اقدامات حزب- دولت، نخستین کنگره‌ی معلمان برگزار شد و اتحادیه‌ی معلمان تأسیس گردید. به دنبال آن، اتحادیه‌ی کارمندان پزشکی در ۱۶ جون ۱۹۸۰ ایجاد شد. همچنین کنگره‌ی سراسری کوپراتیف‌های کشاورزی در ۱۱ دسامبر ۱۹۸۰ برگزار شد. ۷ مارچ ۱۹۸۱ تاریخ برگزاری نخستین کنگره‌ی اتحادیه‌های صنفی افغانستان در شهر کابل است. هدف اصلی از برگزاری این کنگره، سازماندهی کلیه کارگران و کارمندان نهادهای تولیدی خصوصی و تولیدی در یک

سازمان اجتماعی بود. گرچه این نهاد اجتماعی در ظاهر از استقلال عمل برخوردار بود ولی متاثر از حزب دموکراتیک خلق بود و در کنار آن حزب، فعالیت می‌کرد.

حضور فعال کارگران و کارکنان در تحولات اجتماعی - اقتصادی کشور، مسائل و مطالبات جدیدی را در مناسبات تولیدی بین طبقه‌های کارگران، کارمندان و کارفرمایان در عرصه‌های اقتصادی، حقوقی و فرهنگی، پدید آورد.

اتحادیه‌های صنفی افغانستان با وجود محدودیت‌هایی که داشت از همان روزهای ابتدای تاسیس خود به دنبال طرح، تدوین و تصویب قانونی پیشرفته‌ای برای کار بود تا حق برابر کار، حمایت از حقوق کارگران و کارکنان، توسعه‌ی نظام‌های پیشرفته‌ی دستمزد و حقوق، تأمین اجتماعی برای بالا رفتن سطح زندگی اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی کارگران و کارمندان (بخش‌های دولتی، خصوصی و کوپراتیفی)، تأمین شرایط ایمنی و فنی محیط کار، افزایش مستمر مهارت کارگران و رعایت اسناد قانونی در پرتوی آن، تأمین گردد.

گفتنی است که شورای وزیران جمهوری دموکراتیک افغانستان، پیوسته در برابر این خواست عادلانه کارگران و کارمندان کشور موانعی را ایجاد می‌کرد و با شیوه‌های دیوان‌سالارانه‌ای، سبب تعلل در تصویب «قانون کار جمهوری افغانستان» می‌شد. با وجود این، در نتیجه‌ی مبارزات مستمر کارگران و سازمان‌های مدافع حقوق کار از جمله سازمان بین‌المللی کار) و فدراسیون جهانی کارگران، «قانون کار جمهوری دموکراتیک افغانستان» در ۱۳۶۶/۳/۱۲ به تصویب رسید.

این قانون با فرمان شماره‌ی ۱۰۳ «هیأت رئیسه‌ی شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان» اجرایی شد. قانون کار جمهوری دموکراتیک افغانستان با همکاری نمایندگان کارگران و کارکنان نهادهای تولیدی و اداری کشور طراحی و تدوین گردیده بود و یکی از دستاوردهای بزرگ نهضت کارگری در دهه‌ی هشتاد به حساب می‌آید. (درباره‌ی محتوای این قانون و میزان مطابقت آن با منافع کارگران، جداگانه بحث خواهیم نمود)

معادن زغال سنگ افغانستان در اختیار جنگ سالاران و باندهای مافیایی

معادن کشور به منبع بزرگ درآمد جنگ سالاران و حکمرانان محلی تبدیل شده است. سالانه دهها کارگر معادن زغال سنگ کشور در اثر انفجار گازها، حوادث ناشی از کار، کمبود تجهیزات فنی، عدم مراعات شرایط ایمنی کار و امراض ناشی از کار، زندگی خود را از دست می دهند. به دلیل غارت، تخریب، استهلاک، کمبود تجهیزات فنی و فقدان وسایل ایمنی فیزیکی براساس استانداردهای ایمنی کار، استخراج زغال سنگ از معادن افغانستان، مجاز نمی باشد.

با توجه به نقشی که صنایع تولیدی و معادن در توسعه‌ی زیرساخت مادی نظام تولیدی و اجتماعی کشور دارد، باید به صورت دقیق و کارشناسانه به این مسأله پرداخت. هدف این نوشتار، تحلیل و ارزیابی بخش صنایع تولیدی و معادن کشور به عنوان زیربنای اقتصاد کشور نیست بلکه هدف آن انعکاس وضعیت نامطلوب و خطرناک معادن زغال سنگ کشور است. این معادن به دست فرماندهان جهادی و باندهای مافیایی تاراج می گردند. در اثر استخراج غیر فنی زغال سنگ، جان صدها کارگر محکوم به کار طاقت فرسا در آنجا، در معرض خطر قرار دارد. همچنین آسیب‌هایی بر معادن زغال سنگ وارد شده است و تأسیسات فنی باقیمانده نیز به در آستانه نابود شدن هستند.

در جریان رویدادهای چند سال گذشته، صنایع تولیدی، معادن و انرژی کشور دچار خرابی گسترده‌ای شدند و تا به حال درباره‌ی بازسازی و تجهیز فنی آن‌ها اقدامی جدی صورت نگرفته است. همچنان شاهد بهره‌برداری حداکثری از بیشتر تأسیسات تولیدی و معادن از جمله معادن زغال سنگ، بدون اجازه‌ی رسمی و نظارت دولت، هستیم.

ارقامی رسمی و دقیق درباره‌ی تولید سنگ‌های قیمتی، سایر مواد معدنی و چگونگی تولید آنها وجود ندارد. اداره‌های دولتی نیز نمی‌توانند تصویر روشنی از

وضعیت موجود تأسیسات تولیدی و معادن کشور به مردم بدهند. با وجود این، براساس گزارش‌های تکان‌دهنده‌ای که به وسیله‌ی منابع کارگری داخل کشور می‌رسد، وضعیت ناگوار است.

بر اساس گزارش‌های رسمی دولت افغانستان در زمینه‌ی سنگ‌های جامد که شامل زغال سنگ، مواد سنگی، سنگ‌های دارای ابعاد، منرالهای صنعتی، سنگهای نیمه قیمتی و مقدار فلزات، نزدیک به ۱ درصد تولید ناخالص داخلی را شامل می‌شوند. (تولیدات غیر رسمی، به مراتب بیش از این است) سهم اندک معادن در تولید ناخالص داخلی کشور بیانگر حذف این بخش از برنامه‌های اقتصادی و بازسازی کشور و عدم توجه دولت به آن است.

معادن زغال سنگ صفحات شمال در نواحی اشپشته ولایت بغلان، روی دوآب، کرکر، دودکش، آهن دره نه‌رین، دره صوف ولایت سمنگان و برخی ولسوالی‌های ولایت تخار است. از میان این معادن بزرگ به جز معدن زغال سنگ کرکر ولایت بغلان که به ظاهر زیر نظر دولت است، سایر معادن در اختیار فرماندهان مسلح و باندهای مافیایی قرار دارد. تولید این معادن به فروش رفته و درآمد آن در اختیار این غاصبان قرار می‌گیرد.

گزارش‌های منتشر شده در مطبوعات جهانی از جمله در سایت اینترنتی بی بی سی خبر از آن می‌دهد که معادن زغال سنگ افغانستان - که بخش عمده‌ای از آن در صفحات شمال کشور است - جزو پرخطرترین معادن هستند. سالانه صدها نفر در جریان کار در این معادن و بر اثر انفجار گازها و ریزش تونل‌ها، جان خود را از دست می‌دهند. برای ارایی تصویر روشنی از چگونگی وضعیت معادن زغال سنگ کشور، به صورت خلاصه، نگاهی به وضعیت کنونی معادن زغال سنگ کرکر ولایت بغلان و دره صوف ولایت سمنگان می‌اندازیم.

معدن کرکر: بزرگترین معدن زغال سنگ کشور است که روزانه بیش از ۱۲۰ تَن زغال سنگ از آن استخراج می‌گردد. این معدن در سال ۱۹۳۹ و در نواحی ولایت

بغلان کشف شد. این معدن ۴ کیلومتر در داخل کوه قرار گرفته و عمق آن به ۷۵۰ متر می‌رسد و دارای ۱۲ رگه زغال سنگ است. این معدن از نظر موقعیت، کیفیت و مقدار تولید، ارزش اقتصادی بالایی دارد.

در سال‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۶۰، بر اثر دو انفجار جداگانه، ۱۴۰ کارگر این معادن جان خود را از دست دادند. در دهه‌ی هشتاد قرن گذشته، با تجهیز معدن به وسایل و تجهیزات جدید فنی، سازمان‌دهی کار و رعایت مقررات و استانداردهای ایمنی کار و با وجود اینکه کمبودها و دشواری‌های زیادی درباره‌ی تولید و استخراج وجود داشت، به صورت نسبی از خطرات کاسته شده بود. باید یادآوری نمود که اتحادیه‌ی صنفی کارگران معدن زغال سنگ کرکر و شورای مرکزی اتحادیه‌های صنفی افغانستان برای بهبود شرایط کار و تحقق مطالبات و پیشنهادهای کارگران، پیوسته به دنبال جلب توجه مسئولان دولت بودند. دولت‌های وقت نیز به اندازه‌ی توان مالی و اداری خود، اقدام به حل مشکلات و تحقق مطالبات کارگران می‌کردند. (نویسنده چندین بار به داخل این معدن رفته از کار استخراج زغال سنگ بازدید نموده و در مورد رفع خطرات ایمنی کار و مشکلات تکنیک ایمنی پیشنهاد‌های به حکومت وقت ارایه داشته است)

در سال ۱۹۹۲، بعد از فروپاشی دولت جمهوری افغانستان و انتقال قدرت به احزاب اسلامی جهادی و از برکت دولت اسلامی افغانستان، دستگاه‌ها، تجهیزات فنی و دارایی‌های این معدن به دست جنگ‌سالاران و باندهای مافیایی تاراج گردید.

به دلیل غارت، تخریب، استهلاک و کمبود تجهیزات فنی و نبود وسایل ایمنی فیزیکی استاندارد برای کار، استخراج زغال سنگ از معادن افغانستان مجاز نیست، ولی استخراج زغال از این معادن، همچنان بدون وقفه ادامه دارد. کارگران مجبور هستند تا با استفاده از ابزار و وسایل ابتدایی و فرسوده - که سال‌ها پیش از جمهوری چک وارد شده بودند - و پذیرش خطرات جانی ناشی از انفجار گازها

و ریزش تونل‌های معدن (به دلیل نبود استاندارد فنی پایه‌های استحکامی)، زغال سنگ را استخراج کنند.

وقوع حوادث ناگوار در این معدن رو به افزایش است. سالانه ۱۰ تا ۱۲ حادثه به صورت رسمی ثبت می‌گردد. (تعداد حوادث روی داده در این معدن بیش از آمار ثبت شده رسمی است) این معدن هر روزه شاهد مجروح شدن یا از دست رفتن زندگی کارگران در اثر حوادث ناشی از کار، عدم مراعات شرایط ایمنی کار، نبود وسایل ایمنی فیزیکی یا امراض ناشی از آن است. در این معدن کارگران به هنگام خاموش کردن آتش تونل‌های معدن، در اثر استنشاق گازهای خطرناک دچار مسمومیت گشته و داروهای فوری - ضروری در اختیار آنها قرار نمی‌گیرد.

وضع در معدن زغال سنگ دره صوف ولایت سمنگان بدتر از معدن زغال سنگ کرکر است. کارگران معدن زغال سنگ دره صوف می‌گویند که «هر سال ده‌ها نفر به هنگام کار در معادن مختلف این ناحیه، جان خود را از دست می‌دهند». این تلفات انسانی، معادن زغال سنگ افغانستان را تبدیل به یکی از پرخطرترین معادن جهان کرده است. کارگران با استفاده از ابزار خیلی ابتدایی و غیر حرفه‌ای، باید زغال سنگ را استخراج کنند. بهره‌برداری از این معدن به صورت ناعادلانه و ظالمانه جریان دارد. فرماندهان جهادی و باندهای مسلح مافیا، بیشترین سود را از فروش تولیدات معدن به دست می‌آورند. کارگران با دستمزد حاصل از فروش نیروی کار، به سختی می‌توانند نیروی کار از دست رفته‌ی خویش را جبران کنند. داد و ستد جنگ‌سالاران و حاکمان محلی بدین گونه است که سهم کارگران در ازای استخراج پنج کامیون زغال سنگ از معدن، تنها یک کامیون است و بقیه مواد استخراج شده در اختیار فرماندهان جهادی و حاکمان محلی قرار می‌گیرد. کسانی که بیشترین ضربه را از تولید زغال سنگ این معدن می‌خورند، مردم شمال و برخی کارخانه‌ها هستند. یکی از کارگران با سابقه‌ی این معدن می‌گوید که «در زمستان، معادن زغال سنگ دره صوف مورد دستبرد قرار می‌گیرد. در تابستان هم

در اثر گرما آتش سوزی روی می دهد. هر روز که می گذرد مردم فقیرتر گشته، فرماندهان ثروتمندتر می شوند و معادن به نابودی نزدیک تر می گردند.»

باید گفت که حفاظت و بهره برداری مؤثر اقتصادی از منابع اقتصادی به ویژه دارای های عمومی، جزو اساسی ترین مسائل اقتصادی در تمام جوامع و سیستم های اقتصادی است. براساس ماده ۹ قانون اساسی دولت جمهوری اسلامی افغانستان، حفاظت و استفاده درست از معادن و سایر منابع زیرزمینی، وظیفه ای اساسی دولت است. دولت باید برای حفاظت و اداره ای املاک و دارایی های خود و شیوه ای استفاده درست از منابع طبیعی و سایر دارایی های عمومی، به تنظیم قوانین و مقررات پردازد. افسوس که دولت در حال حاضر به بیشتر منابع اقتصادی کشور دسترسی ندارد و مردم به جای دولت در این باره نگران هستند. در حال حاضر، علاوه بر زغال سنگ، استخراج سایر سنگ های قیمتی و نیمه قیمتی و سنگ های زینتی (لاجورد) زیر نظر دولت نیست و درآمدهای آن نیز به دولت نمی رسد.

مسأله ای مالکیت بر وسایل تولیدی و منابع طبیعی و اقتصادی، بنیادی ترین مسأله در توسعه و تأمین عدالت اجتماعی است، زیرا نقش مهمی در بهره کشی از انسان و تمام نابرابری های اجتماعی - اقتصادی دارد. به باور نویسنده تا زمانی که تمام ثروت های اجتماعی و منابع اساسی اقتصادی از جمله منابع طبیعی و زیر زمینی در اختیار تمام جامعه قرار نگیرد، نمی توان از توسعه ای همه جانبه و عدالت اجتماعی سخن گفت. روشن است که دولت و نظام حاکم بر کشور، کارآیی اقتصادی در راستای توسعه، رفاه و بهبود شرایط زندگی کارگران و زحمتکشان را ندارد. بنابراین نمی توان از این نظام ناسالم، انتظار توسعه و رشد اقتصادی و بازسازی کشور را داشت.

طرح فشرده‌ی بحث

افغانستان با وجود نیروی کار مستعد، استعدادهای طبیعی، منابع زیرزمینی شناسایی شده و موقعیت جغرافیایی اش، در صورت برقراری صلح و امنیت پایدار در کشور و حاکمیت واقعی مردم می‌تواند با سرعت به سوی آبادی و توسعه حرکت نموده و آسایش خاطر ساکنانش را فراهم آورد.

افغانستان بابت داشتن ثروت، کشوری ثروتمند است زیرا دارای منابع قابل توجهی از سنگ‌های جامد، قیمتی (زمرد، یاقوت کبود، یاقوت سرخ، توپاز، ...)، سنگ‌های تزئینی (لاجورد)، طلا، گاز طبیعی، زغال سنگ، ذخایر معدنی و منابع زیر زمینی از جمله نفت است. بر اساس گزارش رسمی منتشر شده از سوی وزارت معادن و صنایع جمهوری اسلامی افغانستان (طبق تحقیقات جیولوژی کشور امریکا)، تاکنون کشف بیش از ۳۰۰ نوع معدن با ظواهر معدنی آن ارزیابی و تثبیت گردیده است. تا زمان حال، تجاوز و مداخله استعمارگران، سلطه نظام‌های ارتجاعی - استبدادی و ساختارهای عقب مانده‌ی اقتصادی - اجتماعی مانعی بر سر راه استفاده از این منابع سرشار طبیعی برای توسعه‌ی کشور و بهبود زندگی کارگران و زحمتکشان آن بوده است.

به باور بنده، استقرار یک نظام دموکراتیک و مترقی، مستقل و وندوست برای دستیابی به موارد ذیل ضروری است:

- توسعه اقتصادی و بشری؛

- تسلط، تثبیت مالکیت و نظارت دولت بر معادن و سایر منابع زیر زمینی؛

- تثبیت منابع معدنی، حفاظت، اداره و استفاده از آن و جلب سرمایه‌گذاری

در امور مربوط به آن؛

- توسعه زمین‌شناسی، کاوش، استخراج و بهره‌برداری مؤثر اقتصادی از منابع

طبیعی؛

- پیشگیری از حوادث ناگوار ضمن کار و کاهش انواع خسارات به خصوص انسانی، بکارگیری مقررات ایمنی کار و محیط زیست.

همچنین، انجام اقدامات و تدابیر ذیل به عنوان بخشی از ضرورت‌های کنونی کشور می‌تواند در توسعه بخش معادن و صنایع، بالا بردن سطح استخدام، رشد درآمدهای ملی و فراهم نمودن شرایط کار بهتر و بهبود زندگی کارگران و سایر زحمتکشان مؤثر واقع گردد:

- طراحی و تدوین سیاست و راهبرد جامع، مترقی و همه جانبه در بخش معادن و صنایع که در بردارنده‌ی توسعه و بهبود سطح زندگی مردم باشد. این سیاست باید در جهت ایجاد، بازسازی، و تحکیم زیرساخت مادی نظام تولیدی و اجتماعی کشور و تحقق مطالبات عادلانه‌ی و برخوردار از دورنمایی روشن در زمینه‌ی توسعه باشد؛

- تدوین و اجرای قوانین و مقررات دموکراتیک، مردمی و مترقی ویژه برای در اختیار قرار گرفتن معادن، منابع زیر زمینی، تأسیسات و دارایی‌های عمومی و استخراج معادن به دست دولت؛

- غیر نظامی ساختن کامل مناطقی که در آنها تأسیسات تولیدی قرار دارد یا به منظور احداث تأسیسات جدید، در آن‌ها سرمایه‌گذاری می‌شود. در این راستا باید پاکسازی این مناطق از مین، سرعت یابد.

- بخش معادن و صنایع به عنوان زیر بنای اقتصادی نیازمند حمایت جدی و مسئولانه دولت است. باید به این بخش توجه جدی صورت گیرد. تحول و توسعه ساختاری بخش معادن و صنایع به دلیل فقدان توانایی مادی، انسانی و کمبود سرمایه‌ی داخلی نیازمند جذب منابع خارجی و سرمایه‌گذاری خارجی است. بنابراین، توجه به سرمایه‌گذاری خارجی در اولویت قرار گیرد. همچنین برای توسعه‌ی اقتصاد ملی، باید به صورت تدریجی از اتکای به منابع خارجی کاسته شود و به صورت راهبردی منابع جایگزین داخلی به کارگرفته شود.

- بازسازی و ایجاد تأسیسات زیربنایی و حمل و نقل برای انتقال فرآورده‌های استخراج شده از معادن؛

- بالا بردن کارایی و توسعه‌ی مستعمر بخش معادن و صنایع با شرکت آگاهانه‌ی کارگران، مهندسان و تمام نیروهای عرصه‌ی اقتصاد در رهبری و سازمان‌دهی تولید و کار. باید در نظر داشت که وظیفه‌ی تمام نهادهای مدافع منافع زحمتکشان این است که با استفاده از تمام امکانات خویش در سازماندهی و آگاهی کارگران و کارمندان تلاش نمایند.

از این دید شرکت آگاهانه و فعال کارگران، انجینیران "مهندسان" و کادرهای عرصه‌ی اقتصاد در رهبری و اداره‌ی واحدهای تولیدی و خدماتی مربوط به بخش عمومی، تکیه‌گاهی برای رشد بعدی به سوی مناسبات عالی‌تر تولیدی خواهد بود.

- جلوگیری از کار اجباری یعنی کاری که بر خلاف رضایت شخصی و به صورت اجباری است؛

- عدم استخدام نوجوانان کمتر از ۱۸ سال. این افراد از نظر اقتصادی به آسانی قابل بهره‌کشی هستند و انجام کارهای سنگین، خطرات زیادی برای سلامت آنها دارد. همچنین کار سنگین مانع از آموزش آنها می‌گردد و بر رشد عقلی و اجتماعی‌شان آثار منفی به جای می‌گذارد؛

- با توجه به منافع ملی، امنیت ملی، حفظ سلامت، مصونیت اجتماعی و حفاظت محیط زیست، استخراج تمام سنگ‌های رادیواکتیوی (و سایر مواد)، غیر مجاز است و از استخراج (غیرفنی) آنها جلوگیری به عمل آید؛

- تأمین شرایط ایمنی کار و تولید، تثبیت و رعایت استانداردهای مهم حفاظت کار و ایمنی، حفظ بهداشت کارگران در مقابل بیماری‌های شغلی و کاهش حوادث ناشی از کار و تولید، جزو مسایل اساسی است. نباید این مسایل نادیده گرفته شود یا جزو مطالبات کارگران و کارمندان معادن و صنایع به حساب نیاید. باید با تمامی

امکانات در اختیار تلاش شود تا استانداردها و مقررات مهم حفاظت و ایمنی کار در تمام پروژه‌های معادن و صنایع کشور، اجرا و رعایت گردد.

افزایش قیمت کالاهای ضروری اولیه مردم

اگر قیمت مواد خوراکی مردم به همین صورت بماند، صدها هزار انسان از گرسنگی تلف می‌شوند. هر روزه قیمت مواد غذایی اولیه‌ی مردم افزایش می‌یابد. صدها میلیون انسان زحمتکش در سراسر جهان به مواد غذایی دسترسی ندارند. روزی نیست که هزاران انسان در اثر فقر و گرسنگی، جان خویش را از دست ندهند. مبارزه برای به دست آوردن یک وعده‌ی غذایی نان به ویژه در کشورهای پیرامونی، افزایش یافته است. بحران فاجعه بار و فزاینده‌ی مواد غذایی با تمام وجود، پدیدار گشته است.

بحران غذایی در زمانی رو به گسترش است که بسیاری از کشورها با بحران پیچیده‌تر افزایش بیکاری، تورم و گرانی مواجه هستند. در واقع، این بحران یادآور بحران سوم در جهان یعنی بحران مواد غذایی است. به عبارت دیگر، جهان با سه بحران مهم دست به گریبان است. بحران بازارهای مالی در آمریکا و به دنبال آن بحران بازارهای مالی جهان، بحران انرژی و بحران مواد غذایی.

واضح است که بحران قحطی و گرسنگی موجود پیامد جهانی‌گرایی قرن ۲۱ است و نسبت به بحران‌های پیشین دارای عمق بیشتری است. سازمان ملل متحد هشدار می‌دهد اگر جلوی گسترش قحطی و گرسنگی گرفته نشود این موضوع می‌تواند به بی‌ثباتی سیاسی دولت‌های جهان بیانجامد. انفجارهای اجتماعی در کشورهای پیرامون، آرامش زندگی کشورهای پیشرفته صنعتی را پریشان خواهد کرد. زمین لرزه‌های اجتماعی و طغیان گرسنگان و فقرا، دامن دنیای سرمایه‌داری را به آتش خواهد کشید.

وضع فاجعه‌آفرین حاضر که مولود سیاست‌های لجام‌گیسخته و سودجویانه‌ی

نظام سرمایه‌داری جهانی است، بار دیگر یک فاجعه‌ی عمیق انسانی را بر جهان ما تحمیل خواهد کرد. بانک جهانی نسبت به رشد بی‌رویه قیمت مواد غذایی در سطح جهان هشدار می‌دهد و ادامه این روند را موجب رشد تورم در کشورهای مختلف و گسترش فقر می‌داند. رئیس صندوق بین‌المللی پول در یک کنفرانس مطبوعاتی در پایان اجلاس مشترک بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول در واشنگتن بر این امر تأکید کرد که اگر قیمت مواد غذایی به همین گرانی بماند، ممکن است مردمان بسیاری از کشورها با عواقب وحشتناکی مواجه شوند. به نظر او، ممکن است صدها هزار نفر از گرسنگی بمیرند، کودکان دچار سوء تغذیه شده و به صورت محتمل تمام دستاوردهای کشورهای فقیر برای رشد اقتصادی، نابود گردد. در این صورت، خطر بی‌ثباتی سیاسی و دموکراسی پدید خواهد آمد.

دومینیک اشتراوس - کان، رئیس صندوق بین‌المللی پول درباره‌ی افزایش قیمت مواد غذایی در سراسر جهان هشدار داده است. به گفته‌ی او این امر، افزون بر داشتن پیامدهای اجتماعی - اقتصادی، روند پیشرفت دموکراسی را نیز به خطر می‌اندازد. آمارهای جدید نشان می‌دهد که از هر ۷ نفر جمعیت جهان یک نفر گرسنه می‌خوابد. اکنون در سطح جهان، ۸۵۰ میلیون نفر غذای کافی برای خوردن ندارند. به گفته‌ی رئیس بانک جهانی، در حال حاضر ۲ میلیارد نفر در سطح جهان با مشکلات ناشی از افزایش سریع بهای مواد غذایی و ۱۰۰ میلیون نفر در کشورهای فقیر با خطر قحطی و گرسنگی، روبه‌رو هستند. در سه سال گذشته قیمت، گندم و برنج نزدیک به ۲ برابر شده است. بانک جهانی درباره‌ی بروز ناآرامی‌های خشونت‌آمیز در ۳۳ کشور هشدار داده است. به همین دلیل، بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول از کشورهای ثروتمند خواسته‌اند تا برای کاستن از این بار گرانی که بر دوش کشورهای فقیر است، کمک مالی کنند. به گفته‌ی بانک جهانی در سه سال اخیر بهای مواد غذایی در سطح جهان نزدیک به ۳ برابر شده است. در نتیجه، کمبود و گرانی مواد غذایی، شورش و ناآرامی‌هایی را در برخی از

کشورهای فقیر جهان به همراه داشته است. همین اکنون نشانه‌هایی از نارضایتی گسترده‌ی مردم در سراسر جهان دیده می‌شود. گرانی مواد غذایی در چندین کشور موجب شورش شده است. در مصر ممکن است انقلاب گرسنگان شعله‌ور گردد. بر اساس گزارش بانک جهانی، ۳۰ میلیون نفر از جمعیت مصر مجبورند با ۱ یورو و ۳۰ سنت درآمد روزانه، زندگی کنند. مردم آن کشور در اعتراض به افزایش قیمت مواد غذایی و به نشانه‌ی «سوگواری برای آینده‌ی کشور»، روز یکشنبه ۵ می ۲۰۰، لباس سیاه پوشیدند. وضعیت دردیگر کشورهای آفریقایی بدتر است.

گرانی مواد غذایی در واقع برآیند چند عامل است:

اول - عدم تناسب تولید محصولات کشاورزی با رشد ۷۵ میلیونی جمعیت جهان در هر سال. به عبارتی نه تنها متناسب با رشد جمعیت، محصولات کشاورزی افزایش نمی‌یابد، بلکه بخش قابل توجهی از آن نیز در اثر آفات طبیعی و عوامل اجتماعی از بین می‌رود.

دوم - بحران انرژی

سوم - بحران مالی جهانی

به نظر بیشتر تحلیل‌گران اقتصادی، کمبود مواد غذایی و افزایش قیمت آن، یک بحران کوتاه مدت و گذرا نیست، بلکه مشکلی درازمدت خواهد بود.

براستاین بروگ وزیر اقتصاد آلمان می‌گوید:

«نمی‌توان این بحران را یک پدیده‌ی گذرا دانست، زیرا کمبود مواد غذایی این ظرفیت را دارد که به مشکل اساسی با ابعاد گسترده در زندگی کشورهای در حال توسعه و جهان سوم تبدیل گردد.»

سیاست‌های نهادهای مالی و تجارتی جهانی متعلق به نظام جهانی سرمایه‌داری به ویژه بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و سازمان تجارت جهانی عامل بحران غذایی هستند. ژاک دبو، مدیر صندوق بین‌المللی توسعه‌ی کشاورزی می‌گوید:

«سیاست‌های بانک جهانی برای ساختار اقتصادی کشورهای فقیر در چند سال اخیر باعث شده است تا ترتیباتی که پیش از این برای حمایت از کشاورزان برای کشورهای جهان سوم به خصوص افریقا ایجاد شده بود از میان برود. بانک جهانی اینک به اشتباه خود پی برده است و درصدد تغییر سیاست‌های خود در افریقا می‌باشد.»

بالا بودن قیمت نفت که موجب افزایش هزینه‌ی تمام شده‌ی محصولات کشاورزی گردیده است یکی از عوامل افزایش قیمت مواد غذایی و عامل بحران مواد غذایی است. بر اساس گزارش بانک جهانی، رشد قیمت مواد غذایی، موفقیت‌های اخیر جهانی برای کاهش فقر و سوء تغذیه را تهدید می‌کند. پیش‌بینی می‌شود در میان مدت، بحران غذایی ادامه پیدا کند. بر اساس گزارش بانک جهانی «در سه سال گذشته، قیمت گندم ۱۸۱ درصد و قیمت میانگین انواع مواد غذایی ۸۳ درصد رشد کرده است. انتظار می‌رود رشد قیمت غله و حبوبات در سال‌های بعدی افزایش یابد و پس از آن روند نزولی داشته باشد ولی قیمت غله در آینده نزدیک به سطح سال ۲۰۰۴ باز نخواهد گشت.»

در یک گزارش دیگر بانک جهانی آمده است که «روند صعودی قیمت مواد غذایی در سطح بین‌المللی ادامه دارد و در سال بعدی تشدید خواهد شد. قیمت گندم صادراتی آمریکا از هر تن ۳۷۵ دلار در جنوری سال ۲۰۰۸ به ۴۴۰ دلار در ماه مارچ همین سال افزایش پیدا کرده است و برنج صادراتی تایلند نیز از هر تن ۳۶۵ دلار به ۵۶۲ دلار رسیده است.»

افزایش تولید سوخت‌های زیست محیطی در افزایش قیمت مواد غذایی مؤثر بوده است. نگرانی‌ها درباره‌ی قیمت بالای نفت، امنیت انرژی و تغییرات اقلیمی، دولت‌ها را وادار به اتخاذ موضع فعالانه‌تری نسبت به تشویق در استفاده از سوخت‌های زیست محیطی نموده است.

افزایش جهانی قیمت مواد غذایی باعث رشد بالای نرخ تورم در بسیاری از کشورها شده است

عدم کنترل قیمت‌ها و افزایش سریع آن‌ها بیشترین فشار را بر مردم فقیر کشورهای عقب‌مانده اقتصادی، وارد کرده است. براساس برآورد بانک جهانی، افزایش سریع قیمت‌های مواد غذایی در جهان، روند مبارزه با فقر و گرسنگی را نزدیک به هفت سال به تعویق می‌اندازد. در سخنرانی ۱۴ آوریل ۲۰۰۸ بان کی مون - منشی عمومی سازمان ملل متحد - در نیویورک آمده است:

«رسیدگی و بررسی بحران غذایی در جهان یکی از اولویت‌های این سازمان است. ما نه تنها برای برخورد با این بحران و از بین بردن آن در سراسر جهان، باید راه حل فوری و کوتاه مدتی اتخاذ کنیم، بلکه باید قابلیت تولید طولانی مدت را در زنجیره محصولات غذایی افزایش دهیم.»

طراحی برنامه راهبردی و اتخاذ راه حل دراز مدت برای از بین بردن بحران ناشی از گرانی و کمبود مواد غذایی یکی از مسایل عمده در سیاست‌های اقتصادی کشورها است. بالا بردن سطح کشاورزی، بیش از همه نیازمند دستیابی به منابع، سرمایه‌گذاری و فناوری است. وجود فقر در مقیاس بزرگ، شورش‌های بزرگ اجتماعی را به دنبال خواهد داشت. موجی از شورش‌های بزرگ به دلیل افزایش قیمت غذا در مصر، کامرون، ساحل عاج، موریتانی و بیشتر کشورهای افریقایی شکل گرفته است. در حال حاضر، هائیتیدر دریای کارائیب و فیلیپین در جنوب غربی آسیا با شورش‌هایی مبتنی بر این دلیل، مواجه هستند. چیکوس دیوف - رییس عمومی سازمان کشاورزی و غذا در سازمان ملل متحد - پیش‌بینی می‌کند شورش‌های جدید ناشی از فقر در بسیاری از کشورهای آسیایی از جمله تولیدکنندگان غذا به وجود آید.

براساس آخرین پیش‌بینی بانک جهانی در سه سال آینده، ۱۰۰ میلیون نفر دیگر

به علت افزایش قیمت مواد غذایی در جهان، به جمع افراد دچار فقر شدید اضافه می‌شوند. به عبارت دیگر، نسبت افراد بسیار فقیر در جهان، رشد ۵ درصدی خواهد داشت. منابع بانک جهانی، ۵ عامل را برای افزایش شدید بهای مواد غذایی در جهان معرفی می‌کنند که مهم‌ترین آن تولید سوخت زیستی از حبوبات و افزایش بهای گازوئیلو کود است.

بر اساس گزارش (فائو)، ۳۷ کشور علاوه بر دست و پنجه نرم کردن با بحران غذایی شدید، گرفتار سیل، خشک‌سالی و سایر تغییرات اقلیمی نیز بوده‌اند. در ۲۰ کشور نیز جنگ‌های داخلی و جابه‌جایی بزرگ مردمی، جریان داشته و دارد (در افغانستان این جریان در حال گسترش است). همچنین با بالا رفتن درآمد، الگوی تغذیه نیز تغییر می‌کند. به عنوان مثال، به صورت معمول دارندگان درآمد بالا، گوشت بیشتری مصرف می‌کنند. در نتیجه، بخش زیادی از برخی محصولات کشاورزی صرف تغذیه دام‌ها می‌شود. در برخی از کشورها مانند آمریکا، افزایش بهای نفت سبب شده است تا کشاورزان آمریکایی به کشت محصولات روی بیاورند که قابلیت تولید سوخت دارد. باید در نظر داشت که از دید مردمان کشورهای فقیر، استفاده از محصولات برای تولید سوخت به مثابه جنایت علیه بشریت است.

منابع

۱. افغانستان در مسیر تاریخ، میر غلام محمد غبار؛
۲. اتحادیه ملی کارکنان افغانستان از ایجاد تا امروز، اداره نشرات و مطبوعات امکا، حمل ۱۳۹۰ خورشیدی؛
۳. قانون کار جمهوری افغانستان، جریده رسمی، شماره ۶۴۵، ۱۳۶۶؛
۴. مقررات تنظیم وظایف و فعالیت‌های شورای هماهنگی حفاظت کار و بهداشت شرایط کار مصوب شورای وزیران، شماره ۳۲۴، سال ۱۳۶۶؛
۵. یادداشت‌های سیاسی و رویدادهای تاریخی، سلطان‌علی کشتمند؛

۶. ظهور و زوال حزب دموکراتیک خلق افغانستان، دستگیر پنجشیری؛
۷. مصاحبه‌های ویژه با برخی از پیش‌کسوتان جنبش سندیکایی کشور؛
۸. انتشارات روزنامه پیام، ثور ۱۳۶۸، در رابطه به این موضوع؛
۹. نشریه‌ی آینده؛
۱۰. یادداشت‌های شخصی نویسنده.

جلد دوم

قسمت دوم

درنگی بر جنبش‌های کارگری جهان

فصل اول

مفهوم کارگر از پرویزن (غربال) دیدگاه‌های علمی

مقدمه

هر علم جدا از این که کدام بخش از جهان مادی را مورد مطالعه، پژوهش و بررسی قرار می‌دهد، قوانین مخصوص به خود را دارد. افزون بر آن، در کنار مجموعه‌ای از قوانین مربوطه، هر علم دارای مقوله‌هایی معین نیز هست. این مقوله‌ها کلی‌ترین مفاهیم گرهی‌اند که در جریان هر علم تدوین می‌شوند و همراه با قوانین مربوطه، بنیان آن علم را تشکیل می‌دهند. این مفاهیم کلی‌ترین ارتباطات، وجوه و جوانب پدیده‌ها و اشیا را بیان می‌کنند. در دایره‌ی هر علم، مقوله‌ها عام‌ترین و کلی‌ترین مفاهیم گرهی هستند. به عنوان نمونه، انرژی و اتم مقوله‌های علم فیزیک هستند یا سرمایه، پول، ارزش اضافی، کار، نیروی کار، عرضه، تقاضا، انباشت سرمایه و کالا، مقوله‌های علم اقتصاد می‌باشند. به همین صورت، عدالت، قانون، ستم و محاکم، مقوله‌های علم قضا هستند. هیچ‌یک از پژوهش‌گران، تحلیل‌گران و نظریه‌پردازان که در یک عرصه‌ی مشخص فعالیت دارند، بی‌نیاز از مقوله‌ها و

مفاهیم مربوط به آن عرصه نیستند. با مطالعه و تحلیل نظریه‌ها علمی فهمیده می‌شود که تمام آگاهی در جریان عمل به کمک مقوله‌ها و مفاهیم جمع‌آوری شده و به کمک آن‌ها بیان می‌شوند. مقوله‌ها ثابت و جامد نمی‌مانند و در طول تاریخ تکامل می‌یابند و طیف وسیعی را در بر می‌گیرند. به عنوان مثال، امروزه مقوله‌ی «کالا» محتوای بسیار غنی‌تر و عمیق‌تری نسبت به قرن نوزدهم دارد. از این منظر، بدون فهم دقیق و صحیح مقوله‌ها و مفاهیم مربوط به یک عرصه، تفکر علمی در آن عرصه ممکن نیست.

زندگی امروزی به روشنی نشان می‌دهد که فهم درست و دقیق مفاهیم برای پژوهش‌گران، تحلیل‌گران و به ویژه فعالان سیاسی جامعه‌ی روشنفکری افغانی دارای اهمیت ویژه‌ای است. گاهی مشاهده می‌شود که در بیشتر منازعات سیاسی میان روشنفکران، جدال بر سر معنا و مفهوم صحیح واژه‌ها است. بیشتر احزاب، حلقه‌ها و گروه‌هایی که در حال مبارزه با یکدیگر هستند، مدعی دفاع از ترقی، آزادی، دموکراسی و عدالت به ویژه از نوع اجتماعی هستند. ولی نفس مسأله در این جا است که افراد و گروه‌های مختلف دارای برداشت‌های متفاوتی از واژه‌هایی مانند آزادی، دموکراسی، عدالت اجتماعی، مبارزه طبقاتی، کارگر و سرمایه‌دار و غیره هستند. آنها تعبیر و تفسیر خاص خود را از این مفاهیم و مقوله‌ها دارند.

چنانچه به ملاحظه می‌رسد بیشتر اختلاف‌ها درباره‌ی مفاهیم و تعبیر مقوله‌ها، در عرصه‌ی مفاهیم سیاسی - اقتصادی به وجود می‌آید، زیرا یکی از دلایل بروز این اختلافات این است که مفاهیم سیاسی - اقتصادی به تعمیم‌پذیری و همگانی شدن تمایل دارند. این موضوع به طور محسوس در میان علوم سیاست، اقتصاد و تاریخ، مشهود است. به عنوان نمونه، درباره‌ی «قیام نظامی شور ۱۳۵۷» یا «رویداد شور ۱۳۵۷» می‌بینیم که علم تاریخ در پی فهم رویداد خاصی است، اما هدف یک تحلیل‌گر سیاسی یا اقتصادی از مطالعه‌ی چنین رویدادی، فهم ماهیت درونی آن است. همچنین برای یک تاریخ‌نگار، مطالعه خاص رویداد و نتایج آن

دارای ارزش فرعی است زیرا او بیشتر علاقه‌مند دیدن تمایزهای تاریخی رویداد، ویژگی اساسی رویداد و نیروهای محرکه در آن رویداد است. برای تحلیل‌گران سیاسی و اقتصادی بررسی فهم رویداد نه تنها لازم و ضروری است بلکه بررسی و تحلیل آن را تنها راه کشف حقایق سیاسی - اقتصادی و دستیابی به روابط و ضوابط روندهای درونی آن و نتایج بعدی می‌دانند.

افزون بر آن، دلیل دیگر بروز اختلاف‌ها این است که زبان مورد استفاده‌ی پژوهشگران سیاسی و اقتصادی با زبان سیاست‌مداران حرفه‌ای، متفاوت است. سیاست‌مداران به جلب حمایت سیاسی اهمیت می‌دهند و بیشتر زبانی را به کار می‌گیرند که تاثیرگذاری بیشتری داشته باشد. آن‌ها می‌خواهند با این زبان واقعیت‌ها را به صورت دگرگون بیان کنند. آنها با استفاده از زبانی مبهم (دو پهلو) به دنبال جلب حمایت سیاسی بیشتر هستند.

پس از توضیحات بالا، به صورت فشرده چند نکته را در اینجا مطرح می‌کنم:

اول

بحث را از مفهوم و ویژگی‌های چند مقوله‌ی اقتصادی آغاز می‌کنیم. شاهد هستیم که نیروهای جزم‌اندیش به دنبال تغییر قاعده‌مندی‌های پیشین اقتصادی - سیاسی شکل گرفته در فضای قرن نوزدهم نیستند تا برپایه واقعیت‌های امروزی آنها را، نوسازی، تعبیر و تفسیر کنند. آنها تلاش می‌کنند خود را واقع‌گرا و انقلابی نشان دهند در حالی که با برداشتهای جزم‌گرایانه از مفاهیم اقتصادی و سیاسی، در عمل موضع نولیبرالیزم را اتخاذ کرده‌اند. همچنین برخی از نیروهای جامعه افغانستان که خواهان تغییرات دموکراتیک و مترقی در کشور هستند، برخوردی مغشوش با برخی مقوله‌ها به ویژه «طبقه کارگر»، نقش و جایگاه آن در روند جنبش‌های اجتماعی - سیاسی دارند. همین برخورد سبب شده است که مؤلفه‌ها و صفت‌های ذهنی و دور از واقع، به این طبقه نسبت داده شود.

این موضوع بیشتر از آن جهت قابل توجه است که هر نوع برداشت جزئی، سطحی، ذهنی و سلیقه‌ای از این مقوله‌ها، دارای آثاری منفی در تعیین برنامه‌ها، تدوین راهبردها و تاکتیک‌های مبارزاتی و استخراج شعارهای روزآمد جهت اجرای فعالیت‌های اجتماعی-سیاسی، جذب و سازماندهی زحمت‌کشان در یک جنبش دموکراتیک، مترقی و عدالت‌خواهانه است.

به صورت معمول، وقتی در بین روشنفکران چپ و فعالان سیاسی خواهان تغییرات دموکراتیک در کشور، از «طبقه کارگر» یا «نیروی کار» و نقش آن در تولید مادی و معنوی جامعه سخن گفته می‌شود، با کسانی مواجه می‌شویم که تصور ذهنی و انتزاعی از این مفاهیم دارند. آنها این مقوله‌ها و مفاهیم را تنها در کارخانه‌های تولیدی و صنعتی یا معادن جستجو می‌کنند و تعداد کارگران را به تناسب دودکش‌های کارخانه‌ها و صوفهای معادن می‌سنجند. براساس چنین برآوردی، نقش و جایگاه کارگران در ترکیب اجتماعی کشور و سهم آنها را در فرآیند تولید اجتماعی و تولید خالص اجتماعی می‌بینند. آنها کارگر را به صورت مردی با اندام و بازوانی قوی، لباس کار چرکین آبی‌رنگ به تن و چکش به دست، در ذهن خود تصور می‌کنند و تنها کار جسمی را شایسته عنوان کارگر می‌دانند. به طور قطع، پیامد چنین شناخت نادرست از مفهوم این مقوله‌ها، جدا کردن اقشار وسیع زحمتکشان از طبقه کارگر و بی‌اهمیت جلوه دادن نقش آنها در تحولات آینده‌ی جامعه است.

فهم دقیق و شناخت درست و ویژگی‌های طبقه‌ی کارگر بر مبنای آموزه‌های جامعه‌شناسی علمی، ما را بدان سمت می‌برد تا نخست به مفهوم بنیادین کار، نیروی کار، سرمایه، انباشت سرمایه و کالا پردازیم. بدون فهم درست این مقوله‌ها نمی‌توان ویژگی‌های اساسی طبقه کارگر را شناخت.

کار

ما در این جا کار را به شکلی که به آن ویژگی انسانی می‌بخشد، در نظر می‌گیریم. بحث ما در این جا درباره‌ی نخستین اشکال غریزی کار نیست یعنی آنهایی که در سطح حیوانی قرار دارند. «کار قبل از هر چیز فرایندی است که میان انسان و طبیعت جریان دارد. فرایندی است که انسان از طریق آن و به وسیله‌ی اعمال خویش به سوخت و ساز میان خود و طبیعت، جامه‌ی عمل می‌پوشاند و آن را تنظیم و کنترل می‌کند.» (۱)

چنانچه در تعریف بالا دیده شد کار اولتر از همه پروسه‌ی است متداوم، میان انسان و طبیعت.

کار شرط طبیعی (سرشتی) و جاودانه حیات انسان است. عناصر بسیط فرایند کار عبارتند از: فعالیت هدفمند یعنی خود کار؛ موضوع کار یعنی شیئی که کار بر روی آن انجام می‌شود؛ ابزارهای آن کار.

فرایند کار فعالیتی هدفمند و معطوف به تولید ارزش استفاده است. به عبارت دیگر، فرایند کار چیزی جز دخل و تصرف در اشیای موجود در طبیعت به گونه‌ای که برآورنده‌ی نیازهای انسانی گردد، نیست. واژه‌ی تولید (فرآوری) به معنای تهیه کالا و خدمات مورد نیاز با استفاده از منابع و امکانات موجود است. فعالیت تولیدی عبارت از سلسله اقداماتی برای تبدیل منابع به کالای مورد نیاز است. از نظر اقتصاد، تولید به مفهوم ساخت کالا یا ارائه خدمات می‌باشد.

نیروی کار

«تحت عنوان نیروی کار یا توان کار، مجموع امکانات جسمانی و فکری مورد نظر قرار می‌گیرد که در کالبد و شخصیت یک انسان زنده وجود دارد و وی آن‌گاه که ارزش‌های مصرف از هر نوعی را تولید می‌کند، آنها را به کار می‌اندازد.» (۲)

نیروی کار از نظر اقتصاد سیاسی، یک کالای ویژه است که ارزشی بیش از ارزش خود می‌آفریند.

سرمایه

در تحلیلی که درباره‌ی شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری در کتاب «سرمایه» صورت گرفته است، سرمایه به معنای ثروت و حتی تمرکز ثروت در دست عده‌ی محدودی نیست و هر ثروتی سرمایه نمی‌باشد. سرمایه به معنای ابزار کار و وسایل کار تولیدکنندگان کوچک، وسایل تولید، ماشین آلات و تکنیک مدرن نیست، بلکه به عنوان مالکیت انحصاری وسایل تولید در دست سرمایه‌دار است.

از نظر نویسنده‌ی کتاب «سرمایه»، پول و کالا به خودی خود سرمایه نیستند همان‌گونه که وسایل تولید و زندگی به خودی خود سرمایه نمی‌باشند. پول و کالا باید تبدیل به سرمایه بشوند اما این تبدیلی تنها در شرایط خاصی صورت می‌گیرد؛ این شرایط در یک نقطه تلاقی می‌کنند و مشترک هستند که آن نقطه یعنی رو به رو شدن و در رابطه قرار گرفتن دو صاحب کالای بسیار متفاوت با یکدیگر است. اقتصاد سیاسی، سرمایه را به صورت عموم در ثروت انباشته‌ای می‌داند که هر بار از نو در تولید ارزش اضافه به کار گرفته می‌شود.

در نظام تولید سرمایه‌داری، انباشت سرمایه نخستین وظیفه‌ی هر شهروند است. افراد به این هدف نخواهند رسید مگر آن‌که افراد از مصرف کل درآمد خود اجتناب کنند و بخش نسبتاً قابل توجهی از آن را به استخدام کارگران مولد بیشتری، اختصاص دهند. برخی معتقدند که هر پولدار و ثروتمند، یعنی سرمایه‌دار، باید توضیح داد که عنوان اقتصادی سرمایه تنها به کسی تعلق می‌گیرد که پولش به صورت مستمر، نقش سرمایه را ایفا کند. تعداد زیادی از پولداران و ثروتمندان (به عنوان مثال در همین کشورمان)، به دلایل متعدد، گرایش به سرمایه‌گذاری و انباشت سرمایه ندارند یا به بیان دیگر، فاقد خصوصیات و اخلاق سرمایه‌داری هستند.

انباشت سرمایه

انباشت سرمایه عبارت است از به کار انداختن ارزش اضافی (مازاد تولید) به صورت سرمایه. به عبارت دیگر، باز تولید ارزش اضافی به سرمایه، انباشت سرمایه نام دارد. انباشت سرمایه مستلزم تبدیل شدن بخشی از ارزش اضافی به سرمایه است. گفتنی است تنها سرمایه‌دار صاحب و مالک اضافه ارزش است و نه کارگر.

از تحلیل علمی درباره‌ی تولید سرمایه‌داری فهمیده می‌شود که محصول کار متعلق به سرمایه‌دار است و نه کارگر. ارزش این محصول علاوه بر ارزش سرمایه‌ی به کار افتاده (سرمایه‌ی ثابت و متغیر)، دارای ارزش اضافه است که برای سرمایه‌دار هزینه‌ای در بر ندارد و به «تملک بر حق!» سرمایه‌دار در می‌آید. ارزش اضافی «ملک مطلق» سرمایه‌دار است. کارگر از مجموع ارزش محصول کار، تنها همان اندازه را دریافت می‌نماید که هزینه‌ی زندگی و بازتولید نیروی کار وی شود و نه بیش از آن.

سرمایه‌دار کلیه اضافه ارزش تولیدشده را به مصرف شخصی نمی‌رساند، بلکه قسمتی از آن را به سرمایه‌ی سابق خود می‌افزاید و برای به دست آوردن سود بیشتری استفاده می‌کند. در اقتصاد سیاسی، از نو تبدیل کردن اضافه ارزش به سرمایه به معنای انباشت سرمایه است. بررسی‌های علمی اقتصاد سیاسی، با دلایل و شواهد تاریخی شیوه‌های انباشت نخستین سرمایه‌ها را بیان می‌کند. این بررسی‌ها نشان می‌دهد چگونه در ابتدای دوران سرمایه‌داری این انباشت ابتدایی با زور، شدت، قساوت و عنف، غصب زمین‌های دهقانان، تاراج وسایل تولید کارگران، تصاحب زمین‌ها و ثروت‌ها و شیوه‌های استعماری و غیره، انجام می‌شده است.

در اساس، قدرت انباشت سرمایه را در تولید سرمایه‌داری کسی دارد که اضافه

ارزش به او تعلق می‌گیرد. به همین دلیل است که کارگر توانایی و قدرت انباشت سرمایه را ندارد.

کالا

در اصطلاح علم اقتصاد، محصولات و مواد مختلفی که توسط تولیدکننده و در برابر دریافت پول به بازار عرضه می‌شود و یکی از نیازهای انسان را تأمین می‌کند، کالا نام دارد.

وجوه مشترک کالاها عبارتند از:

- اشیای سودمندی هستند، یعنی ارزش مصرف دارند؛

- محصول کار انسان هستند؛

- کالاها برای مبادله (فروش) عرضه می‌شوند و تنها از طریق مبادله در اختیار مصرف‌کننده قرار می‌گیرند. (ارزش مبادله عبارت است از رابطه کمی با نسبی که بر طبق آن ارزش‌های مصرف از یک نوع با ارزش‌های مصرف از نوع دیگر، مبادله می‌شوند.)

کالا یکی از مفاهیم گرهی در شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری است و به همین خاطر، نویسنده‌ی کتاب «سرمایه»، تحقیق خود را در مورد تولید سرمایه‌داری از کالا آغاز نموده است. همه‌ی ثروت‌ها در شیوه تولید سرمایه‌داری به صورت کالا وجود دارند. نویسنده «سرمایه» در فصل اول اثر خود می‌گوید:

«ثروت جوامعی که شیوه تولید سرمایه‌داری در آنها حکم فرماست خود را به صورت «گروهی از کالا» نشان می‌دهد. پس باید تحقیق خود را از تحلیل کالا یعنی شکلی که هر تک‌عنصر این ثروت در آن ظاهر می‌شود، آغاز کنم. کالا در وهله‌ی نخست چیزی است که وجود عینی ملموس دارد، شی است، شیئی که با خواص خود نوعی نیاز انسانی را برآورده می‌کند. ماهیت این نیاز، یعنی این‌که از شکم برخاسته یا مخیله، تغییری در این واقعیت نمی‌دهد.»

دوم

تعدادی از پژوهشگران معتقدند که باید واژه‌ی کارگر (پرولتاریا) بازتعریف گردد و تعریف روشنی از آن داده شود، زیرا مفهوم ارایه شده توسط نظریه پردازان جنبش کارگری درباره‌ی طبقه‌ی کارگر در آثار کلاسیک با واقعیت‌های موجود طبقه‌ی کارگر، ارتباط برقرار نمی‌کند. قبل از پرداختن به این مسأله، شایسته است تا نخست برای فهم درست و دقیق مفهوم واژه‌ی کارگر، به برخی نظریه‌های رهبران کلاسیک جنبش کارگری از جمله کارل مارکس مراجعه نماییم.

«بورژوازی هاله‌ی مقدس تمام پیشه‌هایی را که تا آن هنگام گرامی شمرده می‌شد و با هراس توأم با وقار به آنها می‌نگریستند، دریده است، دکتر، وکیل، کشیش، شاعر و دانشمند را کارگر مزدبگیر خود ساخته است.»

بند فوق تعبیری است از کارگر، که کارل مارکس و انگلس، بیش از یک و نیم قرن پیش در «مانفیسست کمونیست» آورده‌اند. برای رهبران کلاسیک طبقه‌ی کارگر، بنیادی‌ترین مسأله در فرایند تولید سرمایه‌داری یعنی نیروی کار. نویسنده‌ی کتاب «سرمایه» در جلد اول زیر عنوان «تحلیل نقادانه‌ی تولید کاپیتالیستی» و در فصل مربوط به خرید و فروش نیروی کار، نظر خود را درباره‌ی نیروی کار چنین بیان کرده است:

«منظور ما از نیروی کار یا توان کار (نیروی کار)، مجموعه‌ی قابلیت‌های جسمی و فکری است که در وجود انسان زنده قرار دارد و او از آنها در تولید انواع ارزش، فعالانه استفاده می‌کند.»

این بند به خوبی نشان می‌دهد که منظور مارکس از نیروی کار، تنها توانایی جسمی یعنی نیروی کار جسمی نیست بلکه مجموعه‌ی قابلیت‌های فکری را هم شامل می‌شود. در ادامه، مارکس می‌گوید:

«برای آنکه صاحب پول بتواند نیروی کار را در بازار به صورت کالا بیابد،

نخست باید شرایط فراهم آمده باشد. شرط لازم و کافی برای آنکه نیروی کار بتواند به صورت کالا در بازار ظاهر شود اینست که دارنده اش - صاحب نیروی کار یا کارگر- آن را برای فروش عرضه کند یعنی به صورت کالا بفروشد. صاحب نیروی کار برای آنکه بتواند این نیرو را به صورت کالا بفروشد، باید آن را در اختیار خود داشته باشد و مالک آزاد نیروی کار خود و همچنین شخص خود باشد.

مالک آزاد نیروی کار (کارگر) و صاحب پول در بازار با یکدیگر روبه‌رو شده و به عنوان صاحبان کالا بر مبنای شرایط برابر وارد رابطه می‌شوند. برای آنکه این رابطه ادامه یابد، لازم است که صاحب نیروی کار آن را همواره برای مدت محدودی بفروشد، زیرا اگر قرار باشد آن را یکجا یعنی یکبار برای همیشه بفروشد، در واقع شخص خود را فروخته است. به عبارت دیگر، خود را از یک انسان آزاد به یک برده، از یک صاحب کالا به یک کالا، تبدیل کرده است. این شخص باید نیروی کار خود را همیشه به عنوان مال و کالای خود ببیند. این کار تنها در صورتی ممکن است که آن را برای زمان معینی یعنی موقت در اختیار خریدار بگذارد. تنها از این طریق است که می‌توان نیروی کارش را به غیر انتقال دهد بدون اینکه موجب سلب حقوق ناشی از مالکیت خود بر آن شود. صاحب نیروی کار باید مجبور باشد نیروی کاری که در جسم و جاننش دارد به صورت کالا برای فروش عرضه کند.

کارگران آزاد به این معنای دوگانه نه مانند برده و سرف و غیره هستند که خود جزئی از وسایل تولیدند و نه مانند دهقانان مستقل صاحب زمین و مالک وسایل تولید می‌باشند. بدین ترتیب، کارگران آزاد یعنی کسانی که به قول معروف زهرچه رنگ تعلق پذیرد، آزاد هستند.»

با توجه به بندهای بالا در می‌یابیم که کارل مارکس کلی‌ترین ارتباطات، وجوه و جوانب کارگر را به صورت روشن بیان نموده است و براساس آن می‌تواند مفهوم سرشتی کارگر را فهمید و ویژگی‌های اساسی آن را بر شمرد.

باید توجه داشت از زمانی که کارل مارکس پدیده‌ی تقابل طبقات اجتماعی

را در نظام سرمایه‌داری مطرح کرده است بیش از یک و نیم قرن می‌گذرد. تا به حال، جوامع بشری تغییر و تحول زیادی را از سر گذرانده‌اند و نظام‌های اقتصادی و ساختارهای اجتماعی سیمای جدیدی پیدا کرده‌اند. قوانین، روابط و مناسبات جدیدی حاکم گشته است و تولید سرمایه‌داری پهنای وسیع‌تر و بی‌مانندی به خود گرفته است. به طور قطع، به دنبال این تغییرات نیروی کار نیز دگرگون شده است و امروزه واژه‌ی کارگر مفهوم عام‌تر، وسیع‌تر و تازه‌ای یافته است و بخش وسیعی از زحمتکشان را در بر می‌گیرد. به گفته‌ی یکی از فعالین سندیکایی، دیگر «یقه‌ی سفید» و «یقه‌ی آبی» در ارتش مزدبگیران وجود ندارد. به نظر او اکنون همه به نوعی فروشنده‌ی نیروی کار شده‌اند. فهم من این چنین است که بحث مارکس در مورد کار، نیروی کار و کارگر در اصل و ماهیت سرشتی خود عوض نشده است، اما تعبیرها و تفسیرها پیرامون آن تغییر کرده است.

سوم

گاهی این سوال مطرح می‌گردد که آیا واژه‌ی کارگر تنها شامل کسانی می‌شود که مشغول کار جسمی در عرصه صنعت هستند یا سایر اقشار زحمتکشان را نیز در بر می‌گیرد؟ در این باره باید گفت که:

اول، اگر ما واژه‌ی کارگر را تنها محدود به کارگران شاغل به کار جسمی در عرصه صنعت کنیم، باید اذعان نماییم که در توضیح و تشریح تضادهای طبقاتی امروزی و وضع کنونی جهانی جنبش کارگری می‌توان دچار لغزش شد. با پیشرفت در فناوری و تحولات گسترده‌ای که در جوامع سرمایه‌داری در کلیه عرصه‌های زندگی پدید آمده است، نمی‌توان تنها به محدود نمودن «کارگر» به کارگران صنعتی مشغول به کار جسمی، بسنده کرد.

دوم، در صورتی که مفهوم کارگر را در محدوده‌ی کارگران صنعتی شاغل به کار جسمی بفهمیم، مطابق گفته‌ی مدافعان «نظام نوین جهانی» و ایدیالوگهای

نیولیبرالیستی عمل کرده‌ایم. آنها می‌گویند طبقه‌ی کارگر دیگر قادر به تغییر جامعه نیست، زیرا ضعیف و غیر مؤثر است زیرا در راستای رشد فناوری و پیشرفت سریع علوم، کارگران صنعتی شاغل به کار جسمی در صنعت، از جهت کمی در جوامع سرمایه‌داری دارای رشد لازم نیستند.

سوم، واقعیت زندگی این است که در وضعیت کنونی، کارگران نیمی از جمعیت مستعد به کار جهان هستند و افزون بر آن به صورت عملی در کنار کارگران شهری، در روستاها جمعیت عظیمی از کارگران کشاورزی، نیمه کارگران بی‌زمین و اقشار زحمت‌کشان وجود دارند که متحدان اصلی کارگران صنعتی هستند. با توجه به پرولتریزه شدن کار فکری و این که بخش گسترده‌ای از دانش بشری، اختراعات، طرح‌ها و اکتشافات حاصل کار کارگران است، بخش بزرگی از مردم جهان در گروه کارگران قرار می‌گیرند.

از این منظر، طبقه‌ی کارگر به مفهوم اعم کارگران است که افزون بر کارگران صنعتی شامل کارگران اداری - خدماتی، تکنیسنها و حتی بخشی از مدیران ساده نیز می‌شود. علاوه بر آن، کارکنان دولتی هم به دلیل قرار گرفتن در اردوگاه کار مزدی و همچنین عدم مالکیت ابزار تولید و فروش نیروی کار خود (به عنوان مالک آزاد نیروی کار خود) و نداشتن توانایی انباشت سرمایه و این که مجبور هستند نیروی کار خویش را به صورت موقت بفروشند و به حیث فروشنده نیروی کار خود، با صاحبان پول در بازار رو به رو شوند، بخش عظیمی از طبقه‌ی کارگر محسوب می‌شوند. آن دسته از کارکنان مؤسسات که از چنان سطح درآمدی برخوردارند که به آنها امکان انباشت کافی سرمایه را می‌دهد که بتوانند از بهره‌ی آن امرار معاش کنند، شامل کارگران نمی‌شوند.

به بیان دیگر، مفهوم عام کارگر شامل حال تمامی کسانی (مزد بگیرانی) است که:

- دارای قابلیت‌های جسمی و فکری هستند؛

- مجبور به فروش نیروی کار خویش هستند و در ازای آن مزد می‌گیرند؛

- نیروی کار خود را به صورت موقت به صورت کالا بفروشند؛

- جزئی از وسایل تولید نیستند و فاقد وسایل تولید هستند؛

- توانایی انباشت سرمایه را ندارند.

نکته‌ی دیگر این است که طبقه‌ی کارگر محدود به کارگران مولد نمی‌شود. این طبقه شامل مزدبگیران غیر مولد و بیکارانی که به مشاغل آزاد روی می‌آورند (لشکر ذخیره کار) نیز است.

از این منظر، یک راننده‌ی کامیون، یک پرستار، یک مهندس، یک کارمند پُست، یک فروشنده‌ی اجناس سوپر مارکت، یک معلم و استاد دانشگاه، بخش جدایی‌ناپذیری از طبقه‌ی کارگر هستند. باید گفت که هدف، ارایه‌ی یک مفهوم عام عینی از طبقه کارگر یعنی «طبقه‌ی در خود» است و نه یک مفهوم ذهنی، بدین معنا که در این مقطع وجودش را منوط به سطح آگاهی‌اش نمی‌کنیم.

بدون تردید با چنین برداشتی از مفهوم و ویژگی‌های «کارگر» می‌توان گفت که طبقه‌ی کارگر، نه تنها ضعیف نگردیده است، بلکه همراه با تکامل و گسترش تولید سرمایه‌داری، رشد کمی و کیفی نیز داشته است.

با پذیرش ویژگی‌های توضیح داده شده برای طبقه‌ی «کارگر» می‌فهمیم که بر خلاف نظریه‌های برخی از نظریه‌پردازان بورژوازی مبنی بر عدم رشد کمی طبقه‌ی کارگر، هر روز به تعداد کارگران افزوده می‌شود. آنها در رویارویی با صاحبان وسایل تولید خصوصی یعنی سرمایه‌داران قرار دارند و این جدال به گونه‌های مختلف با شدت تمام جریان دارد.

گفتنی است که در واقع امروزه با کارگری شدن کار فکری، بخش بزرگی از جمعیت جهان در طبقه‌ی کارگر جای می‌گیرند. صاحبان سرمایه و مدافعان شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری به خوبی درک می‌کنند که اگر کارگران دست از کار بکشند، زندگی اقتصادی و اجتماعی جامعه‌ی سرمایه‌داری متوقف گشته و هیچ نیرویی قادر به جایگزین کردن این طبقه نیست.

کارگر قرن گذشته با کارگر قرن ۲۱، در بسیاری جهات مانند شرایط کار، زندگی، روان‌شناسی، سطح آگاهی عمومی، رابطه‌ی طبقاتی، درجه‌ی همبستگی واقعی در سطح ملی و جهانی، تفاوت‌های زیادی دارد، ولی این تفاوت‌ها به هیچ وجه به معنای ضعیف شدن طبقه‌ی کارگر نیست بلکه بر اثرگذاری نقش و قدرت تغییر دهنده‌ی آن افزوده است.

من به دنبال آن هستیم که باید در افغانستان جایگاه واقعی کارگران در کنار سایر زحمتکشان نه فراتر از آن مشخص گردد. مسایل اجتماعی، اقتصادی و سیاسی بنیادین را که به عنوان زمینه‌ی تغییرات جامعه در این زمان تاریخی مطرح می‌کنیم دیگر «انقلاب» به مفهوم کلاسیک آن نیست بلکه مسأله باز تقسیم عادلانه‌ی ثروت‌های اجتماعی، کاهش نابرابری، فقرزدایی، توسعه‌ی اقتصادی - اجتماعی، رشد و تکامل نیروهای تولیدی و گذر از دوران بربریت است. یعنی گذار از یک اقتصاد ناعادلانه به یک اقتصاد عادلانه.

در حال حاضر، طبقه‌ی کارگر کشور با توجه به ناهمگونی‌ها و پراکندگی‌های عرصه‌ی کار (به دلیل اقتصاد فقر و عقب‌مانده، وابستگی کشور و وجود اختلافات شدید معرفتی و میزان آگاهی)، در بهترین حالت می‌تواند با انسجام در سازمان‌های مستقل صنفی مانند اتحادیه‌های رشته‌ای - مسلکی، جامعه مدنی و ایجاد اتحادیه‌های سراسری مستقل، همراه با نهادهای کارگری منطقه و جنبش جهانی کارگری، وزنه‌ی معتبری برای جنبش مدنی و اجتماعی باشد. در این صورت با طراحی و اجرای سیاست مستقل ملی اجتماعی و دفاع از آزادی به برپایی نظام مردم‌سالارانه یاری رساند. و قدمی در امر ایجاد اقتصاد عادلانه بردارد.

منابع:

۱. کتاب سرمایه، ص ۲۲۷، فصل چهارم، تبدیل پول به سرمایه
۲. همان، ص ۲۲۷، فصل چهارم، تبدیل پول به سرمایه

فصل دوم

انقلاب اکتبر و اتحادیه‌های کارگری اتحاد شوروی

بر خلاف گفته مطبوعات سرمایه‌داری که انقلاب اکتبر دیگر برای جهان اهمیتی ندارد، این انقلاب برای طبقه‌ی کارگر سراسر جهان دارای اهمیت زیادی است. در حال حاضر، دستاوردهای طبقه‌ی کارگر بعد از دگرگونی‌های سوسیالیستی برای جنبش جهانی کارگری تمام جهان، الهام‌بخش است. امروزه طبقه‌ی کارگر روسیه و جهان بدون تردید دستاوردهای انقلاب اکتبر را با حسرت به خاطر خواهند آورد.

با انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، برای اولین بار در یک قسمت از جهان، شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری کنار گذاشته شد و یک جامعه‌ی نوین و نظام جهانی مردمی شکل گرفت. بهره‌کشی از انسان‌ها ممنوع گردید و زحمت‌کشان بر سرنوشت خود حاکم شدند. بخش بزرگی از دستاوردها و ارزش‌هایی که نصیب آن نظام گردید نتیجه‌ی کار خلاقانه و فداکارانه‌ی اتحادیه‌های کارگری به ویژه اتحادیه‌های کارگری اتحاد شوروی بود. اتحادیه‌های کارگری شوروی در نخستین روزهای انقلاب

سوسیالیستی وظایف دشوار را به عهده گرفتند. لنین به عنوان رهبر شوروی ضمن تبیین نقش و عملکرد اتحادیه‌های کارگری بعد از ایجاد حکومت سوسیالیستی، با توجه به نقش و اهمیت آنها در ایجاد جامعه‌ی نوین، به وظایف ذیل اشاره می‌کند: «اتحادیه‌های کارگری باید به تأمین نیروی کار و اداره‌ی نهادهای دولتی مرتبط با اقتصاد کمک کنند. نامزدهای خود را برای آن نهاد معرفی نمایند. میزان خدمت و تجربه آنها و غیره را اعلام نمایند. یکی از مهم‌ترین عملکردهای اتحادیه‌های کارگری بالا بردن آموزش مدیران کارخانه‌ها از میان کارگران و توده‌های زحمتکش به صورت کلی است.

اتحادیه‌های کارگری باید در فعالیت‌های همه نهادهای برنامه‌ریزی حکومت کارگری، در تهیه برنامه‌های اقتصادی و هم‌چنین در برنامه‌های تولید و هزینه کردن اقلام مادی برای کارگران، نقش بزرگ‌تری به عهده بگیرند. تعیین میزان دستمزدها و وسایل زندگی و غیره یکی از عملکردهای اتحادیه‌های کارگری در ساختن سوسیالیسم و مشارکت آن‌ها در مدیریت صنعت است.» (لنین، کلیات آثار، جلد ۳۳، صص ۱۹۰-۱۹۱)

در سال‌های برقراری نظام سوسیالیستی، اتحادیه‌های کارگری شوروی توانست سهم شایسته‌ای در رشد و توسعه‌ی اقتصادی کشور و بهبود وضع زندگی مادی کارگران ایفا نماید. یکی از دلایل سهم‌گیری فداکارانه‌ی کارگران در توسعه‌ی اقتصادی - اجتماعی این بود که آنها تصور نمودند یا پذیرفتند که تولید آنها سبب استثمارشان نخواهد شد بلکه باعث بهبود زندگی مادی آنها خواهد شد. این برداشت‌ها به طبقه‌ی کارگر اتحاد شوروی انگیزه‌ی نیرومندی داد تا با شور و شوق در ساختن سوسیالیسم مشارکت نمایند، با ابتکارات خود تولید بیشتری داشته و شرایط مادی خود را بهبود بخشند.

با اجرای برنامه‌ی پنج ساله اول که در سال ۱۹۲۸ شروع شد تعداد کارگران شاغل در صنایع بزرگ، ۵۷ درصد افزایش یافت. درآمد ملی ۸۶ درصد افزایش

داشت و میانگین دستمزد سالانه‌ی کارگران شاغل در صنایع بزرگ، ۶۷ درصد و صندوق بیمه اجتماعی، ۲۰۲ درصد افزایش یافت. در نتیجه، زحمتکشانی که در این توسعه اقتصادی سهیم بودند، به ثمره کارشان دست می‌یافتند، گام‌های اساسی در راستای گسترش اقتصاد عادلانه برداشته شد. در سال ۱۹۲۸، میانگین دستمزد سالانه‌ی کارگران، ۹۹۱ روبل بود. در سال ۱۹۳۳، این عدد به ۱۵۱۹ روبل افزایش یافت. پیشرفت نظام سوسیالیستی به بهبود استانداردهای زندگی طبقه‌ی کارگر در اتحاد شوروی کمک نمود. در سال‌های ۱۹۳۳ تا ۱۹۳۸، درآمد ملی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، افزایش دو برابری داشت. در عین حال، تعداد کارگران از ۲۲ میلیون نفر در سال ۱۹۳۳ به ۲۸ میلیون نفر در سال ۱۹۳۸ افزایش یافت. درآمد میانگین سالانه‌ی کارگران از ۱۵۱۹ روبل در سال ۱۹۳۳ به ۳۴۴۷ روبل در سال ۱۹۳۸ افزایش یافت.

کار به عنوان یک حق اساسی در قانون اساسی اتحاد شوروی قرار داده شد. اتحاد جماهیر شوروی برای تضمین این حق، برنامه‌ی عظیمی را برای ساختن مسکن، سرسبزی و راه‌سازی در سراسر کشور، شروع کرد. در این میان، حرکت اصلی برای توسعه‌ی پایه‌های صنعتی مدرن بود. دولت شوروی با سه برنامه‌ی پنج ساله به موفقیت‌هایی دست یافت که برای ایالات متحده آمریکا، ۵۰ سال طول کشید.

برنامه‌ی عظیم برق‌رسانی به روستاها یعنی یک ششم کره زمین، یک دستاورد چشم‌گیر در شوروی سوسیالیستی بود و برای تعداد زیادی از کارگران کار ایجاد کرد. برای اولین بار در جهان، یک کشور بدون بیکاری وجود داشت. هیچ کشور سرمایه‌داری قبل از انقلاب اکتبر یا بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی نتوانست به این سطح دست یابد. دولت شوروی قادر بود با هزینه‌ی ۴-۵ درصد دستمزد کارگران، به هر کارگر مسکن با برق و آب بدهد. یک کارگر با پرداخت فقط ۱۰ کوپک می‌توانست به هر جای شهر مسکو برود. هیچ دولت

سرمایه‌داری در جهان نمی‌تواند چنین امکانات رفت و آمد ارزانی را تأمین کند. دولت شوروی تحصیل را برای فرزندان کارگران تا سطح فارغ التحصیلی، رایگان کرد. تمام کارگران به طور رایگان تحت پوشش طرح بیمه درمانی قرار داشتند و بابت هر نوع کمک درمانی به کارگران، پولی گرفته نمی‌شد. تمام کارگران از مزایای طرح بیمه سالمندان بعد از بازنشستگی، برخوردار بودند. استراحت‌گاه‌های ویژه‌ای برای کارگران سالمند ساخته شد که شبکه سراسری «سناتورיום»های اتحاد شوروی را تشکیل می‌داد. در جهان سرمایه‌داری تعداد کمی از ثروتمندان به این نوع تأسیسات دسترسی دارند. فرآورده‌های اقتصادی در جهت رفاه و بهبود زندگی تمام مردم به کار گرفته می‌شود. و زمینه‌های گذار از اقتصاد فقر به سوی اقتصاد رفاه همگانی فراهم می‌گردید.

اتحاد شوروی توجه خاصی به بهداشت و استراحت کارگران داشت. اماکن فرهنگی در سراسر کشور ساخته شد تا فعالیت‌های فرهنگی را در میان کارگران و خانواده‌هایشان تشویق نماید. مجتمع‌های ورزشی نیز در اندازه‌های بزرگ برای تشویق نسل جوان مستعد ایجاد شد. تأسیسات عالی در خانه‌های تعطیلات برای استفاده از مرخصی سالانه کارگران در اختیار آن‌ها قرار داده می‌شد تا بتوانند همراه خانواده خود در آن استراحت کنند. از سوی دولت، یک هفته کار پنج روزه برای همه کارگران صنعتی تعیین شد، در حالی که در صنایع خطرناک هفت ساعت کار در روز بود. مرخصی سالانه برای چند گروه از کارگران یک ماه در هر سال خدمت تعیین شد.

شروع جنگ در سال ۱۹۳۹ شرایط جهانی را تغییر داد و دفاع از نظام سوسیالیستی کار مشکلی بود که اتحاد شوروی با آن مواجه گردید. دولت بودجه‌ی عظیمی را برای صنایع تسلیحاتی ضروری، کنار گذاشت. در سال ۱۹۴۱، حمله‌ی ارتش هیتلری به اتحاد شوروی، ویرانی عظیم اقتصادی و از دست رفتن جان میلیون‌ها مرد، زن و کودک را به دنبال داشت. کارگران و زحمتکشان با وجود این

فجایع بزرگ، همچنان استوار ایستادند و در نهایت با فداکاری‌های بی‌شمار، نیروهای فاشیستی را در خاک شوروی شکست دادند. بدون تردید باید گفت که در تاریخ جهان هیچ مورد دیگری شبیه این استقامت و فداکاری طبقه‌ی کارگر، وجود ندارد. در حالی که قدرت‌های سرمایه‌داری در برابر یورش‌های ناگهانی هیتلر درهم شکسته شدند.

طبقه‌ی کارگر اتحاد شوروی نقش پرافتخاری در غلبه بر ویرانی بی‌سابقه‌ی ناشی از جنگ جهانی دوم داشت. با کار شبانه‌روزی طبقه‌ی کارگر، بازسازی کارخانه‌ها، سدها، خانه‌ها، مدارس و جاده‌ها به عنوان اولویت اصلی انجام شد. در نتیجه، زخم‌های جنگ با سرعتی خارق‌العاده التیام یافت.

با وجود این دستاوردهای چشم‌گیر، به دلایل مختلف، تحکیم نظام سوسیالیستی، توسعه‌ی طبقه کارگر و سایر زحمتکشان، ادامه نیافت. حزب کمونیست اتحاد شوروی به سوی دیوانسالاری کشیده شد و در ایجاد آگاهی سوسیالیستی برای طبقه‌ی کارگر، کوتاهی کرد. در دوران گورباچف مفاهیمی مانند گلاسنوست و پرسترویکا این فرصت را فراهم آورد تا گفتمان سرمایه‌داری به درون طبقه‌ی کارگر و اتحادیه‌های آنها نفوذ نماید و به فرسایش تدریجی ارزش‌های سوسیالیستی در جامعه انجامید.

اتحادیه‌های کارگری شوروی بعد از دهه‌ی ۵۰، به تدریج از ایفای یک نقش مهم در رشد تولید سوسیالیستی کنار گذاشته شدند. گفتمان لیبرالیسم نفوذ کرده بود و طرح‌های راهبردی اقتصادی و صنعتی را در دست گرفته بود. شرایط زندگی اقتصادی کارگران دشوار شد و نارضایتی فزاینده‌ای در جامعه شکل گرفت. نیروهای ضد سوسیالیستی با پشتیبانی قدرت نظام سرمایه‌داری جهانی، از نارضایتی رو به افزایش طبقه کارگر که ناشی از کاهش استانداردهای زندگی، کمبود کالاها، اساسی و رشد فساد در تمام ابعاد زندگی اجتماعی بود، استفاده کردند. آنها زمینه‌های فروپاشی نظام سوسیالیستی را فراهم نمودند و راه را برای

احیای سرمایه‌داری هموار ساختند. هنگامی که آن تحولات در حال وقوع بود و نظام سوسیالیستی فرو می‌پاشید، طبقه‌ی کارگر در دفاع از آن نظام ناتوان گشته بود. واقعیت این است که یلتسین در بخشی از طبقه‌ی کارگر و نهادهای اتحادیه‌ای نفوذ داشت و از اقدامات برای فروپاشی سوسیالیسم پشتیبانی می‌کرد. در نتیجه، دستاوردهای بی‌مانند طبقه‌ی کارگر به علت تضعیف گفتمان طبقه کارگر، ضربه خوردن و کم اهمیت ساختن نقش آن، نابود شدند. امروزه این مسأله توازن نیروها را در سراسر جهان به سود طبقه‌ی سرمایه‌دار تغییر داده است. پس از فروپاشی سوسیالیسم، تمام تسهیلات رایگان از طرف دولت پس گرفته شد. مالکان خصوصی و کارفرمایان تمام امتیازات موجود در کارخانه‌ها را باز ستانند. با افزایش قیمت کالاهای مورد نیاز مردم، کیفیت زندگی به شدت پایین آمد. بیکاری به سرعت رشد کرد و طبقه‌ی کارگر مجبور شد برای امنیت شغلی دست به مبارزات طولانی بزند.

اکنون جنبش جهانی کارگری به روشنی دریافته است که اتحادیه‌های کارگری اتحاد شوروی با اجازه دادن به فروپاشی نظام سوسیالیستی، مرتکب خطای بزرگ تاریخی شد. شاهد هستیم که طبقه‌ی کارگر روسیه و کشورهای سابق سوسیالیستی از تجربه‌ی خود در شرایط موجود درس می‌گیرند که چگونه و چرا استاندارد زندگی آن‌ها پس از فروپاشی سیستم جهانی سوسیالیسم بدتر گشته است. آن‌ها مجبور شده‌اند وارد مبارزه‌ی دشوار برای بهبود شرایط کار و زندگی خود شوند. آنچه واضح است اینکه سیاست‌های جهانی سازی سرمایه‌داری جهانی قابلیت استمرار ندارند و مبارزات طبقه‌ی کارگر در سراسر جهان دارای پویایی است. سرمایه‌داری با وجود ادعای خود مبنی بر این که آخرین مرحله از تمدن جهانی است، نتوانسته و نخواهد توانست حتی یک مشکل اجتماعی زحمت‌کشان را حل کند.

پی‌نوشت:

- ۱) سازمان بین‌المللی کار: یکی از موسسات تخصصی سازمان ملل متحد است که به امور مربوط به کار و کارگران می‌پردازد. این سازمان در سال ۱۹۱۹ و در نتیجه‌ی بحث‌های کنفرانس صلح پاریس تأسیس شد. سازمان بین‌المللی کار در آغاز وابسته به جامعه‌ی ملل بود و پس از تأسیس سازمان ملل متحد جزو سازمان‌های وابسته آن شد. منشور فعلی سازمان که به بیانیه‌ی فیلادلفیا معروف است در سال ۱۹۴۴ تصویب شد. مقر این سازمان در شهر ژنو سوئیس است. این سازمان هر سال در ماه جون کنفرانسی برگزار می‌کند. سازمان بین‌المللی کار یا ILO با هدف تدوین مقررات و قوانین بین‌المللی در جهت بهینه‌سازی استانداردهای بین‌المللی کار و حصول اطمینان از به کارگیری آنها متولد شد. قانون ILO در ۱۹۱۹ به وسیله‌ی کمیسیون کار در کنفرانس بین‌المللی صلح تدوین شد. این کمیسیون ترکیبی بود از نمایندگان ۹ کشور بلژیک، کوبا، چکسلواکی، فرانسه، ایتالیا، ژاپن، لهستان، بریتانیا، و ایالات متحده آمریکا. رهبری کمیسیون را ساموئل گامپرس، رئیس فدراسیون کارگری آمریکا (AFL) بر عهده داشت. نتیجه‌ی این نشست ظهور سازمان سه جانبه‌گرایی بود که نمایندگان دولت، کارفرمایان و کارگران را در یک نقطه سامان می‌داد.
۲. منشور سازمان بین‌المللی کار: در سال ۱۹۴۴، کنفرانس بین‌المللی کار بیانیه‌ای را با عنوان بیانیه‌ی فیلادلفیا تصویب نمود که این بیانیه به انضمام اساسنامه‌ی سازمان در حال حاضر منشور سازمان بین‌المللی کار را شکل می‌دهد. این بیانیه با تأکید مجدد بر اصولی که سازمان بر پایه آنها پی‌ریزی و تشکیل شد، بر نکات زیر تأکید کرد:
کارگر یک کالا نیست، آزادی بیان و تجمع برای توسعه پایدار امری لازم و ضروری است، فقر در همه جا باعث ایجاد خطر برای خوشبختی می‌باشد، همه‌ی افراد بشر حق دارند از رفاه مادی و رشد معنوی در فضایی آزاد و مطمئن، از امنیت اقتصادی و فرصت‌های برابر برخوردار شوند.
این سازمان در سالیان طولانی با پشتکار و اعتقاد راسخ به اصول و قوانین خود پستی و بلندی‌های بسیاری را طی نمود اما هیچ‌گاه در راه احقاق حقوق انسانی و بشری از پای ننشست. تاکنون ۳۴۹ کشور به عضویت این سازمان در آمده‌اند و قوانین و اصول این سازمان در همه نقاط جهان به اجرا گذاشته می‌شود. این سازمان همواره با تلاش برای حرکت به سمت جهانی با صلح پایدار گام برداشته است و برای آغاز قرن بیست و یکم، ۴ راهبرد کلی تدوین و تعیین نموده که عبارتند از:
ارتقا و تشخیص اصول بنیادین حقوق کار، ایجاد فرصت‌های بیشتر برای زنان و مردان به

منظور دستیابی به درآمد کافی و شغل مناسب، افزایش پوشش و کارآیی حمایت‌های اجتماعی برای همه، تقویت سه‌جانبه‌گرایی و گفت‌وگوهای اجتماعی. سازمان بین‌المللی کار، در قرن جدید بر تأمین اقتصادی و اجتماعی نیروی کار تأکید ورزید و این مسأله را لازمه‌ی کار مفید و حفظ کرامت انسانی در اقتصاد جهانی دانسته است. در این راستا، چارچوبی برای طراحی تمهیدات اجتماعی پایدار، شامل اصلاح و گسترش آنها ارائه داده است.

فصل سوم

اول ماه می؛ روز همبستگی جهانی طبقه‌ی کارگر

نوشتار زیر در مورد اول ماه می روز همبسته گی جهانی کارگر در سال ۲۰۱۵ برای نشریه آینده آماده گردیده است.

«روز همبستگی جهانی طبقه کارگر، اول ماه می ۲۰۱۵ برابر با ۱۱ ثور ۱۳۹۴ خورشیدی، در حالی فرا می‌رسد که طبقه‌ی کارگر در جهان همچنان در تضاد همیشگی خود با دنیای سرمایه، هر روزه به شکل‌های مختلف در حال نبرد است.»

ضرورت تشدید مبارزه برای کار و زندگی شرافتمندانه

امسال در حالی از روز اول ماه می تجلیل به عمل می‌آید که طبقه‌ی کارگر جهان خود را در شرایطی اسفناک و خطرناک می‌بیند و بیشترین ضربات بحران اقتصادی جهانی را تحمل می‌کند. دستور کار همه دولت‌های سرمایه‌داری و سازمان‌های مالی - تجاری امپریالیستی مانند بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول، سازمان

تجارت جهانی، اتحادیه اروپا و غیره جهت خروج از بحران گسترده‌ی اقتصادی جهانی، برای همه کشورهای یکی است: کاهش دستمزدها، محدود ساختن تأمین اجتماعی، کاهش خدمات اجتماعی، استبداد، برنامه‌های ریاضتی، حذف حقوق اجتماعی و بیکاری گسترده. پیامدهای فاجعه‌بار این دستورها از همین اکنون روشن است. به گزارش مؤسسه‌ی اکسفام، شکاف میان ثروتمندان و فقرا بیش از گذشته، افزایش یافته است. درآمد روزانه‌ی یک میلیارد نفر زیر ۱ دلار و ۲۵ سنت است، در حالی که دارایی ۸۰ ثروتمند برتر دنیا به اندازه‌ی دارایی تمامی فقرای جهان است.

در عین حال با توجه به تضادهای امپریالیستی و تضاد بین دولت‌های سرمایه‌داری، آنچه در عراق، سوریه، یمن، اوکراین و افغانستان شاهد هستیم شرایط کار و امکان زندگی شرافت‌مندان را برای کارگران در تمامی عرصه‌ها دشوار کرده است. وضعیت کار و امنیت کار روز به روز در حال بدتر شدن است. بیکاری در سطح جهان با بی‌رحمی تمام به طبقه‌ی کارگر، خانواده و فرزندان آنان به ویژه زنان و جوانان این طبقه‌ی زحمتکش، آسیب می‌زند. تعداد جوانان بیکار جهان بیش از هر زمان دیگری است. آمار سازمان همکاری اقتصادی و توسعه نشان می‌دهد که ۲۶ میلیون جوان ۱۵ تا ۲۴ ساله در کشورهای توسعه یافته در وضعیت استخدام قرار ندارند یا اینکه مشغول به تحصیل نمی‌باشند. تعداد جوانان بیکار نسبت به سال ۲۰۰۷، رشد ۳۰ درصدی داشته است.

بر اساس گزارش یک آژانس سازمان ملل متحد «امسال نرخ بیکاری در سطح جهان به بالاترین سطح تاریخی خود رسیده است و این افزایش تا سال ۲۰۱۷ همچنان ادامه خواهد داشت». آثار بحران بیکاری به ویژه برای جوانان بسیار خطرناک و فاجعه‌آفرین است. در سال ۲۰۱۳، ۸/۷۳ میلیون جوان در سطح جهان بیکار بودند و طبق گزارش سازمان جهانی کار، تا سال ۲۰۱۴ بر اثر کاهش فعالیت‌های اقتصادی، حدود نیم میلیون نفر دیگر نیز به این رقم افزوده

خواهد شد. در سال ۲۰۱۲، نرخ جهانی بیکاری در میان جوانان ۶/۱۲ درصد بود و پیش‌بینی می‌شود که این نرخ تا سال ۲۰۱۷ به ۹/۱۲ درصد برسد. نرخ بیکاری جوانان به‌ویژه در اروپا بسیار بالا است و در یونان و اسپانیا از ۵۰ درصد فراتر رفته است. در کشورهای اروپایی، ۷/۱۲ درصد جوانان نه کار دارند و نه مشغول تحصیل یا کارآموزی هستند.

براساس گزارش سازمان جهانی کار «بحران مالی، چشم‌انداز اشتغال جوانان را به شدت کاهش داده است و بسیاری از آنان در همان ابتدای ورود به بازار کار با بیکاری درازمدت روبه‌رو هستند». سطح بالای بیکاری در جهان به‌ویژه در بین قشر جوان و پر تحرک جامعه نه تنها برای جوانان مایه درد و رنج است، بلکه بر اندام دولت‌های سرمایه‌داری هم لرزه انداخته است. آنها نمی‌توانند نگرانی خویش را از این وضع پنهان سازند. ولادیمیر پوتین رئیس‌جمهور روسیه در دیدار با روسای گروه مشورتی اقتصادی بی ۲۰ گفت:

«آمار و ارقامی که درباره‌ی بیکاری در جهان منتشر می‌شود، نگران‌کننده است. حدود ۲۰۰ میلیون نفر در جهان اکنون بیکار هستند. حتی در برخی کشورهای جهان میزان بیکاری از ۲۵ درصد کل جمعیت فعال آنها نیز فراتر رفته است. در بین جوانان میزان بیکاری به مراتب بیشتر از ارقام اعلام شده است. حتی در برخی کشورها میزان بیکاری در بین جوانان به بیش از ۶۰ درصد می‌رسد و این فاجعه‌آمیز است. میزان بیکاری در بین جوانان پرتغال بیش از ۴۰ درصد و در اسپانیا بیش از ۵۶ درصد است.» هم‌چنین پوتین می‌افزاید که «ادامه این وضع برای اقتصاد و محافل اجتماعی و سیاسی خطرناک است».

امروزه، مبارزه علیه بیکاری و مبارزه برای حق حیات بیکاران، تأمین نیازهای اولیه زندگی آنها و داشتن یک شغل دائمی برای همگان و مبارزه با عوامل ایجادکننده این بیکاری‌های گسترده، به عنوان مجموعه‌ای از یک مبارزه همگانی در صدر وظایف مبارزاتی انسان مترقی و عدالت‌خواه قرار دارد.

شایسته است که فدراسیون جهانی سندیکاهای کارگری به مناسبت روز اول ماه می - روز همبستگی جهانی طبقه کارگر - بیان دارد که «هیچ دلیلی وجود ندارد تا کارگران در فقر زندگی بکنند، بیکار باشند یا گرسنه و از بهداشت عمومی و مجانی محروم باشند یا درگیر جنگ‌های امپریالیستی شوند.»

فدراسیون جهانی سندیکاهای کارگری از همه کارگران می‌خواهد که متحد بوده و زیر یک پرچم با برپایی اعتصاب و راهپیمایی‌های رزم‌جویانه و اعتراضی، از حق اعتصاب دفاع نمایند. برای کار دایم و پایدار برای همه، حق داشتن سندیکا و حقوق اجتماعی و آزادی مبارزه کنند.

اما در افغانستان

در شرایطی از اول ماه می به عنوان روز همبستگی جهانی کارگران در افغانستان تجلیل می‌گردد که ناتوانی و بی‌کفایتی دولت دست‌نشانده به اصطلاح «وحدت ملی» در پاسخ به ابتدایی‌ترین مطالبات بر حق و عادلانه‌ی زحمت‌کشان نه تنها به اثبات رسیده است بلکه با گذشت هر روز افق تاریک‌تری که کشور و مردمان آن را به نابودی سوق می‌دهد، در برابر مردم گشوده می‌شود.

در این روزها که کارگران، کارمندان و پیشه‌وران افغانستان به ابتکار فعالان سندیکایی و سازمان‌های صنفی و مسلکی خویش با برگزاری گردهمایی‌ها، اعتصاب‌ها و تظاهرات‌های خیابانی از روز جهانی همبستگی طبقه‌ی کارگر تجلیل به عمل می‌آورند، مفید دانستیم به صورت چکیده، به موقعیت کنونی کارگران و وضعیت کار در کشور بپردازیم. ضروری است برای درک و بازتاب دقیق وضعیت کار در کشور، باید به ارقام و آمارهای دقیق مراجعه شود. متأسفانه تاکنون در افغانستان هیچ سرشماری دقیق و قابل قبولی صورت نگرفته است. مقامات دولت افغانستان می‌گویند که در سال‌های اخیر ناامنی چالش اصلی بر سر راه اجرای سرشماری در افغانستان بوده است. اداره احصائیه‌ی مرکزی افغانستان هم

به همین دلیل ناگزیر شده است آمار تخمینی از جمعیت کشور ارائه کند. مسئولان تاکید دارند که این آمار «تقریباً دقیق» است.

در آوریل ۲۰۱۳، اداره احصائیه‌ی مرکزی افغانستان، جمعیت افغانستان را به صورت تخمینی، ۲۷ میلیون و ۵۰۰ هزار نفر اعلام کرد، که چهارده میلیون و یکصد هزار مرد و سیزده میلیون چهار صد هزار آن را زن‌ها تشکیل می‌دهند. بر اساس آمار این اداره، ۷۴ درصد جمعیت کل کشور روستانشین هستند. این اداره، جمعیت کوچی‌های کشور را ۱ میلیون و ۵۰۰ هزار نفر تخمین زده است. با وجود این، میزان دقیق تولد و مرگ و همچنین شمار مهاجران افغانستان در خارج کشور را مشخص نکرده است. براساس این آمار، جمعیت شهروندان زیر ۱۵ سال افغانستان، بیش از ۱۱ میلیون نفر است. میزان با سوادی در میان پسران بیش از ۶۲ درصد و در میان دختران به ۳۲ درصد می‌رسد اما هنوز نیمی از دختران افغان به مدرسه نمی‌روند. باید گفت که ابهاماتی در آمارهای جمعیتی وجود دارد و همچنان رفع نشده است. در بسیاری از موارد بر مبنای آمار اداره مرکزی احصائیه نمی‌توان نتایج درستی را برای یک تحقیق علمی استخراج نمود، زیرا این آمار مبتنی بر سرشماری نیست، بلکه آمارهای تخمینی (بیشتر تبلیغاتی-سیاسی) است و با نمونه‌گیری بدست آمده است. دسامبر ۲۰۱۴ در گزارش منتشر شده‌ی صندوق جمعیت سازمان ملل با عنوان «افغانستان سرزمین جوانان» در کابل، اعلام گردید که تا ۵ سال آینده تعداد جوانانی واجد شرایط کار در افغانستان به ۴ میلیون نفر می‌رسد. براساس ارزیابی انجام شده، هر ۵ سال بیش از ۳ میلیون نفر به افراد دارای سن قانونی کار افزوده خواهد شد. براساس قوانین افغانستان، زمانی یک فرد حق استخدام در نهادهای رسمی و اشتغال به کار را دارد که به سن ۱۸ سالگی رسیده باشد. این عدد برای کسانی که در فعالیت‌های سبک مشغول می‌شوند ۱۵ سال و برای کارآموزان ۱۴ سال تعیین شده است. این نوع ترکیب جمعیتی می‌تواند هم فرصت و هم تهدیدی برای نظام حاکم به حساب آید.

بر اساس گزارش وزارت کار و تأمینات اجتماعی افغانستان، بیش از ۱۰ میلیون نفر از جمعیت ۲۷ میلیونی افغانستان واجد شرایط کار هستند. افزون بر آن، در کنار کارگران داخل کشور بیش از سه میلیون کارگر افغان، در کشورهای همسایه افغانستان و برخی کشورهای عربی مشغول به کار هستند که به بدترین شکل مورد استعمار قرار می‌گیرند. افغانستان با وجود بیش از ۴ میلیون کارگر بیکار دایمی، با بحران گسترده‌ی بیکاری دست به گریبان است. بیکاری گسترده در کشور معضلی است که علاوه بر جنبه‌های اقتصادی - اجتماعی، دارای پیامدهای ناگوار سیاسی - امنیتی هم است. این عامل صورت تداوم می‌تواند باعث گسترش روزافزون بحران‌های دیگری از جمله افزایش فقر، فساد، خشونت، خودکشی، اعتیاد به مواد مخدر، مهاجرت و رویدادهای ناگوار دیگری شود.

متأسفانه با وجود ادعاهای بلندپروازانه‌ی رهبری دولت افغانستان درباره‌ی کاهش بیکاری و ایجاد فرصت کار جدید برای بیکاران، بیکاری با همه ابعاد منفی خویش در کشور گسترش یافته است. کمتر خانواده‌ای متعلق به زحمت‌کشان در افغانستان را می‌توان یافت که با این مشکل روبه‌رو نباشد. از این رو ضروری می‌دانم برای روشن شدن برخی از گوشه‌های معضل بیکاری در کشور، درباره چند نکته، درنگ نمایم.

اول - ناتوانی دولت در بهبود زندگی اقتصادی کارگران

بودجه‌ی سال ۱۳۹۴ افغانستان بیش از ۴۵۸ میلیارد افغانی معادل ۸ میلیارد دلار است. براساس برآوردهای وزارت مالیه افغانستان، حجم این بودجه ۳۳ درصد تولیدات ناخالص ملی را تشکیل می‌دهد. از مجموع ۸ میلیارد دلار بودجه‌ی ملی افغانستان، ۴ میلیارد و ۹۰۰ میلیون دلار بودجه‌ی عادی برای مصارف روزمره‌ی نهادهای دولتی است و ۳ میلیارد و ۲۰۰ میلیون دلار دیگر برای فعالیت‌های توسعه‌ای در کشور اختصاص یافته است. رهبران حکومت وحدت ملی در

جریان انتخابات ریاست جمهوری، با دادن وعده‌های فریبنده، امیدهای واهی در بین مردم ایجاد نمودند. از بارزترین وعده‌های انتخاباتی آنها می‌توان به ایجاد اشتغال، مسکن، کاهش قیمت مسکن، توسعه‌ی تأمین اجتماعی، بهبود زندگی جوانان، حل معضل معتادان، تغییر مدیریت، فعالیت در راستای دولت‌سازی خوب، ظرفیت‌سازی و اقدامات عملی برای فقرزدایی و توسعه‌ی اقتصادی - اجتماعی و بهبود وضعیت زندگی زنان مظلوم کشور اشاره کرد. با وجود این، ارقام بودجه نشانگر آن است که هیچ پروژه‌ی جدید یا برنامه و اقدام تازه‌ای برای تحقق این وعده‌های انتخاباتی «دولت جدید» در سال ۱۳۹۴ در نظر گرفته نشده است. افزون بر آن به دلیل فساد گسترده‌ی اداری - اقتصادی، نبود امنیت، کاهش سرمایه‌گذاری، حرکت به سوی رکود اقتصادی، فرارهای مالیاتی، ضعف دولت در اجرای قوانین مالی - تجاری کشور، عدم ایفای به موقع تعهدات دولت افغانستان در برابر کشورهای کمک‌دهنده، ناتوانی نهادها و ادارات محلی در فعال بودن پروژه‌های بودجه، عدم نظارت دولت بر قسمت بزرگی از اقتصاد کشور و مهمتر از همه فقدان اراده‌ی سیاسی برای توسعه و بهبود وضعیت اقتصادی کشور، تأمین مالی بودجه‌ی سال ۱۳۹۴، فاقد ضمانت است و دولت قادر نخواهد بود هزینه‌های مصرفی پیش‌بینی شده را تأمین نماید.

از این رو، به لحاظ اقتصادی سال جاری دشوارتر از سال قبل برای مردم به ویژه کارگران خواهد بود و میزان فقر و بیکاری در این سال همچنان رو به گسترش باقی خواهد ماند. اگر جامعه‌ی جهانی به کمک دولت نشتابد، این دولت در بیشتر بخش‌ها نمی‌تواند حقوق کارمندان را بپردازد. همین اکنون دولت در پرداخت حقوق بیش از ۵۰۰ هزار کارمند دولتی با مشکل جدی روبه‌رو است. بی‌ثباتی سیاسی و تنش‌های درون نظام بر سر تقسیم قدرت، بی‌اعتمادی بی‌سابقه‌ای را بر اقتصاد افغانستان حکمفرما ساخته است. به گفته‌ی زاخیلوال، مشاور ارشد اقتصادی ریاست جمهوری افغانستان، به دلیل تأخیر اعلام نتایج انتخابات و

معرفی کابینه‌ی جدید، بیش از ۵ میلیارد دلار به اقتصاد افغانستان آسیب وارد شده است و نزدیک به ۶ میلیارد دلار سرمایه‌های خصوصی از کشور خارج شده است.

کاهش کمک‌های خارجی و بحرانی که دامن‌گیر حکومت وحدت ملی است، آثار منفی بر بازار کار، تجارت، سرمایه‌گذاری، ارزش پول و منابع درآمد دولت گذاشته است. پیش‌بینی‌های اولیه‌ی نهادهای بین‌المللی درباره‌ی رشد اقتصادی افغانستان در سال جاری، نشان از کاهش ۳/۵ درصد به ۲/۵ درصد دارد.

دوم - چرا با وجود تقاضا برای نیروی کار در بازارهای کار، لشکر بیکاران کشور افزایش می‌یابد؟

۱- عدم مهارت در کار و غیر فنی ماندن کارگران، عامل دیگر بیکاری است. ما کارگر بیکار داریم، اما کارگر واجد شرایط برای بازارهای کار نداریم. همین اکنون در بازارهای کار، تقاضا برای کشاورزان آشنا به کار با دستگاه‌های کشاورزی یا کارگران ساختمانی آشنا به کار با دستگاه‌های ساختمانی، وجود دارد. تاکنون پروژه‌هایی موثر و مفید برای بالا بردن ظرفیت و مهارت کارگران افغان اجرایی نشده است. سطح بیکاری در افغانستان نه تنها در میان کارگران دارای سواد کم و یا بی سواد زیاد است بلکه در میان جوانان فارغ‌التحصیل از دانشگاه‌ها و مدارس نیز وجود دارد. محتوای آموزشی با تقاضای بازارهای کار همخوانی ندارد.

۲- وجود کارگران خارجی در کشور عامل دیگری برای افزایش بیکاری جوانان و کارگران است. بازار کار محلی در کشور به روی کارگران خارجی باز است و هیچ اقدام حمایتی از سوی دولت به نفع کارگران داخلی صورت نگرفته است. کارگران افغانستان توان رقابت کاری را با کارگران خارجی ندارند. صاحبان سرمایه با خرید نیروی کار ارزان کارگران ماهر خارجی، به دنبال سود بیشتری هستند.

۳- با ادامه‌ی ناامنی‌ها و گسترش بحران بیکاری، سالانه هزاران جوان افغان

ترجیح می‌دهند که خطر مرگ را قبول کنند و از راه‌های غیرقانونی و پرخطر به کشورهای اروپایی یا استرالیا مهاجرت کنند. ده‌ها تن از جوانان در این راه غرق می‌شوند که خود این موضوع به بزرگ‌ترین نگرانی سازمان جهانی مهاجرت تبدیل شده است. هر ساله نیم میلیون جوان افغانستان وارد بازار کار می‌شوند و بسیاری آنها در تلاش برای یافتن کار به کشورهای دیگر مهاجرت می‌نمایند یا به گروه‌های مسلح مخالف دولت می‌پیوندند.

۴- افزایش بیکاری سبب بالا رفتن مهاجرت‌های غیر قانونی به کشورهای همسایه از جمله ایران و پاکستان نیز شده است. گاهی این مهاجرت‌ها به قیمت از دست رفتن جان کارگران افغانستان شده است. گزارش‌های موجود در رسانه‌ها بیانگر آنست که تعدادی از این جوانان جویای کار توسط دولت ایران مجبور به حضور در جنگ‌های نیابتی سوریه، عراق و یمن شده‌اند.

۵. تعداد زیادی از جوانان ساکن در مناطق جنگی از رفتن به مدرسه محروم هستند و افزون بر آن بیکار هم می‌باشند. این جوانان نا امید از یافتن سعادت و خوشبختی در آینده‌ی نزدیک، مجبور هستند برای فروش نیروی کار خود به بازارهای کار کشورهای همسایه بروند. آنها در کشورهای مقصد به دام اعتیاد افتاده و دوباره به کشور باز می‌گردند یا اسیر شبکه‌های مافیایی قاچاق مواد مخدر و ورود به فعالیت‌های غیر مجاز می‌شوند.

۶- افزایش تعداد جمعیت جوان و نیروی مستعد به کار و عدم سرمایه‌گذاری‌های زیر بنایی تولیدی که قدرت جذب نیرو و کار دایمی را داشته باشد، عاملی برای تداوم بحران بیکاری است. تاکنون دولت‌ها در افغانستان، سرمایه‌گذاری بر روی پروژه‌های زودبازده، ظاهری و تبلیغاتی را نسبت به پروژه‌های بنیادین، ترجیح داده‌اند.

باید بگوییم که در جهان هیچ کشوری بدون بیکار نیست اما این کشورها برای حل این مشکل، به دنبال طراحی و اجرای برنامه‌ای علمی هستند تا در

سخت‌ترین شرایط هم از بحران بیکاری جلوگیری کنند. بدون تردید برای مبارزه با بحران بیکاری در کشور نیاز به راهبرد درازمدت و کوتاه‌مدت اقتصادی بر اساس اشتغال‌زایی و فقرزدایی است.

گفتنی است تا زمانی که دولت افغانستان و نهادهای اقتصادی که با استفاده از نام بازار آزاد تنها به منافع شخصی خود می‌اندیشند برای جلوگیری از عمیق شدن این بحران گام‌های جدی بردارند، شاهد برون‌رفت از بحران بیکاری نخواهیم بود. به صورت خلاصه به این نکات توجه داشته باشیم:

- قوانین و مقررات کار مورد بازنگری قرار گیرد و بر اساس نیاز جامعه تغییراتی در آن صورت گیرد؛

- نهاد حقوقی صلاحیت‌داری با حضور نمایندگان کارگران، برای نظارت در اجرای قوانین کار کشور و در چارچوب دستگاه عدلی - قضایی کشور به وجود آید.

- ایجاد فرصت‌های شغلی برای جوانان همراه با ارائه خدمات بهداشتی و آموزشی در صدر وظایف دولت باشد و برای حل این مشکل بزرگ اجتماعی - اقتصادی اقدامات جدی و مسوولانه‌ای صورت گیرد؛

- با فراهم‌سازی آموزش، شغل، بهداشت و رشد استعدادها و قابلیت‌های جوانان، باید آنان را به نیرویی بزرگ و پر تحرکی برای توسعه‌ی اقتصادی - اجتماعی کشور تبدیل نمود؛

- باید جوانان افغانستان نقش قابل قبولی در توسعه‌ی کشورشان داشته باشند و در تصمیم‌گیریهای تمام سطوح مشارکت داشته باشند؛

- باید چرخه‌ی فقر و محرومیت نسل اندر نسل جوانان از بین برود؛

- باید سرمایه‌گذاری برای جوانان جهت آشنایی آنان با حقوقشان، بهبود وضعیت بهداشتی، افزایش دانش و توانایی، خود آگاهی و درکل توانمندی‌شان در انتخاب مسیر زندگی‌شان، صورت گیرد.

- برای آموزش جوانان در بخش‌های فنی حرفه‌ای اقدام‌های جدی انجام شود. افراد تحصیل کرده و متخصص مورد توجه قرار گیرند. در بخش‌های مختلف اقتصاد ملی کشور به متخصصان جوان و فارغ‌التحصیلان آموزش دیده فرصت داده شود.

- باید تدابیر حمایتی در رقابت بین عرضه‌کننده‌های نیروی کار از سوی دولت به نفع کارگران داخلی ایجاد شود تا کارگران افغان توان رقابت کاری را با کارگران خارجی به ویژه پاکستانی، ایرانی و هندی در بازارهای کار پیدا نمایند. - در برنامه‌های اقتصادی بلند مدت و میان مدت، دولت به سرمایه‌گذاری‌های تولیدی زیربنایی نسبت به روبنایی و فصلی، اولویت بدهد؛

سوم - آغاز فصل نوین مبارزات کارکنان و پیشه‌وران

غول بیکاری، فقر و فلاکت، افزایش سرسام‌آور قیمت کالاهای مورد نیاز اولیه مردم، تورم گسترده، کاهش قدرت خرید مردم، حرکت توده‌های میلیونی تهی‌دستان به زیر خط فقر، ناامنی، افزایش خشونت، افزایش فساد اداری - اقتصادی، بی‌عدالتی، سرکوب بیان و اندیشه و وضع محدودیت‌ها در برابر آزادی‌های دموکراتیک مردم، هر روز بیش از پیش چهره‌ی واقعی نظام حاکم و نیروهای ترکیبی آن را نشان می‌دهد. با این حال، مبارزات کارگران و کارکنان موسسات و ادارات افغانستان نیز روز به روز روندی رو به افزایش داشته است.

در سالی که گذشت با وجود شرایط بد نظامی - امنیتی، نبود ثبات سیاسی در کشور و گسترش هرج و مرج کنترل شده در دستگاه حاکم، حرکت‌های مبارزاتی بخش‌هایی از کارکنان ادارات و موسسات دولتی و خصوصی در کشور به صورت گسترده‌تری انجام شد. به ویژه اعتصاب‌های سراسری پیشه‌وران شهر کابل، سرفصل نوین مبارزات این بخش از زحمت‌کشان را رقم زد. همچنین اعتراضات و اعتصابات مختلف برای افزایش دستمزد و حقوق تادیه نشده، اعتراضات علیه

بیکاری گسترده و رو به افزایش به ویژه در میان جوانان، عدم امنیت شغلی، اعتراض علیه خصوصی سازی و شرکت های واسطه و پیمانکار، علیه عدم ایمنی در محیط های کار و اعتراضات برای کسب سایر مطالبات کارگری، صنفی، بسیار گسترده تر و متنوع تر از سالیان پیش انجام گرفته است.

چهارم - چگونه کارگران و کارکنان افغانستان به مطالبات صنفی خود دست یابند

تجربه‌ی تاریخی مبارزات کارگران نشان می‌دهد کارگران هر صنف تنها با اتحاد، انسجام و استقلال از دولت‌ها یا کارفرمایان و نهادهای حاکمیتی استثمارگر می‌توانند به مطالبات خود دست یابند. کارگران و کارمندان در همه عرصه‌ها و اصناف که آزادی فروش نیروی کار خویش را دارند و با فروش آن امرار معاش می‌کنند، قدرت انباشت سرمایه را ندارند. همه آنها مورد استثمار بی‌رحمانه طبقات حاکم کشور قرار می‌گیرند. همگی برای رهایی خویش از یوغ ستم و استثمار چاره‌ای جز مبارزه‌ی متحد، منسجم و مستقل از تمام حاکمان ثروت و قدرت ندارند. این مبارزه علیه مناسبات حاکم استثمارگرانه و ظالم در اشکال خصوصی و دولتی آن است.

در پایان این بحث باید گفت در شرایط کنونی با سلطه‌ی شبکه‌های مافیایی بر اقتصاد و سیاست کشور، بحران بیکاری و "اقتصاد فقر" روندی پایان‌ناپذیر است. تازمانی که دامنه‌ی جنگ، نا امنی و فساد گسترده‌ی اداری - اقتصادی از افغانستان برچیده نشود، اشتغال برای مردم فراهم نشود و دامن فقر و گدایی همچنان پهن باشد، دلیلی برای پایان این روند وجود ندارد. اکنون که ما وارد صد و سی و دومین سالروز همبستگی جهانی طبقه کارگر می‌شویم، باید به صراحت گفت که سال گذشته، به تمام معنا سالی پر از رنج و عذاب بود. در سال گذشته شاهد صف رو به افزایش بیکاری، تاخیر در پرداخت حقوق کارمندان، کاهش دستمزد

و حقوق کارمندان، کاهش قدرت خرید تهی‌دستان، تعطیلی صدها کارخانه و نهاد تولیدی، افزایش فرار سرمایه و در نهایت حادثه تکان‌دهنده و جانسوز کشتن و سوزاندن فرخنده - یک زن مظلوم و دادخواه - در مرکز شهر کابل به دست مردان زن‌ستیز وابسته به حلقه‌های ارتجاع بنیادگرای مذهبی و خرافه‌پسند بودیم. سال گذشته بدون باز شدن هیچ روزنه‌ی امیدی برای بهبود زندگی مردم به پایان رسید.

فصل چهارم

پیشینه‌ی تاریخی اول ماه می روز همبستگی کارگران جهان

روز جهانی کارگر، روز بزرگداشت یادِ جانبازان جنبش کارگری است که اول ماه می ۱۸۸۶ در شیکاگو بابت درخواست جسورانه‌ی ۸ ساعت کار در روز، مورد هجوم پلیس مسلح قرار گرفتند. این روز یادبود رهبرانی است که به خاطر هدایت مبارزات کارگران بر علیه‌ی استثمار خشن سرمایه‌داری، در بیدادگاه‌های سرمایه به اعدام محکوم شدند. گرامی‌باد خاطرات کارگرانی که در پیکار نابرابر علیه گماشتگان سرمایه برخاستند و در این راه جان سپردند.

پیشینه‌ی تاریخی اول ماه می با فرایند تکامل نظام سرمایه‌داری، ظهور طبقه‌ی کارگر و سازمان‌های اقتصادی - اجتماعی و سیاسی مربوط به آن پیوندی ناگسستنی دارد و همچنین با تأسیس و فعالیت‌ها انترناسیونال‌های کارگری گره خورده است. از این رو شایسته است تا نگاهی گذرا به انترناسیونال‌های کارگری داشته باشیم.

۱- پیشینه‌ی تاریخی

انترناسیونال اول: با پیدایش نظام سرمایه‌داری و تکامل آن، طبقه‌ی جدید اجتماعی یعنی طبقه‌ی کارگر صنعتی (پرولتاریا) نیز پدید آمد که در تضاد با منافع سرمایه‌داران بود. در فرایند تکامل سرمایه‌داری، تضاد میان طبقه‌ی کارگر و سرمایه‌دار ژرف‌تر و برجسته‌تر شد و به مبارزه‌ی همیشگی میان نظام سرمایه و طبقه‌ی کارگر منجر گردید. این مبارزات با ساده‌ترین شکل یعنی مبارزه‌ی اقتصادی آغاز شد. خواسته‌هایی همچون افزایش دستمزد، کاهش ساعات کار، تأمین شرایط ایمنی کار مطرح شد و هدف از آن تشکیلات و سازمان‌های اتحادیه‌ای، صنفی، اقتصادی و اجتماعی بود. از نظر تاریخی می‌توان این مبارزات را نخستین شکل مبارزه‌ی طبقاتی طبقه‌ی کارگر نامید.

با رشد و تکامل طبقه‌ی کارگر، مبارزات پراکنده اقتصادی و صنفی کارگران کارخانه‌ها به مبارزه‌ی مشترک طبقه‌ی کارگر با سرمایه‌داری تبدیل شد. این آغاز مبارزه در شکل سیاسی بود مبارزه‌ای با هدف براندازی نظام سرمایه‌داری. در ابتدای شکل‌گیری جنبش کارگری، آنها به دلیل فقدان یک برنامه‌ی مشخص دچار شکست‌های زیادی شدند.

اولین سازمان منسجم برای دفاع از حقوق کارگران، یک سازمان کارگری آلمانی به نام «اتحادیه‌ی کمونیست‌ها» بود. بعدتر این سازمان در سال ۱۸۴۸ حضور خود را به سطح جهانی کشاند. گفتنی است این سازمان به دلیل شرایط دشوار اروپا، مبارزه‌ی مخفیانه‌ای را انجام می‌داد. «اتحادیه‌ی کمونیست‌ها» در کنگره‌ی سال ۱۸۴۷ خود در لندن، کارل مارکس و انگلس را موظف نمود تا برنامه‌ی مشروح نظریاتی برای حزب تهیه کنند. در پایان سال ۱۸۴۸، این برنامه به نام «مانفیست حزب کمونیست» انتشار یافت. مارکس و انگلس معتقد بودند در عصر سرمایه‌داری، جامعه به دو اردوگاه متخاصم یعنی دو طبقه‌ی بزرگ که به

رویاری مستقیم با یکدیگر می‌پردازند، تقسیم خواهد شد؛ از یک سو بورژوازی یا طبقه‌ی سرمایه‌دار، در سوی دیگر طبقه‌ی پرولتاریا یا کارگری. توجه مارکس و انگلس بر روی کارگران صنعتی یک امر بدیهی بود زیرا آنها به درستی تضادهای جامعه‌ی پیشرفته‌ی سرمایه‌داری را شرط تعیین‌کننده‌ای برای انقلاب اجتماعی و برپایی جامعه‌ای نوین می‌دانستند. به باور آنها، سرمایه‌داری در اثر تکامل بیشتر خود به رشد مداوم طبقه‌ی کارگر از حیث کمی، قدرت سیاسی و سازمانی می‌انجامد. ولفگانگ لئونارد در اثر معروف خود به نام «چرخش‌های یک ایدیولوژی» می‌نویسد که در این باره، مارکس و انگلس سه دلیل اساسی دارند:

(الف) طبقه‌ی کارگر در سرمایه‌داری، انقلابی‌ترین طبقه است؛

(ب) طبقه‌ی کارگر در جریان تکامل صنعتی از حیث عددی نیرومندترین طبقه خواهد شد؛

(پ) طبقه‌ی کارگر با آگاهی طبقاتی بین‌المللی مشخص می‌گردد.

آنچه در این سیر اندیشه برای مارکس و انگلس تعیین‌کننده است، بدین صورت است:

طبقه‌ی کارگر نمی‌تواند بدون بهبود شرایط زندگی خود و برچیدن شرایط زندگی غیر انسانی جامعه‌ی امروزی، به آزادی برسد. بدین ترتیب، رهایی کارگران از اختناق هم‌زمان به معنای غلبه بر کل نظام اختناق است و در پایان منجر به رهایی کل جامعه می‌شود.

مارکس معتقد بود که طبقه کارگر نمی‌تواند رهایی و استقلال خود را عملی سازد، بدون اینکه در عین حال تمامی جامعه را از تمایز طبقاتی و در نتیجه از مبارزات طبقاتی رهایی بخشد. برنامه‌ی مانفیس‌ت حزب کمونیست اولین برنامه‌ای بود که اهداف نهایی مبارزه‌ی سیاسی طبقه کارگر را چکیده‌وار بیان کرده بود. پس از گذشت یک و نیم قرن از نوشتن مانفیس‌ت حزب کمونیست و با وجود تبلیغات

مدافعان نظام سرمایه‌داری جهانی، محتوای اساسی این بیانیه دارای اهمیتی خاص است. بر این اساس، طبقه‌ی کارگر و سایر اقشار زحمتکش استعمار شده همچنان به مبارزه‌ی ضد سرمایه‌داری ادامه می‌دهند.

نکته قابل تأمل این است که مدافعان نظام سرمایه‌داری جهانی چنین وانمود می‌نمایند که کمونیسم همان عقاید حاکم بر شوروی سابق بوده است و با فروپاشی آن نظام نیز از بین رفته است. آنها چنین توهمی را ایجاد کرده‌اند که گویا بحران سرمایه‌داری از زمان مارکس تا به حال بهبود یافته است، پرولتاریا ماهیت طبقاتی و ضد سرمایه‌داری خود را از دست داده و با نظام نوین جهانی سازش نموده است. با وجود این، از آنچه شاهد هستیم بر می‌آید که در واقع نه سرمایه‌داری جهانی بحران خود را حل کرده است و نه طبقه‌ی کارگر کشورهای جهان، تسلیم وضعیت موجود شده است.

شایسته است برخی از پیش‌بینی‌های مانفیست حزب کمونیست را با توجه به انطباق آن براساس وضعیت حاضر جهان مورد تأمل و نقادی قرار دهیم. با وجود این، نکات محوری این مانفیست همچنان با قوت پابرجا است، به ویژه سه نکته‌ی زیر که در رهایی طبقه‌ی کارگر جهانی دارای اهمیتی خاص است:

- سرمایه‌داری دیگر قابلیت حل بحران‌های اقتصادی را ندارد؛

- نقش پرولتاریا (به معنای تمام طبقه‌ی کارگر) در ارایه‌ی جانشین واقعی نظام

سرمایه‌داری؛

- ماهیت طبقاتی دولت سرمایه‌داری و ضرورت سرنگونی آن و سازماندهی

دولت نوینی که جایگزین آن خواهد شد. (در نوشتاری جداگانه به این موارد خواهیم پرداخت).

انترناسیونال اول در ۲۸ سپتامبر ۱۸۶۴ به وسیله‌ی مارکس و انگلس تاسیس شد و هدف آن متحد ساختن تمام پرولتاریای اروپا و آمریکا بود. مارکس و انگلس اعلامیه‌ی انترناسیونال اول را نوشتند. در حقیقت، این اعلامیه برنامه‌ی

عملی طبقه‌ی کارگر در قرن ۱۹ بود. در این اعلامیه، استقرار حکومت کارگری و سرنگونی قدرت سرمایه‌داری از طریق سیاسی تعریف گشته است. پس از صدور این اعلامیه، احزاب کارگری به عنوان بخش‌های شعب انترناسیونال اول در کشورهای مختلف، تأسیس شدند.

در سال ۱۸۶۷، کارل مارکس براساس توصیه‌ها، خواسته‌ها و تاثیرات انترناسیونال اول، بزرگ‌ترین اثر تاریخی خود یعنی سرمایه (کاپیتال) را نوشت. در سال ۱۸۶۸، سومین کنگره‌ی انترناسیونال به ارزیابی «سرمایه» پرداخت و توصیه شد تا کارگران جهان برای پیشبرد نبرد پیروزمندانه‌ی خویش، آن را به دقت مطالعه کنند. جلد اول سرمایه با تیراژ هزار نسخه در سپتامبر ۱۸۶۷ منتشر شد. در سال ۱۸۸۵، انگلس با استفاده از نوشته‌های به جا مانده‌ی مارکس، جلد دوم سرمایه را منتشر نمود. چاپ این کتاب نقطه‌ی عطف دیگری در جنبش انقلابی طبقه کارگر جهانی بود.

در سال ۱۸۷۱، شاهد نخستین انقلاب کارگری در فرانسه هستیم و اولین حکومت کارگری این کشور که در تاریخ به نام «کمون پاریس» مشهور است، به وجود آمد. این انقلاب بعد از شکست فرانسه در جنگ با دولت پروس، شکل گرفت. انقلابیون فرانسه از نابسامانی‌ها، بی‌ثباتی و ویرانی این جنگ، باری پیروزی انقلاب خود استفاده نمودند. حاکمیت کمون پاریس بعد از ۷۴ روز (۱۸ مارچ تا ۲۸ می) به شکست انجامید و در پی آن جنبش کارگری متحمل شکست‌های شدیدی گردید. (در همین زمان، مارکس بر روی کتاب جنگ داخلی در فرانسه کار می‌کرد.)

بعد از شکست کمون پاریس، زمینه برای فعالیت انترناسیونال اول در اروپا غیر ممکن شد. کنگره‌ی انترناسیونال اول در تاریخ ۱۸۷۲ در لاهه برگزار شد. به پیشنهاد مارکس، شورای عمومی انترناسیونال اول به نیویورک منتقل شد. مارکس در سخنرانی خود توضیح می‌دهد که دگرگونی اجتماعی می‌تواند در شرایطی با

شیوه‌های مسالمت‌آمیز، انجام شود.

در مارچ ۱۸۷۵، مارکس «نقد برنامه‌ی گوتا» را مینویسد که در آن مسایل اصلی جامعه‌ی بی طبقه‌ی کمونیستی آینده را مورد بحث قرار می‌دهد. در آوریل همان سال، انگلس کتاب «خبرهایی اجتماعی از روسیه» و در سپتامبر ۱۸۷۶ کتاب «آنتی دورینک» که توصیف مختصری از مارکسیسم است، منتشر می‌کند. چهار سال بعد، انترناسیونال اول براساس توافق کنفرانس فلادفلیا، به صورت رسمی منحل شد. در ۱۴ مارچ ۱۸۸۳، کارل مارکس درگذشت و در گورستان «های گیت» دفن شد. پس از انحلال انترناسیونال اول، مبارزه‌ی کارگران به صورت پراکنده و با رهبری مراکز متعدد ادامه یافت. در این شرایط، احزاب کارگری در هر کشور، بسته به شرایط خویش عمل می‌کرد.

۲- کارگران شیکاگو نمادِ اینارگری

قرن نوزدهم شاهد رشد و تکامل آمریکا بود. این کشور نه تنها به لحاظ وسعت و جمعیت توسعه می‌یافت بلکه از نظر صنایع جدید، تجارت و ثروت هم در حال تکامل و پیشرفت بود. در دهه‌ی هشتاد قرن ۱۹ ایالات متحده آمریکا به بزرگترین کشور صنعتی دنیا تبدیل شد. شهرهای آن به سرعت رشد می‌کردند، کارخانجات جدید ساخته می‌شدند و تجهیزات پیشرفته در موسسات تولیدی به کار گرفته می‌شد. به گفته‌ی ایدئولوگ‌های نظام سرمایه، آمریکا تبدیل به بهشت برین گشته بود. با وجود این، کارگران مجبور بودند در این بهشت برین روزانه ۱۰ تا ۱۲ ساعت کار کنند و در ازای آن به جز زندگی بر روی خرابه‌ها چیزی عایدشان نشود.

در این سال‌ها، کارگران پیوسته به خاطر ۸ ساعت کار روزانه، افزایش دستمزد و ایمنی در کار، دست به اعتصاب می‌زدند یا راهپیمایی برگزار می‌کردند. اعتصاب کارگران راه آهن به تیراندازی پلیس و کشته شدن ۳۰۹ نفر کارگر انجامید. در همین دوران، شیکاگو به عنوان یکی از مراکز مهم صنعتی آمریکا به مرکز مبارزه‌ی

انقلابی کارگران تبدیل شده بود. یکی از دلایل آن، وجود گروه نیرومندی از سوسیالیست‌های انقلابی بود که در جمع آنها سخنوران بزرگ انقلابی آن دوران یعنی کسانی همچون فیشر آلمانی، فلیدن انگلیسی و پاسونس آمریکایی قرار داشتند. این گروه انجمن کارگری را تأسیس نمودند و نام آن را «انجمن مبارزه برای رسیدن به ۸ ساعت کار در روز» گذاشتند.

در سال ۱۸۸۶، کارگران شیکاگو روز اول ماه می را برای حمایت از درخواست ۸ ساعت کار در روز، اعتصاب عمومی اعلام کردند. در این روز، ۴۰ هزار کارگر بخش‌های مختلف دست از کار کشیدند و با پوشیدن لباس‌های نو مخصوص روزهای یکشنبه همراه همسر و فرزندان‌شان به خیابان‌ها آمدند. در روز دوم ماه می، ۶۰۰۰ کارگر گردهمایی دیگری را در کنار کارخانه‌ی تولید ماشین آلات برگزار کردند. مالکان کارخانه، دستگاه‌ها را تعطیل کرده و کارگران اعتصاب‌کننده را از کار اخراج کردند و به جای آنها تعدادی کارگر اعتصاب‌شکن را استخدام نمودند. در نتیجه‌ی برخورد بین کارگران اعتصاب‌شکن، اعتصاب‌کنندگان و دخالت پولیس، ۶ نفر کشته و ۵۰۰ نفر زخمی شدند.

روز بعد یک گردهمایی مسالمت‌آمیز برگزار شد که در آن به سرکوب پولیس اعتراض شد. پلیس بار دیگر بر این گردهمایی کارگران تاخت و بمبی هم در آنجا منفجر شد. پلیس به بهانه‌ی انجام بمب‌گذاری توسط اتحادیه‌ی کارگری، به اتحادیه حمله و رهبران آن را دستگیر کرد. در ۱۱ نوامبر ۱۸۸۷، بعد از محاکمه‌ی فرمایشی، رهبران اتحادیه به اعدام محکوم شدند. اعدام رهبران اتحادیه موجب خشم و نفرت کارگران جهان شد و اجتماعات بزرگ کارگری در کشورهای صنعتی انجامید.

۳- انترناسیونال دوم

به دنبال حادثه‌ی اول ماه می و اعدام رهبران اتحادیه‌ی کارگران شیکاگو به دست گماشتگان سرمایه‌داری، اولین کنگره‌ی انترناسیونال دوم در سال ۱۸۸۹ با رهبری

انگلس برگزار شد. در کنگره‌ی مؤسس انترناسیونال دوم تصمیم گرفته شد اول ماه می به عنوان روز همبستگی بین‌المللی کارگران تمام جهان، اعلام شود. در سال ۱۸۸۹، برای اولین بار از روز اول ماه با انجام تظاهرات کارگری کارگران کشورهای انگلستان، فرانسه، آلمان و سایر کشورهای صنعتی سرمایه‌داری تجلیل به عمل آمد.

انترناسیونال دوم در کنگره‌ی پاریس ۱۸۸۹ تأسیس شد. احزاب کارگری بیشتر کشورهای اروپایی، آمریکا و آرژانتین در این انترناسیونال حضور یافتند. انگلس نزدیک به ۶ سال رهبری این سازمان را بر عهده داشت. بعد از درگذشت انگلس، رهبری انترناسیونال دوم بدست اپورتونیست‌ها افتاد که موجب نفوذ اندیشه‌ها و شیوه‌ی بورژوازی در درون جنبش کارگری شد. با وجود این، برخی احزاب کارگری مانند حزب بلشویک روسیه به رهبری لنین، انقلابیون آلمان به رهبری کارل لیبکنشت، حزب سوسیالیست چپ بلغارستان به رهبری بلاگوف، همچنان به خط مارکس و انگلس وفادار ماندند.

در سال ۱۹۱۴ و بعد از [شروع] جنگ جهانی دوم، بیشتر رهبران انترناسیونال دوم جانب مواضع بورژوازی کشورهای خود را گرفتند و اصول انترناسیونالیستی کارگری را کنار گذاشتند. در سال ۱۸۸۸، اثر انگلس با نام «نقش زور در تاریخ» انتشار یافت. در سال ۱۸۹۰، دو اثر دیگر وی با نام‌های «سیاست خارجی تزاریسیم روس» و «نقد برنامه‌ی ارفورت» منتشر شد.

۴- انترناسیونال سوم

یکی از تحولات بزرگ جنبش کارگری در شرق، انقلاب بورژوازی سال ۱۹۰۵ روسیه بود. این انقلاب در یکی از عقب‌مانده‌ترین کشورهای سرمایه‌داری رخ داد و باعث شد که جنبش اعتصابی کارگران به قدرت بی‌همتایی تبدیل گردد. انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه یکی از حوادث نادر و سترگ است که در تاریخ جنبش کارگری جهانی ثبت گشته است. بعد از پیروزی انقلاب اکتبر به رهبری لنین، اولین دولت

شوروی بنام «کمیسرهای خلق» تأسیس شد. انقلاب اکتبر برای نخستین بار در تاریخ، یک قدرت استثمارگر را سرنگون ساخت و بنیان یک نظام جدید را بنا نهاد. در واقع، انقلاب اکتبر سرآغاز مبارزه‌ی دو نظام اجتماعی متضاد بود. این انقلاب آغازگر دوران انقلاب‌های سوسیالیستی و آزادی‌بخش ملی و پیوستن توده‌های میلیونی مردم به سوسیالیسم بود. انقلاب اکتبر جامعه‌ی روسیه را در مسیر رشد اقتصادی قرار داد و این کشور عقب‌مانده‌ی سرمایه‌داری را تبدیل به یک کشور پیشرفته‌ی صنعتی در سطح جهان و دومین قدرت اقتصادی بعد از ایالات متحده آمریکا کرد. از برکت انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، طبقه‌ی کارگر و سایر توده‌های مردم از حق کار، مسکن، بهداشت، آموزش رایگان، بیمه‌های اجتماعی و خدمات گوناگون فرهنگی و هنری، بهره‌مند شدند. بعد از این انقلاب، زمینه‌های جدید رشد سریع جنبش انقلابی طبقه‌ی کارگر جهانی به وجود آمد.

از ۲ تا ۷ مارچ ۱۹۱۹، اولین کنگره‌ی انترناسیونال کمونیستی یا به عبارتی «انترناسیونال سوم» با حضور احزاب، نهادها و تشکیلات کارگری ۳۰ کشور جهان به رهبری لنین برگزار شد. اسناد این کنگره‌ی بین‌المللی کمونیستی به وسیله‌ی لنین و منشور آن توسط تروتسکی نوشته شد. در این کنگره، برای اولین بار احزاب کشورهای شرقی و آسیایی حضور یافتند. به دنبال این کنگره، از ۱۸ تا ۲۳ مارچ ۱۹۱۹، هشتمین کنگره‌ی حزب کمونیست روس برگزار شد که در آن برنامه‌ی جدید حزبی و ایجاد یک دفتر سیاسی با حضور لنین، تروتسکی، کامنیف، کرسیتینسکی و استالین به تصویب رسید.

در ماه می ۱۹۱۹، کتاب معروف لنین با عنوان «رادیکالیسم چپ، بیماری کودکی کمونیسم» انتشار یافت. در ۲۹ ماه می ۱۹۱۹، تروتسکی نگارش کتاب «تروریسم و کمونیسم» را به پایان می‌رساند که پاسخی به کتاب کائوتسکی به همین نام است. در سپتامبر ۱۹۱۹، یوزیپ روز «تیتو» از روسیه به یوگوسلاوی بازگشت و انرژی جدیدی به جنبش کارگری آن کشور بخشید.

برگزاری کنگره‌ی دهم حزب کمونیست روس از ۱۰ تا ۱۸ مارچ ۱۹۲۱، نقطه‌ی عطف در تاریخ جنبش کارگری روسیه بود. در این کنگره، سیاست تازه‌ی اقتصادی «نپ» که امتیازات معینی برای مالکیت خصوصی را به همراه داشت، تصویب شد. در همین ارتباط، سومین کنگره‌ی جهانی بین‌الملل کمونیست از ۲۲ می تا ۱۲ جون ۱۹۲۱ برگزار شد. لنین و تروتسکی بیانیه‌های کنگره را ایراد کردند و به دنبال آن، کنگره‌ی تأسیس حزب کمونیست چین با شرکت مائو برگزار شد. کنگره‌ی یازدهم حزب کمونیست روس در ۲۷ مارچ تا ۲ آوریل ۱۹۲۲ برگزار شد و مسیر سخت‌گیرانه‌تری علیه فعالیت‌های فراکسیونستی به‌ویژه «اپوزیسیون کارگری» انتخاب نمود. در آوریل ۱۹۲۲، استالین دبیر حزب کمونیست گردید. در فوریه ۱۹۲۳، مانفیسست «گروه کار» اپوزیسیون، رهبری بلشویک‌ها را متهم کرد که به یک «کاست» حکومت‌کننده تبدیل شده است. گروه «حقیقت کارگری» رژیم را «سرمایه‌داری دولتی» نامید. در تابستان همین سال آخرین سازمان‌های مخالف «گروه کار» و «حقیقت کارگری» ممنوع شدند و مورد تعقیب قرار گرفتند. در ۸ اکتبر، تروتسکی در مقاله‌ی «مسیر تازه» از دیوان‌سالاری فزاینده انتقاد کرد و مباحثه‌ی آزاد درباره‌ی «مسیر تازه» در درون حزب آغاز شد. از ۴ تا ۱۱ نوامبر، تروتسکی مجموعه مقاله‌هایی درباره‌ی مسیر تازه در پرودا منتشر می‌کند و خواستار گسترش بخشیدن به انتقاد می‌گردد. او از استقلال معنوی دفاع کرده، روحیه‌ی کارمندی را در حزب مورد نقد قرار می‌دهد و خواستار استقرار دوباره‌ی انتقاد در حزب و پایان رژیم سرکوبگرانه‌ی دیوان‌سالار می‌شود. وی درباره‌ی قدرت فزاینده‌ی دستگاه هشدار داده و خواستار دموکراسی داخلی در حزب است. از ۱۷ جون تا ۸ جولای ۱۹۲۴، پنجمین کنگره‌ی جهانی بین‌الملل کمونیست برگزار می‌شود و نبرد علیه تروتسکیسم به جنبش جهانی کارگری گسترش یافت. تروتسکی در این کنگره شرکت نمی‌کند و استالین عضو کمیته‌ی اجرایی می‌شود. لئون تروتسکی یکی از رهبران اصلی انقلاب اکتبر روسیه بود. او در سال‌های

نخست شوروی، با درخواست لنین به عنوان وزیر امور خارجه و رهبر ارتش سرخ انجام وظیفه می‌کرد. تروتسکی یکی از بنیان‌گذاران بین‌الملل کمونیست یا انترناسیونال سوم بود. در سال ۱۹۲۴، تروتسکی با مرگ ولادمیر ایلیچ لنین برای تداوم خط مشی لنین در مقابله با سیاست‌های ژوزف استالین به مبارزه پرداخت. در ۱۵ نوامبر سال ۱۹۲۷، تروتسکی و زینوویف از حزب کمونیست اخراج می‌شوند. تروتسکی در جولای ۱۹۲۸ به آلماتا تبعید می‌گردد و در آنجا اثر معروف خود با نام «انقلاب بین‌المللی و انترناسیونال کمونیست» را به پایان می‌رساند. او در این کتاب از طرح رسمی برنامه‌ی انترناسیونال انتقاد می‌کند. این طرح در ششمین کنگره‌ی جهانی بین‌الملل کمونیست تصویب شد.

در ۱۱ فوریه سال ۱۹۲۹، تروتسکی از اتحاد شوروی اخراج و به ترکیه پناهنده می‌شود. در آنجا کار بر روی رساله‌ی «زندگی من» را ادامه می‌دهد. سپس «انقلاب مداوم» را نوشته و به نگارش «تاریخ انقلاب روس» می‌پردازد. در اگوست همین سال، کتاب «انقلابی که به آن خیانت شد» را به پایان می‌رساند که در آن انحطاط دولت لنین را به دولت مطلق توصیف می‌کند و به تناقض‌های اجتماعی و نقش دیوان‌سالاری حاکم در روسیه می‌پردازد. در دسامبر ۱۹۳۷، تروتسکی ناروی را ترک کرده و به مکزیک می‌رود. در این سفر کتاب تازه‌ی خود با نام «تبهکاری استالین» را ویراستاری می‌کند. وی در مقاله‌ی «آغاز پایان» می‌نویسد:

«هیچ‌کس، حتی هیتلر به اندازه‌ی استالین چنین ضربه‌هایی مرگبار به سوسیالیسم وارد نکرده است. استالین به پایان حتمی رسالت خویش می‌رسد. هر قدر وی بیشتر بپندارد که به هیچ‌کس نیازی ندارد، به همان نسبت آن ساعت نزدیک‌تر می‌گردد که هیچ‌کس به او نیازی نداشته باشد.»

در سال ۱۹۴۰، انحلال انترناسیونال سوم به صورت رسمی اعلام می‌شود. بین‌الملل چهارم در سال ۱۹۳۸ با ابتکار شاخه‌ی مارکسیستی - تروتسکی تأسیس شد. بین‌الملل چهارم در «برنامه‌ی انتقالی» تدوین شده برای کنگره‌ی مؤسس‌اش

اعلام نمود که «بحران بشریت در تحلیل نهایی، بحران رهبری طبقه‌ی کارگر و آگاهی طبقاتی‌اش است». در سال ۱۹۹۱، سند نهایی گنجره‌ی انترناسیونال چهارم شاخه‌ی تروتسکی با نام «سوسیالیسم یا بربریت» انتشار یافت. در توضیح این سند آمده است:

«مانفیست بین‌الملل چهارم در شرایطی تدوین شده است که الگوی «سوسیالیسم واقعاً موجود» شکست خورده و آوازه‌گران سرمایه‌داری در «رقص مرگ کمونیسم» هلله‌سر می‌دهند و «پایان تاریخ» را نتیجه می‌گیرند.»

درباره‌ی طبقه‌ی جهانی کارگر روشن است که وجود سیستم جهانی سوسیالیسم دارای آثاری بر نظام سرمایه‌داری بود. سرمایه‌داران از ترس نفوذ و رشد افکار سوسیالیستی در جهان ناگزیر شدند تا امتیازاتی را فراتر از آنچه خود مایل بودند برای کارگران قایل شوند. افسوس که با تک‌قطبی شدن جهان، نظام سرمایه‌داری جهانی زیر عنوان «روند جهانی شدن» و به صورت نظام‌مند، اقدام به بازستاندن کلیه‌ی امتیازاتی می‌نماید که طبقه‌ی کارگر و سایر زحمتکشان در ۱۵۰ سال اخیر با مبارزات خونین خویش به دست آورده بودند. این امتیازات عبارتند از آموزش رایگان، بهداشت ملی، بیمه‌های اجتماعی، کمک هزینه‌ی مسکن، بیمه‌ی بیکاری، مزایای بازنشستگی و مانند آن.

نظام جهانی سرمایه‌داری از همان ابتدای تأسیس شوروی در صدد بودند تا آن را ساقط نمایند. سرانجام در اثر فشارهای خارجی امپریالیسم جهانی و عوامل متعدد درونی، سیستم جهانی سوسیالیسم از هم فرو پاشید. (جهت آگاهی بیشتر درباره‌ی فروپاشی شوروی و مسایل آینده‌ی جنبش‌های چپ، به شماره ۱ «آینده» [نشریه‌ی نهضت آینده‌ی افغانستان] در تاریخ ۲۴ می ۲۰۰۰، مراجعه کنید.)

عقب‌گرد تاریخی در پی فروپاشی حاکمیت شوروی سابق و اروپای شرقی، نه تنها برای طبقه‌ی کارگر جهانی بلکه برای کلیه جوامع بشری فاجعه‌ای بزرگ بود. در اثر این فاجعه‌ی بزرگ، دستاوردهای نزدیک به ۸۰ سال تمدن نوع بشری و نتایج

مبارزات چندین نسل از زنان و مردان زحمتکش کشورهای سوسیالیستی از دست رفت. آنان با ایثارگری بی نظیر خود، بنیان‌های جامعه نوین انسانی را در دشوارترین لحظات تاریخ پی‌ریزی کردند. آنها با دادن میلیونها قربانی از این میراث در برابر تعرض‌ها و دسیسه‌های دشمنان تاریخی طبقه‌ی کارگر و مردم زحمتکش جهان، دفاع کرده بودند.

کارگران جهان در منگنه‌ی بحران اقتصادی نظام سرمایه‌داری جهانی

اول ماه می ۲۰۰۹ روز همبستگی جهانی کارگران، در حالی بر گزار می‌گردد که دنیای سرمایه‌داری گرفتار بحران عمیق مالی و است و بیش از یک میلیارد انسان در بیکاری و فقر به سر می‌برند. سرمایه‌داران با بیکار کردن هزاران کارگر، زندگی اجتماعی و خانوادگی آنها را به نابودی می‌کشانند. امسال کارگران جهان در شرایطی روز همبستگی بین‌المللی کارگران را گرامی می‌دارند که تنها در سال گذشته بیش از ۶۰۰ هزار کارگر در ایالات متحده آمریکا شغل و مسکن خود را از دست داده‌اند. سرمایه‌داران با هوشیاری می‌خواهند بار بحران مالی اقتصادی جاری نظام سرمایه‌داری جهانی را بر مردم و جامعه تحمیل کنند. آنها در این راستا به امکانات آسایشی زحمت‌کشان که محصول مبارزات چندین دهه‌ای کارگران و مردم آزادیخواه و عدالت‌پسند است، حمله می‌نمایند.

امسال بشریت مترقی همگام با زحمتکشان جهان در شرایطی به استقبال این روز می‌روند که دولت‌های رفاه اجتماعی به ویژه در کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری که حاصل قربانی‌ها و مبارزات پیگیر زحمتکشان بودند، به دولت‌های تاراج امکانات اجتماعی و آسایشی مردم تبدیل می‌گردند. دولت‌هایی که زمانی مجری قوانین بشری در جامعه اروپا بودند اکنون به انواع فشار متوسل شده‌اند تا سطح مطالبات رفاهی و معیشت مردم را با هر وسیله‌ی، کمتر نمایند. وضع قوانین

غیرانسانی علیه مهاجران و پناهندگان، کاهش یارانه‌های دولتی به مردم و از بین بردن برخی امکانات آسایشی، تلاش دولت‌های سرمایه‌داری برای انداختن بار بحران اقتصادی بر دوش زحمتکشان جامعه است.

در حالی از اول ماه می ۲۰۰۹ تجلیل به عمل می‌آوریم که بحران عظیم سرمایه‌داری با سیاست‌های مخرب و سودجویانه‌ی نولیبرالیسم سراسر جهان را فرا گرفته است. این بحران، هزینه‌های سنگینی را بر دوش تهیدستان تحمیل می‌کند. طبق تازه‌ترین گزارش صندوق بین‌المللی پول، زیان بحران مالی اقتصادی جاری تاکنون بیش از ۴ هزار میلیارد دلار بوده و این بحران رو به گسترش است. فریاد اعتراض میلیون‌ها کارگر و استثمارشونده در سراسر جهان علیه نظام سرمایه‌داری جهانی و نهادهای مالی و تجاری آن، بیانگر وضعیت بحرانی اسفبار این نظام و افزایش جنبش‌های ضد سرمایه‌داری است.

گسترش بیکاری و بی‌خانمانی، کاهش سطح زندگی مردم و امکانات آسایشی اجتماعی مردم به ویژه زحمتکشان، کاهش دستمزد و بیمه‌های اجتماعی - درمانی و بازنشستگی، محدود شدن امکانات آموزشی و عدم اطمینان به آینده از پیامدهای اقتصادی این بحران مالی - اقتصادی سرمایه‌داری هستند. همین اکنون فرزندان تهی‌دستان در بسیاری از کشورها، درسه و مدرسه را ترک می‌کنند تا با فروش نیروی کار خود در بازار کار بتوانند خانواده خود را از فقر کشنده نجات دهند.

بحران جاری سرمایه‌داری نظام نوین جهانی نه تنها آثار منفی بر زندگی اقتصادی مردم گذاشته است بلکه سبب افزایش رقابت‌های سیاسی، گسترش جنگ، سلب حقوق مدنی و سیاسی مردم، گسترش تبلیغات واپس‌گرایانه‌ی ضد بشری، تولید و بازتولید خشونت و تروریسم سازمان‌دهی شده‌ی دولتی و غیر دولتی، نیز شده است.

در اساس، راه حل چنین بحران‌های ویرانگری، پایان دادن به نظام‌های مولد آن‌ها است. تازمانی که نظام سرمایه‌داری جهانی با خشونت و بحران‌زایی باعث

جنگ و نابودی می‌شود، همچنان در سراسر جهان باید شاهد فقر، بیکاری جمعی و نابرابری خشن اجتماعی باشیم. به همین دلیل است که کارگران آگاه در روز اول ماه می، همچنان شعار پایان نظام سرمایه‌داری را سر می‌دهند و همبستگی خویش را با نیروهای ضد نظام جهانی سرمایه‌داری و سیاست‌های نولیبرالیسم آن اعلام می‌کنند. سیاست‌های سلطه‌طلبانه‌ی اقتصادی - اجتماعی نولیبرالیسم با عنوان «بازار آزاد» که ناکامی آنها در سطح جهان به اثبات رسیده است، بر مردم افغانستان رنج‌های بیشتری را تحمیل می‌کنند. وابستگی‌های عمیق سیاسی - اقتصادی افغانستان با نظام سرمایه‌داری جهانی، آثار ناگوار خود را بر وضعیت اقتصادی کشور بر جای گذاشته و اوضاع آن را وخیم‌تر می‌نماید.

حاکمان کشور که خود در خدمت نظام سرمایه‌داری جهانی قرار دارند پیش از آن‌که در فکر رفاه و بهبود زندگی مردم فقیر کشورشان باشند، در اندیشه‌ی غارت و چپاول ثروت‌های ملی و دارایی‌های مردم هستند. آنها موظف به تأمین سود نظام جهان‌خوار سرمایه‌داری هستند. این حاکمان هیچ‌گونه راهبرد و راهکاری برای رفاه و توسعه‌ی زندگی اقتصادی - اجتماعی زحمتکشان افغانستان ندارند. زحمتکشان افغانستان دچار شدیدترین بهره‌کشی طبقاتی هستند. آنان به دلیل افزایش تضاد کار و سرمایه از یک سو و فشارهای ارتجاع قرون وسطایی و شبکه‌های ارتجاعی مافیایی قومی - مذهبی از سوی دیگر، متحمل ظلم مضاعفی می‌باشند. آنها تنها با ایجاد نهادها و تشکیلات وابسته به کارگران می‌توانند در وضع اقتصادی - اجتماعی خود رونقی را فراهم آورد و آرمانهایشان را برای ایجاد یک دنیای بهتر، تبدیل به واقعیت نمایند.

فصل پنجم

نگاهی به فدراسیون جهانی اتحادیه‌های کارگری

در سال ۱۷۹۰ میلادی یعنی بیش از دو قرن پیش، اولین اتحادیه کارگری تشکیل گردید. به گواهی تاریخ، کارگران و جنبش‌های سندیکایی برای تشکیل این نهاد راه طولانی و دشواری را پیمودند و در این مسیر به موفقیت‌های قابل توجهی هم دست یافتند. اولین نتیجه‌ی تشکیل اتحادیه‌های کارگری این بود که طبقه‌ی جدید و جوانی به نام طبقه‌ی کارگر به سرعت وارد حیات سیاسی - اجتماعی شد و فهم جدیدی در میان مردم در ارتباط با تحولات اجتماعی شکل گرفت. تحولات و تغییرات اجتماعی - سیاسی بیشتر مربوط به نقش وسیع توده‌ها و میزان شرکت آنها در مسایل اجتماعی است. هرگاه به تاریخ جنبش‌های کارگری نگاهی بیندازیم به روشنی در می‌یابیم که اتحادیه‌های کارگری از سال ۱۷۹۰ تا به حال، موفقیت‌ها و پیروزی‌ها و نیز ضعف‌ها، عقب‌نشینی‌ها و اشتباهاتی را داشته‌اند.

بخش بزرگی از تجربه‌های غنی و تاریخی جنبش کارگری در وجود فدراسیون جهانی اتحادیه‌های کارگری دیده می‌شود. این فدراسیون در سوم اکتبر سال ۱۹۴۵

ایجاد شد و یکی از پیروزیهای جنبش اتحادیه‌های کارگری است و دستاورد بزرگی برای طبقه کارگر جهانی می‌باشد. شایسته تا به صورت مختصر به این نهاد جهانی کارگری نگاهی داشته باشیم.

در اکتبر ۱۹۴۵، کنگره‌ی مؤسسان فدراسیون جهانی اتحادیه‌های کارگری در پاریس برگزار شد و حدود صد کشور از جمله کانادا، جامائیکا، رودزیا (زیمبابوه کنونی)، فلسطین، نیوزیلند، سوییس، بولیوی، برزیل، استرالیا، اتحاد شوروی، بلغارستان، نروژ، هلند، رومانی، اکوادور، اسپانیا، آفریقای جنوبی، لوکزامبورگ، نیجریه، ایتالیا و ... در آن حضور یافتند. آنها نمایندگی صدها میلیون کارگر را بر عهده داشتند و هدفشان متحد کردن کارگران علیه فاشیسم و سلطه‌ی جهانی سرمایه و امپریالیسم جهانی بود.

ظهور فدراسیون جهانی کارگری و حضور آن در جنبش جهانی کارگری، موجب نگرانی قدرت‌های حاکم در ایالات متحده آمریکا، بریتانیا کبیر و جهان سرمایه‌داری شد و هم‌زمان با پا گرفتن این نهاد، کارزار خبیثانه‌ای برای تضعیف و نابودی آن به راه افتاد. آمریکا و بریتانیا با استفاده از جو جنگ سرد، سازمان جهانی دیگری را با نام «کنفدراسیون جهانی اتحادیه‌های کارگری آزاد (ICFTU)» ایجاد کردند که متأسفانه آثار منفی بر برخی سازمان‌های اتحایه‌ای و نهادهای کارگری داشت و بسیاری از اعضای فدراسیون جهانی اتحادیه‌های کارگری WFTU را ترک کردند. استدلال خارج‌شوندگان از فدراسیون این بود که فدراسیون جهانی اتحادیه‌های کارگری کمونیستی است و زیر سلطه کشورهای سوسیالیستی به ویژه اتحاد شوروی قرار دارد. این در حالی بود که اکثریت قاطع سازمان‌های مؤسس WFTU جزو کشورهایی غیر از اتحاد شوروی یا دیگر کشورهای سوسیالیستی بودند.

اتحادیه‌های کارگری به دنبال آن بودند تا علیه ظهور دوباره فاشیسم و جنگ‌های بیشتر، فقر، بیکاری، نابودی، آوارگی و مهاجرت در اثر جنگ، متحد شوند. دو

جنگ جهانی موجب کشته شدن ۷۵ میلیون نفر شد که اکثریت قاطع کشته شدگان آنها کارگران بودند. دلیل دیگر برای وجود این سازمان کارگری، ایجاد تحول در دستمزدهای کارگران، اشتغال، معضل بیکاری، شرایط ایمنی کار، شرایط زندگی، حقوق بشر، حقوق زنان، صلح و بسیاری موضوعات مشابه بود.

این سازمان همچنان با وجود فروپاشی نظام سوسیالیسم جهانی و حملات مداوم مالکان و وسایل بزرگ تولید و سازمان‌های راستگرا در خط سیاست‌های نولیبرالیسم، به عنوان میدان جهانی برای کار و مبارزه باقی مانده است. این سازمان دارای ایده‌آل‌های فدراسیون جهانی اتحادیه‌های کارگری است و نهادی است که کارگران را در نبرد علیه جنگ، مقابله با جهانی‌سازی نظام سرمایه و رسیدگی به حقوق کارگران نمایندگی می‌کند.

فدراسیون جهانی اتحادیه‌های کارگری، امروزه در سطوح گوناگون خود ۲۰۰ اتحادیه ملی و منطقه‌ای را در ۱۱۰ کشور جهان با ۷۲ میلیون عضو زیر پوشش دارد. این فدراسیون پر تعدادترین و فعال‌ترین نهاد کارگری جهانی به شمار می‌رود. در این باره در بیانیه‌ی این سازمان جهانی که درباره‌ی برگزاری شانزدهمین کنگره آن (در آوریل ۲۰۱۱ در شهر آتن پایتخت یونان برگزار شد) آمده است:

«ظرفیت فدراسیون جدید (فدراسیون جهانی اتحادیه‌های کارگری) تنها در ارقام و کمیت نیست. توانایی آن را باید بیشتر در موضع‌گیری‌ها و عملکردهای آن، در راهبردش، در تاکتیک‌هایش و در ابتکارهای آن جست‌وجو کرد. این قابلیت‌ها بر نقش مهم «سازمان‌های منطقه‌ای» در آسیا، اقیانوس آرام، افریقا، اروپا، آمریکای لاتین، و خاورمیانه استوار است. این قابلیت‌ها همچنین بر ابتکارهای مهم مبارزاتی وابسته‌های اتحادیه‌های کارگری ملی و سازمان‌های این خانواده‌ی بزرگ طبقاتی (بین‌الملل‌های اتحادیه‌ی کارگری) در حوزه‌های مربوط به ساختمان، فلزات، حمل و نقل، انرژی، خدمات عمومی، مالی، آموزش، هتل‌داری، توریسم و غیره استوار است. فعالیت‌های فدراسیون جهانی اتحادیه‌های کارگری بر سرشت

طبقاتی و توده‌ای آن و انترناسیونالیزم و وحدت، یعنی سیاست‌هایی که از زمان تأسیس آن در سال ۱۹۴۵ دنبال شده است، استوار می‌باشد. سیاست همیشگی فدراسیون این است که با انتقاد از خود در خصوص ضعف‌ها و خطاهایش، با نگاه مثبت برخورد کند.»

شانزدهمین کنگره فدراسیون جهانی اتحادیه‌های کارگری در آوریل ۲۰۱۱، در آتن پایتخت یونان با موفقیت برگزار شد. بیش از ۸۲۸ نماینده از ۱۰۴ کشور جهان در این کنگره حضور داشتند. فدراسیون جهانی اتحادیه‌های کارگری در ۶۵ سال حیات خود، همواره مدافع جنبش کارگران و مبارزه آنان بر ضد استعمار، امپریالیسم، استعمار، و نژادپرستی بوده است. جورج ماوراکیس، منشی عمومی فدراسیون جهانی اتحادیه‌های کارگری در سخنرانی خود در مراسم افتتاحیه‌ی کنگره شانزدهم این سازمان اظهار داشت:

«ما به وسیله‌ی مبارزه‌های بزرگمان در سطوح کارگاه‌ها، سازمان‌های محلی، منطقه‌ای، با بحث و تبادل نظر علنی مبارزه‌جویانه و دموکراتیک در سراسر اتحادیه‌های کارگری و کارگاه‌ها به اینجا (کنگره جهانی اتحادیه‌های کارگری) آمده‌ایم... کنگره یک کنگره‌ی باز با گرایش طبقاتی و دموکراتیک خواهد بود که معرف مبارزه‌ی همه کارگران از همه‌ی صنوف، زنان و مردان کارگر، همه‌ی آنانی که داوطلبانه به صفوف مبارزه‌ی طبقاتی برضد سرمایه‌داری و امپریالیسم پیوسته‌اند، خواهد بود.»

در جریان برگزاری این کنگره، ۵۹۸ نماینده و ۲۱۳ عضو ناظر که رأی آنها تنها جنبه مشورتی دارد، اعضای شورای ریاست فدراسیون جهانی اتحادیه‌های کارگری را انتخاب کردند. همچنین در این کنگره، «محمد شعبان آروز» برای یک دوره‌ی پنج‌ساله‌ی دیگر به عنوان رئیس کنگره و جورج ماوراکیس به عنوان منشی عمومی فدراسیون جهانی اتحادیه‌های کارگری انتخاب گردیدند.

اکنون فدراسیون جهانی اتحادیه‌های کارگری در یک مسیر نوین برای حمایت

از کارگران و سازمان‌دهی آنها در راستای خواسته‌های طبقه‌ی کارگر، مبارزه برای حقوق کارگران و نیازهای مدرن آنها، برای صلح و ترقی، همبستگی با مردمانی که زیر فشار تهدید، مداخله، اشغال و حملات ایالات متحده آمریکا - ناتو و متحدین آن قرار دارند، حرکت می‌کند. این فدراسیون برای فراهم آوردن بهداشت و درمان، آموزش، مبارزه با تبعیض، ایجاد برابری بین زنان و مردان، آزادی‌های سندیکایی، کار برای همه کارگران، مبارزه با خصوصی‌سازی، ایجاد یک زمین عاری از آلودگی، تلاش می‌کند.

نوشتار زیر را به مناسبت اول ماه می ۲۰۲۱ برای سایت اینترنتی حزب نوین مردم افغانستان آماده نموده بودم و شایسته دیدم به دلیل اهمیت آن، در این کتاب نیز آورده شود.

اول ماه می ۲۰۲۱، روز همبستگی کارگران جهان

رسانه های متعلق به دنیای کار خبر می دهند که بار دیگر در روز اول می ۲۰۲۱، پرچم های دادخواهی کارگران در بیشتر نقاط جهان به اهتزاز در می آیند و کارگران ضرورت تغییر شیوهی تولید سرمایه داری را که مدت هاست دوران آن به سر آمده، یادآوری می کنند.

همه گیری مرگبار کووید [۱۹] برای دومین سال پیاپی موانعی جدی بر سر راه حضور گستردهی کارگران در گردهمایی ها، تظاهرات و راه پیمایی ها به وجود آورده است. با وجود این، در این روز کارگران و مزدبگیران در اشکال و شیوه های گوناگون، ارادهی واحد خود را برای براندازی شیوهی تولید «سرمایه داری واپسین قرن بیست و یکم» و استقرار یک نظام عادلانهی جهانی به نمایش می گذارند.

در این روز، شاهد کنار گذاشتن نژاد، مذهب، ملیت، قوم، سمت، زبان، بیرق و تفاوت جنسیتی در صفوف کار و انسانیت هستیم. رنگ پوست و مو، خارجی یا بومی بودن، مرد یا زن بودن، هیچکدام دلیلی برای تحقیر یا برتری نیستند. بار دیگر صفوف انسانیت و دادخواهی همراه با پرچم های گلگون و مشت های گره خورده و با شعار «مستحکم باد اتحاد و همبستگی کارگران و مزدبگیران جهان» به حرکت در می آیند و طنین صدای دادخواهی در فضا می پیچد.

امسال اول ماه می در شرایطی فرا رسیده است که نظام جهانی سرمایه داری گرفتار بحران های عمیق اقتصادی - سیاسی و اجتماعی می باشد. این نظام نتوانسته به شرایط پیش از بحران عمیق ساختاری سال ۲۰۰۷ بازگردد و افزون بر آن وارد بحران های عمیق تری نیز شده است.

ناتوانی، ورشکستگی و ماهیت ضد انسانی «سیاست‌های نتولیرالی و شیوه‌ی تولید» سرمایه‌داری واپسین، وقتی نمایان شد که بر اثر ویروس کرونا و بیماری‌های ناشی از آن میلیون‌ها انسان بی‌دفاع و تهی‌دست ترک دنیا کردند و شاهد ایجاد گورهای دسته‌جمعی و کوره‌های انسان‌سوزی بودیم. در ادامه، صدها میلیون انسان نیز کار خود را از دست دادند. همچنین به دلیل محدودیت‌های قرنطینه در تمام کشورهای سرمایه‌داری، آزادی‌های مردم هم محدود گردید.

همراه با تلفات انسانی، بیشترین زیان مادی و بیکاری از این ویروس گریبانگیر کارگران و خانواده‌های آنان بوده است. در طول ۹ ماه نخست سال ۲۰۲۰ و در دوران کرونا به طور متوسط، معادل ۳۳۲ میلیون شغل تمام وقت در جهان از بین رفت و این روند همچنان ادامه دارد.

همه‌گیری کرونا بار دیگر نشان داد که سود و سرمایه در نظام سرمایه‌داری جهانی مقدم بر سلامت و بهداشت انسان‌ها است. از یک سو مردم در شهرها، روستاها و بیمارستان‌ها شاهد انباری از کشتگان کرونا هستند و از سوی دیگر نظاره‌گر انباشت دارو و واکسن با هدف سود ورزی. دارندگان قدرت و ثروت و مالکان صنایع بزرگ به ویژه داروسازی و اقمار آن، از این راه سودهای کلانی را به دست می‌آورند.

امسال در شرایطی از اول ماه می تجلیل به عمل می‌آید که نظام جهانی سرمایه‌داری به رهبری امریکا همچنان بر زندگی مردم جهان حاکم است. بر خلاف تبلیغات فریبنده‌ی نتولیرالیست‌ها نه تنها خبری از عدالت اجتماعی و اقتصادی، کاهش فقر، ایجاد اشتغال، آموزش، رفاه اجتماعی و بهبود زندگی کارگران و تهیدستان نیست بلکه هر روز فاصله‌ی بین فقرا و ثروتمندان بیشتر می‌شود. به گزارش روزنامه «القدس العربی» چاپ لندن، تنها در مدت یک هفته، ثروت ایلان ماسک میلیاردر آمریکایی و برنارد آرنو میلیاردر فرانسوی با جهش حدود ۱۳ میلیارد دلاری از مرز ۱۸۰ میلیارد دلار گذشت. سودهای بسیاری که

ایلان ماسک در هفته گذشته به دست آورد به تنهایی برای نجات چند کشور از بحران فقر، گرسنگی، بیماری و تأمین واکسن برای میلیون‌ها فقیر کافی است. (۱) در حال حاضر، ۲ هزار و ۳۶۵ نفر میلیاردر وجود دارند که صاحب عمده‌ی ثروت‌های جهان هستند. گزارش سازمان «آکسفام» نشان می‌دهد که «۲۶ ثروتمند جهان به اندازه‌ی ۳ میلیارد و ۸۰۰ میلیون نفر ثروت دارند». این بدان معناست که آنها در مجموع بیش از نیمی از ساکنان زمین ثروت دارند. از آغاز شیوع کرونا تاکنون، این میلیاردرها توانسته‌اند به میزان ۵۴ درصد ثروت خود را افزایش دهند. از آن سو، گزارش‌های دنیای کار و کارگری نشان می‌دهند که در دو دهه‌ی نخست قرن ۲۱، رشد و تغییر قابل ملاحظه‌ای در ترکیب طبقاتی کارگران در سراسر جهان بوجود آمده است، یعنی نیروی کار جهانی از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۹ رشد ۲۵ درصدی داشته است. در این دو دهه، نیروی کار از ۲.۶ میلیارد نفر به ۳.۳ میلیارد نفر افزایش یافته است. در سال ۲۰۰۰، سهم زنان کارگر ۴۰ درصد نیروی کار بود و در سال ۲۰۱۹ به ۴۹ درصد رسیده است. برخلاف ایده‌ی «جهان پسا صنعتی»، تعداد نیروی کار تولیدی از رقم ۳۹۳ میلیون در سال ۲۰۰۰ به رقم ۴۶۰ میلیون نفر در سال ۲۰۱۹ رسیده است. در همین مدت، رشد رقم نیروی کار صنعتی (تولید، ساخت و ساز و معدن) از ۵۳۶ میلیون به ۷۵۵ میلیون می‌باشد. (۲)

کارگران افغانستان در شرایطی برای استقبال از روز اول ماه می آماده می‌شوند که کشور همچنان در سلطه‌ی قدرت‌های بزرگ جهان سرمایه و نیروهای قرون وسطایی قرار دارد. حملات خشونت‌بار تروریستی، فضای تیره‌ی ناامنی و بی مسئولیتی دولت‌واره‌ی فاسد افغانستان، درهای امید را به روی مردمان این سرزمین بسته است و هیچ فرصتی را برای گرمی داشت جشن‌های واقعی باقی نگذاشته‌اند. افزون بر آن، شاهد هستیم که با اعلام رسمی خروج نیروهای امریکا- ناتو از افغانستان، این «جهان آزاد سرمایه» است که تعهدات خود نسبت به افغانستان را زیر پا گذاشته و بازمینه‌سازی برای قدرت گرفتن بنیادگرایان اسلام‌گرا، بار دیگر چهره دوزخی خود را آشکار می‌سازد.

کارگران افغانستانی در حالی به استقبال روز کارگر می‌روند که کشورشان بیش از چهار دهه در بی‌ثباتی و جنگ قرار دارد. این جنگ فرساینده که به پشتوانه‌ی نیروهای ضد مردمی متکی به نظام‌های ارتجاعی خارجی در کشورهای همسایه به ویژه دولت پاکستان و مداخله‌های نظامی ناتو- امریکا تداوم یافته است، بنیان‌های مادی کشور را تخریب کرده و ارزش‌های والای انسانی جامعه افغانستان را نابود نموده است. حاکمان کشور با استفاده از این وضعیت و با سر دادن شعارهای فریبنده‌ی «تامین صلح و استقرار جمهوریت» یا «دولت اسلامی ناب» به کشتار مردم و غارت دارایی‌های‌شان و ثروت‌های ملی ادامه می‌دهند.

کارگران زحمتکش و شرافتمند کشور! نباید فریب «صلح‌خواهی و جمهوری‌خواهی» یا «اسلام‌خواهی» حاکمان و سیاست‌بازان مزدور را خورد؛ بدون رفع انحصار قدرت سیاسی از دست حاکمان کنونی کشور (داخلی و خارجی)، بدون ایجاد یک ساختار سیاسی ملی و مستقل که طیف گسترده‌ای از نماینده‌های واقعی همه اقشار و طبقات اجتماعی و گروه‌های سیاسی وطن‌پرست و مترقی در آن حضور مؤثر داشته باشند، یک صلح پایدار در کشور به وجود نخواهد آمد. افزون بر آن، مشکلات بیکاری گسترده، فقر کشنده، نداشتن سرپناه، وضعیت ناگوار و زشت بهداشتی، بی‌سوادی، عقب‌ماندگی اقتصادی- اجتماعی و فرهنگی، خشونت علیه‌ی زنان، بحران مهاجرت و اعتیاد، حل نشده باقی خواهد ماند.

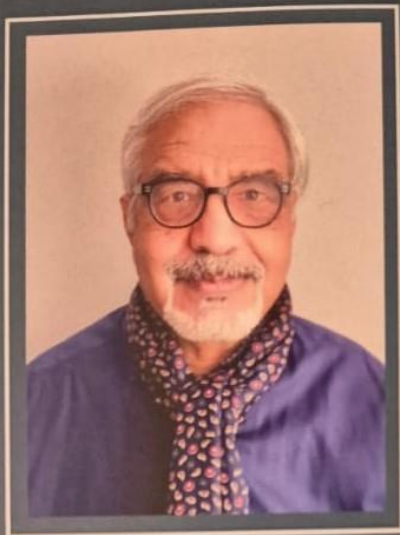
کارگران و مزدبگیران کشور، اتحادیه‌های صنفی، سازمان‌ها و نهادهای کارگری و مدافع حقوق زحمت‌کشان! بار دیگر در روز اول می ۲۰۲۱، عزم و اراده‌ی خویش را برای مبارزه‌ی پیگیر جهت تحقق مطالبات عادلانه‌ی ذیل نشان دهید:

- داشتن سهم فعال اتحادیه‌های کارگری در فرایند طراحی و تصویب قوانین، مقررات و اصول‌نامه‌های مرتبط با حقوق کارگران و کارمندان؛
- تعیین حداقل دستمزد براساس هزینه میانگین یک خانواده و افزایش آن به تناسب تورم و بارآوری اجتماعی (مولدیت) کار؛

- ممنوعیت کار کودکان و نوجوانان کمتر از ۱۶ سال براساس کنوانسیون بین‌المللی حداقل سن کار (جون ۱۹۷۳):
 - ممنوعیت انواع تبعیض نژادی، جنسی، قومی، ملی، مذهبی و ستمی در فرایند استخدام و جایگزینی کارگران و کارمندان مسلکی در موسسات کارگری؛
 - پرداخت دستمزد مساوی زنان و مردان در برابر کار مشابه؛
 - تضمین تعطیلات سالانه و مرخصی‌های عمومی همراه با حقوق برای کارگران، کارمندان و کارکنان؛
 - تامین بیمه سلامت رایگان برای کارگران و خانواده‌هایشان در مؤسسات دولتی و خصوصی؛
 - مبارزه برای بدست آوردن مسکن مناسب برای کارگران و کارمندان موسسات دولتی و خصوصی؛
 - تامین شرایط کار ایمن و بی خطر در تمام موسسات دولتی و خصوصی.
- «فرخنده باد روز اول می»

منابع

۱. گزارش تحریریه روزنامه القدس العربی، چاپ لندن
۲. سایت سیاسی خبری چپ، سازمان راه کارگر.



احمد ضیا سپهر صدیقی

احمد ضیا سپهر صدیقی در سال ۱۳۲۸ خورشیدی، در یک خانواده‌ی روشنفکر، در شهر کابل چشم به دنیا گشود. وی در سال ۱۳۴۸ خورشیدی (۱۹۶۹ میلادی) وارد دانشکده‌ی اقتصاد دانشگاه کابل شد و در سال ۱۳۵۲ خورشیدی (۱۹۷۳ میلادی) مدرک لیسانس [کارشناسی] خود را در سیاست تجارت و انکشاف [توسعه] به دست آورد. او در سال ۱۳۵۴ به عنوان کارمند دولت در ریاست عمومی گمرکات و وزارت مالیه افغانستان، شروع به کار نمود. ایشان در سال ۱۳۶۸ خورشیدی (۱۹۸۹ م) توانست مدرک ماستری [کارشناسی ارشد] خود را از انستیتوت [موسسه] علوم اجتماعی دریافت نماید.

احمد ضیا سپهر صدیقی در سال ۱۳۵۸ خورشیدی یعنی دوران زمام‌داری حفیظ الله امین، زندانی سیاسی می‌شود. او پس از رهایی در سال ۱۳۵۸ به عنوان کارشناس ارشد اقتصادی در وزارت زراعت و اصلاحات ارضی افغانستان مشغول به کار شد. او به عنوان مدیر عمومی مارکتینگ (بازاریابی)، معاون رئیس و سرپرست ریاست عمومی فارم‌های دولتی افغانستان انجام وظیفه نموده است. در سال ۱۳۶۴، صدیقی تصمیم می‌گیرد از کار دولتی کناره‌گیری و به کار حرفه‌ای اتحادیه‌ی «سندیکایی» بپردازد. در سال ۱۳۶۶، او به عنوان عضو هیئت رئیسه‌ی شورای مرکزی و منشی دارالانشأ شورای مرکزی اتحادیه‌های ملی کارکنان افغانستان برگزیده شد. افزون بر آن، صدیقی به عنوان استاد مشغول پرورش کادرهای سندیکایی در مرکز آموزش شورای مرکزی «امکا» بود.

ایشان چندین اثر راه‌نگارش در آورده است. از سپهر صدیقی رساله‌ها، مقاله‌ها و تحلیل‌های اقتصادی و سیاسی در مطبوعات داخل و خارج کشور، وجود دارد. ایشان در آلمان به عنوان عضو هیئت تحریریه‌ی نشریه‌های «آینده» و «راه آینده» قرار داشت. مقاله‌ها و تحلیل‌های اقتصادی و اجتماعی او در این نشریه‌ها به چاپ رسیده است. کتاب «اقتصاد فقر» از جمله آثار جدید وی می‌باشد که در بهار سال ۱۴۰۰ خورشیدی به چاپ رسیده است. ایشان در سال ۱۹۹۲ میلادی مجبور می‌شود همراه با همسر و سه فرزند خود از افغانستان خارج شود و به عنوان پناهنده به آلمان برود.